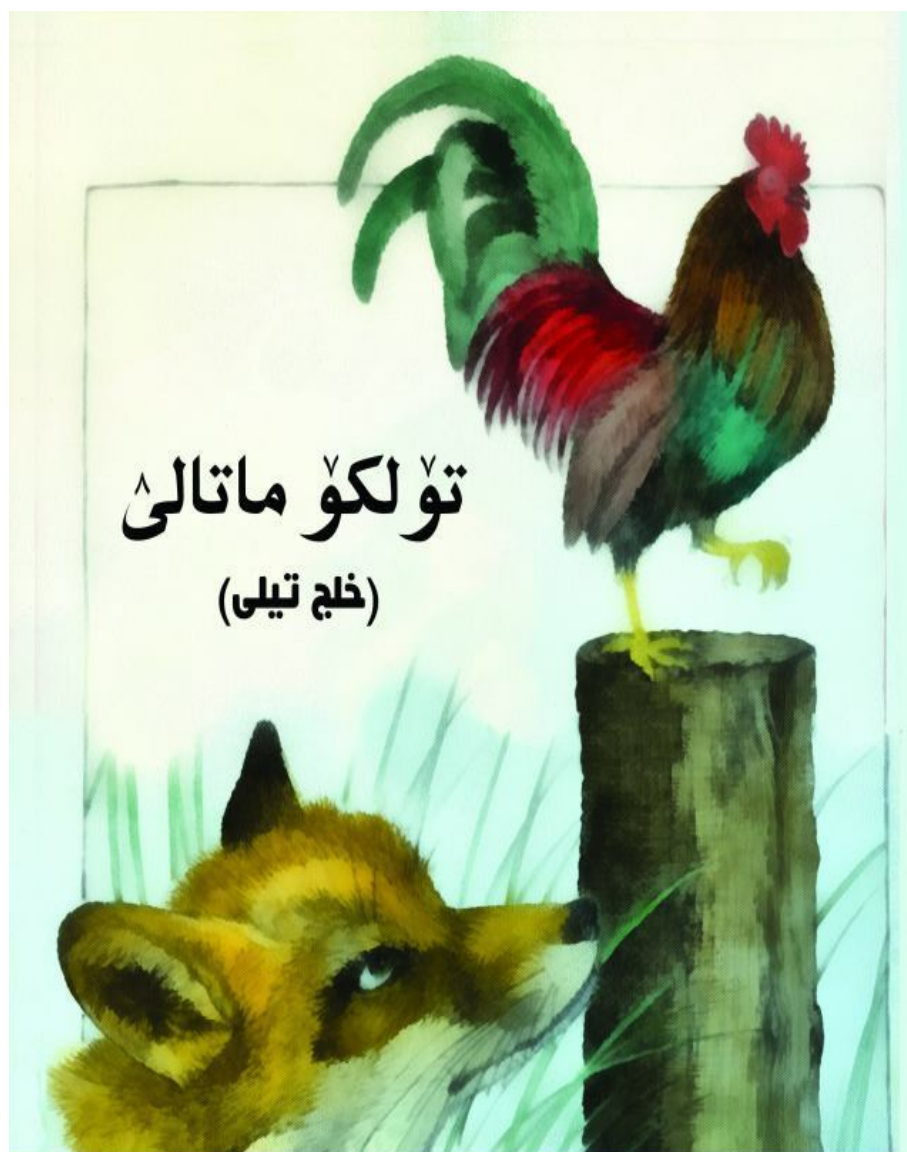




تۆلكۆ ماتالى

(خلىج تىلى)

گردآوری و ترجمه:

على اصغر جمراسى

از «تعلیه» ی محمد باقر خلخالى



تۆلكۆ ماتالى

خلچ تيلي

محمد باقر خلخالي ثعلبيه سي

گردآوری، ترجمه و تنظیم به ترکی خلجی

علی اصغر جمراسی

ویراست دوم ۱۳۹۸

سرشناسه: خلخال، محمدباقر، -۱۳۱۶ق.
عنوان و نام پدیدآور: تولکوماتالی محمدباقر خلخالی ثعلبیه‌سی/گردآوری، ترجمه و تنظیم به ترکی خلجی علی اصغر
جمراسی
مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری ۱۵۹ ص .
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۴۶-۳۲-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: ترکی.
موضوع: شعر ترکی - ایران قرن ۱۳ق. - ترجمه شده به ترکی خلجی
موضوع: شعر ترکی - ایران - قرن ۱۳ق.
موضوع: ترکی خلجی
شناسه افزوده: جمراسی فراهانی، علی اصغر
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۷۲۳ ۷۴۴/۳۱۴PL
رده بندی دیویی: ۸۹۴/۳۶۱۱
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۸۶۴۱۶



تولکوماتالی

(محمد باقر خلخالی ثعلبیه سی)

گردآوری، ترجمه و تنظیم به ترکی خلجی:

علی اصغر جمراسی

ناشر: تکدرخت، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۹۲، چاپ اول، شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۴۶-۳۲-۹

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

بو ڪتاب تقديم اؤلتا:

اوللارقا كي، ننه تيليئه قاولي يوللار؛

اوندولا تيرريليك شايوللار و اوندولا هؤله يوللار.

تقديم به:

كساني كه، به زبان مادري عشق مي ورزند؛

با او مي زيند و با او مي ميرند.

فهرست/ايچي چە كي لىر

مقدمە.....	۱
موقعيت مەكانى و جغرافىيە قوم خەلج در استانهاى مركزى و قم.....	۱۵
جدول آسان خوانى متن خەلجى.....	۲۴
تۆلكۆ ماتالىي (تەلبىيە).....	۲۷
۱. آچلوق	۲۸
۲. تۆلكۆ آوارالوقو	۲۹
۳. تۆلكۆ غىب دە ندا ائشيتمە سى	۳۰
۴. غرىب مقصدكە اوغور ائتمك	۳۲
۵. تۆلكۆ، نەنە سى ھادىيەك اۋىمە سى	۳۳
۶. تۆلكۆ، كىس سى لە وداع لاشماسى	۳۵
۷. تۆلكۆ كىس سىئە جاواب وئرمە سى	۳۷
۸. تۆلكۆ غزلى	۴۰
۹. تۆلكۆيەك كىس سى غزلى	۴۱
۱۰. تۆلكۆ الله قا توكل ائتمە سى	۴۱
۱۱. خروس سىيەك ائشيتمە سى	۴۳
۱۲. تۆلكۆ بالوققا كىرمە سى	۴۴
۱۳. خروس، تۆلكۆيەك كۆرمە سى	۴۶
۱۴. تۆلكۆ، خروس توتماق	۴۸
۱۵. خروسىك، تۆلكۆكە التماسى	۴۸
۱۶. تۆلكۆيەك، خروس قا جاوابى	۵۰
۱۷. تۆلكۆيەك، خروس قا موعظە سى	۵۰
۱۸. خروسىك، تۆلكۆكە جاوابى	۵۴
۱۹. تۆلكۆ، غضب لىمە سى	۵۵

۵۶	۲۰. خروس، تۆلكۆدە جرم لاريك سۈرۈشماسى
۵۷	۲۱. خروس قا اۆچ جرم بيان شاماق
۵۹	۲۲. تۆلكۆ، خروس دا جاواب هيشمهسى
۶۰	۲۳. خروسىك، تۆلكۆكە جاوابلارې
۶۳	۲۴. خروس، تۆلكۆ كە يالوارماسى
۶۳	۲۵. تۆلكۆ، خروس دا شاھاد هيشمهسى
۶۶	۲۶. خروس اعتراسى
۶۷	۲۷. تۆلكۆيك، خروس قا جاوابى
۶۸	۲۸. خروس، الله قا يالوارماقې
۷۲	۲۹. خروس دعاسى مستجاب اولماق
۷۲	۳۰. قىستانلوق قا ائرمك لري
۷۵	۳۱. خروس قورتولماسى
۷۶	۳۲. تۆلكۆ زھرىق مكى
۷۷	۳۳. خروس ھاباباك چكمە سى
۷۹	۳۴. تۆلكۆ نااميد اولماقې
۸۰	۳۵. تۆلكۆ پرىشانلوقو
۸۲	۳۶. غىب دە تۆلكۆكە ندا كلمە سى
۸۴	۳۷. تۆلكۆ، فريك توتماقې
۸۷	۳۸. تۆلكۆ، فريك يئمە كى
۸۷	۳۹. تۆلكۆ كىسىك يادىئە ھاتماقې
۸۸	۴۰. تۆلكۆ او: كۆرمە سى
۹۱	۴۱. تۆلكۆ، بۆرىك كۆرمە سى
۹۵	۴۲. تۆلكۆ لە بئرى دانىشاقې
۹۷	۴۳. تۆلكۆ لە بئرى قودروق كۆرمە سى

۹۸	۴۴. تۆلکۆ عاییدی
۱۰۰	۴۵. کتابیڭ (سویو) آخبری
۱۰۲	ایلیشک لر
۱۰۲	۱. درباب گردش اوضاع روزگار
۱۰۳	۲. دریان اینکه شخص عاقل باید درکارهای خدا تعرض ننماید
۱۰۵	۳. در بیان اینکه باید درکارهای الهی تسلیم محض شد
۱۰۶	۴. در مذمت عالمان بی عمل
۱۰۹	۵. در تعریف صفت آداب نصیحت
۱۱۱	۶. در مذمت ظلم و توبیخ
۱۱۲	۷. اندر نصیحت و بیدار کردن مردم
۱۱۴	۸. در تشبیه روباه و خروس به حالت دنیادار
۱۱۶	۹. حفظ و مراقبت از زبان
۱۱۶	۱۰. غنیمت دانستن ایام جوانی
۱۱۷	۱۱. در تعریف صفت تأمل و مذمت عجله درکار
۱۱۹	۱۲. در تشبیه اهل دنیا به حالت گرگ
۱۲۲	چتین کلمه لر

آغاز سخن

امروزه خلیج‌ها در ۶۰ روستای کشورمان ایران در بخشی بنام خلیجستان واقع در شهرستان قم و برخی از روستاهای شهرستان‌های آشتیان و فراهان از توابع استان مرکزی زندگی می‌کنند و کم و بیش به زبان ترکی کهن خلیجی سخن می‌گویند. خلیج‌ها از یک فرهنگ اصیل و بسیار کهن برخوردارند اما تاکنون هیچ کس پیرامون فرهنگ نانوشته و آداب و سنن این قوم تحقیقی به عمل نیاورده است. به همین سبب باورها و اعتقادات مردمان خلیج روز به روز رو به فراموشی سپرده و از خاطرات دورمانده و از میان ما رخت بر می‌بندد. نگارنده این سطور با اذعان به اینکه سرمایه یک ملت به سرمایه فرهنگی آن قوم وابسته است مدتهاست با دست تنها و بدون حمایت شخص و نهادهای اقدام به جمع‌آوری این سرمایه‌های کهن فرهنگی نموده و این فرهنگ نانوشته را به زبان مردمان خلیج با کمترین دخل و تصرف به رشته تحریر درآورده و به دست آیندگان به امانت می‌سپارد.

اما کتاب حاضر که به آن عنوان «تۆلکۆ ماتالی» یا داستان روباه داده شده است، ترجمه مثنوی «تعلیبه یا روباه‌نامه» شاعر بزرگ و توانایی دیار آذربایجان آیت الله میرزا محمد باقر خلخالی است که از ترکی آذربایجانی به خلیجی برگردانده شده است. این کتاب بارها در تبریز و استانبول چاپ و منتشر شده است.

هدف از ترجمه و تنظیم این اثر آن است که، ضمن معرفی اثر ماندگار این شاعر و مجتهد بزرگ، قدمی هر چند کوچک در معرفی ادبیات ترکی خلیجی به دنیای زبان شناسی و تورک‌لوق‌ها بویژه ادبیات دنیای ترک و فارس بر داشته باشیم. زیرا بر این عقیده‌ام که زبان ترکی خلیجی شاخه مستقلی از ترکی اوغوز می‌باشد و قواعد منحصر بفرد آن از قبیل: آواها، کلمات قدیمی، پسوندها، ساختار اسم فاعل و مفعول و تنوع ساختار فعل امر، معلومات ارزشمندی به علم زبان شناسی می‌دهد.

امید وارم خلیج‌دوستان از قرائت اشعار این کتاب خرسند گشته و چنانچه در نوشته‌های آن اشکال و یا اشتباهی سر زده باشد ما را ببخشند. زیرا نگارش زبان خلیجی هنوز در مرحله نوزادی و کودکی است و تا رسیدن به مرحله بلوغ امکان اشتباه از نویسندگان این زبان، که فاقد الفبای نگارش است امری عادی و طبیعی بنظر می‌رسد.

علی اصغر جمراسی

اۋنگ سۆز

بئىن خىلچىلار قىم شىھرىنىڭ خىلجىستان بۇلگەسى چە و فراھان و آشتىيان شىھىرلىرى محاللىرىچا كې بالوقلارچا آتمېش بالوق چا ياشىيۇرلار و خىلچ لەھجەسى تۆركۆ دانېشويۇرلار. خىلچىلار خىلىي قىدىم و تەيرلىغ فرھنگ كە صاحبآرلار. آما تىمكە تا هئىچ كىمسە، خىلچ فرھنگى حقى چە كىناش ائىمدىك و بو باراچا ملزمە يازمادوق. مۇندا سارى خالقىن يازولمادوق اينىلرى و باوارلارې كۆن بەكۆن يادلاردا ھۆنمۆش يىتېيۇر و بئىن دە وارماق قا اوغراشېيۇر.

يىغىناق عالملىرى ھايىمېشارلار: «بى ملتىڭ وارلوقو فرھنگ و كۆلتور سىرمىيالارنىڭ ياشاتولماسىنە والوغآر». بو كىتابى يازقولو «الى اصغر جىمراسى» نىچچە واخىتآر فرھنگى سىرمىيالارنى، يانې «خالق ائىنلرېڭ يىغىش تىرمەسىنە و يازماقېنە اوغرامېش و اوللارې خىلچ تىلىچە كىلىلى كاللاروموزقا امانت وئرىيۇر.

الېزچە كى كىتاب كى اونا «تۆلكۆ ماتالى» يا روباهنامە آتې قوموشاق، بىدىك عالم و شاعر مىرزا محمد باقر خىلخالى «ئىلبىيە» آتلوغ كىتابى رې، كى بىز بو كىتابى آذربايجان تۆركۆسۆندە، خىلچ تۆركۆسىنە چوپىمىشك. بو چوپىمە دە بىزىم ھىدىمىز بولار كى ھىم بو يىككە و بىدىك شاعر و مېتھىدى (عالمى) خالقوموزقا بىلتىرىگك ھىم دق خىلچ تۆركۆ ادبىياتىڭ دونىا تىلچىلرېنە و تۆركۆلۆك لرىنە آنگلاتېقاق، چون كو باواروم وار خىلچ تىلى اوغوز تۆركۆسۆندە تىلىندە ساواى بى مستقل تۆرك تىلىرى كى بو تىلىڭ «تىل بىلگە سى» يانې بعضى اىلىشكلىرى (شىكىلكلىرى و امر فعلى) تەيرلىغ بىلگىلر و معلوماتلار تىلچىلر كە وئرىيۇر.

اومودوم وار حرمتلىغ خىلچ تىلىڭ ھىشەگىلىلر بو شىرلردە خوشلانىغالار و اگر بو يازمالارچا كۆزلىرىنە اشتباھ كىلمە توقوندو بىزى باغېشلىگەلر چون كۆ، خىلچ تىلى يازماسى حالا بى كىلمە كالقا بنزىيۇر و او زامانقا تا كى بو كىلمە كال بۆدۆمەدىك، بو ھازمالار و اشتباھلار خىلچ تىلى يازقولولارېندا بۆش وورو بىلىر.

الى اصغر جىمراسى

مقدمه استاد دکتر حسین محمد زاده صدیق

جغرافی‌دانان اسلامی از سده‌ی پنجم هجری به این سو، از قومی ترک زبان با نام خلیج/خلجیه اسم برده‌اند.

ژ. مارکوآرت گوید که در یک منبع سریانی مربوط به سده‌ی ششم میلادی هم از قومی با اسم kholas نام برده شده که به احتمال او همان خلیج است.^۱

مسعودی در مروج الذهب تاکید می‌کند که قوم خلیج، قومی ترک بودند.^۲

استخری (ف. ۳۴۶ هـ.) در مسالک الممالک گوید که: «خلیج‌ها در حد فاصل هندوستان و سیستان زندگی می‌کنند و زبان و ریخت آنان ترکی است.»^۳

ابن خردادبه (ف. ۳۰۰ هـ.) گوید که: «خلیج‌ها قبیله‌ای ترک‌اند که در آسیای میانه هم‌جوار قارلوق‌ها زندگی می‌کنند. مردمی مهربان، خوش خلق و مهر ورزند. سرزمین آنان از آبادترین و داراترین سرزمین‌های ترکان است.»^۴

در حدود العالم آمده است که خلیج‌ها در غزنه و اطراف آن، بلخ، تخارستان، بست و جوزجان به دامداری مشغول‌اند و صاحب مراتع‌اند.^۵

پیداست که ترکان خلیج در سده‌های اولیه‌ی اسلام از رود جیحون گذشته به ایران سرازیر شده‌اند. عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان در عصر امویان آنان را داخل در اردوی خود کرده است و یعقوب لیث صفاری هنگام مراجعت از جنگ کابل به سیستان، بر آنان حمله کرده و دام‌هایشان را به غارت برده است.

سبک‌تگین در روزگار اسحاق بن آلپ تگین، شورش‌های ترکان خلیج را در هم کوبید و بسیاری از آنان را وارد اردوی خود کرد و اینان در جنگ‌های محمود غزنوی با غارتگران سامانی، به او کمک کردند و در فتوحات وی در هندوستان نیز شرکت نمودند. اما در روزگار مسعود غزنوی، در جنگ دندانکان میان رؤسای قبایل خلیج با او اختلاف افتاد.

۱. ایرانشهر، برلین، ۱۹۰۱، ص ۲۵۴-۲۵۱.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. استخری، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، مسالک الممالک، چاپ de Goeje، ص ۲۵۳-۲۴۹ (و نیز: چاپ ایرج افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸).

۴. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، المسالک و الممالک، مکتبه المثنی بی‌غداد، ص ۲۸ (و نیز: چاپ ترجمه‌ی فارسی تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴).

۵. حدود العالم، چاپ مینورسکی، ص ۱۱۱.

پس از حمله‌ی مغول، خلیج‌های ساکن در افغانستان، به هندوستان کوچ کردند و بسیاری دیگر به ایران مرکزی و غربی و آذربایجان و آنادولو کوچانده شدند. و در روزگار **امیر تیمور** در اطراف ساوه، قم و کاشان پراکنده شدند.

حاج میرزا حسین فسایی در کتاب **فارسنامه‌ی ناصری** می‌نویسد:

«قشقای‌ها طایفه‌ای از ترکان خلیج بوده‌اند که از عراق عجم و ساوه کوچیده‌اند. قسمتی از این مهاجران در بلوک قوتوی (شهرستان آباده) ساکن و دهنشین شده‌اند که هنوز هم به ترکی سخن می‌گویند و به نام خلیج نامیده می‌شوند. گروهی دیگر به زندگی کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند و به دو بخش خلیج و قشقای تقسیم می‌شوند.»

شیخ محمود کاشغری در **دیوان لغات الترک** اسطوره‌ای در پیدایی قوم خلیج نقل می‌کند و آنان را دو تیره می‌نامد و می‌گوید که خلیج‌ها ترکمان شمرده نمی‌شوند. زیرا «ترکمان» معنی «ترک مانند» می‌دهد. در حالی که هر دو تیره از خلیج‌ها اصلاً ترک هستند. آن اسطوره چنین است:

«به روزگاری که ذوالقرنین از سمرقند گذشت و آهنگ دیار ترکان کرد، خاقانی جوان به نام **Šu** بود که قشونی انبوه داشت و در نزدیک بالاسغون، قلعه‌ای با نام «شو» بنا کرده بود. همه روزه سیصد و شصت نوبت در مقابل کاخش، برای بیگان طبل نوبت می‌نواختند. وقتی خبر نزدیک شدن ذوالقرنین را به خاقان شو رسانیدند، گفتند:

- چه فرمائید؟ آیا نبرد کنیم، فرمان شما چیست؟

شو، چهل ترخان (= سپهسالار) را به اطراف رودخانه‌ی **خُجَنْدُ Xocənd** فرستاده بود که نگهبانی دهند و از مسیر گذر ذوالقرنین او را آگاه سازند. افراد قشون [اسکندر] از کنار آنان گذشتند و آنان نفهمیدند ولی خاقان آسوده خاطر بود.

خاقان حوضچه‌ای از نقره داشت که هنگام سفر، همراه خود می‌برد و آن را پر آب می‌کرد و اردک و مرغابی در آن می‌افکند که شنا کنند. هنگامی که از او پرسیدند:

- چه فرمان می‌دهید؟ نبرد کنیم یا نه؟

او به پاسخ گفت:

- این اردکان و مرغابیان را بنگرید که چگونه در آب فرو می‌روند!

از این پاسخ، حاضران به گمان اینکه خاقان آمادگی نبرد ندارد و نیز کنار نخواهد رفت، دل نگران شدند.

ذوالقرنین رود خنجد را پشت سر نهاد. طلایه‌داران خاقان آمدند و از عبور اسکندر خبر

دادند. و خاقان در دم امر به نواختن طبل و دهل کرد و به سوی خاور روانه شد. مردم از اینکه خاقان بی‌ساز و برگ و بدون آمادگی آهنگ عزیمت کرده بود، دچار یاس شدند. همگان را ترس و وحشت برداشت. هر کسی مرکبی یافت، بر روی آن پرید و به دنبال خاقان راه افتاد. هر یکی، مرکب دیگری را می‌گرفت. سحرگاهان اردوگاه به بیابان برهوتی بدل شده بود. در آن روزگاران هنوز شهرهای طراز، اسفنجاب، بالاساغون و جز آن بنا نشده بود، بعدها ساخته شدند. مردم آن سرزمین‌ها، کوچ‌نشین بودند و در چادر و خیمه زندگی می‌کردند.

هنگامی که خاقان آن دیار را ترک گفت، بیست و دو تن از آنان با فرزندان و عیال خود باقی مانده بودند که شبانگاه نتوانسته بودند چارپایان خود را بیابند و آنجا را ترک گویند. اینان، همان کسانی که در آغاز کتاب، نامشان را نگاشتم و نشانه‌های چارپایانشان را هم باز گفتم. مانند:

– قَنِیقُ qiniq

– سَلْغُرُ salğur

و جز آن.

این بیست و دو تن در اینکه در آن جای بمانند و یا پیاده گام در راه نهند، در بحث و کشاکش بودند که ناگهان دو تن سر رسیدند. این دو، بارهاشان بر دوش و اهل عیالشان در کنار راه می‌سپردند، و به دنبال قشون می‌رفتند. خسته و عرق ریز بودند. آن بیست و دو تن، این دو نفر را مهمان کردند و با آن سخن گفتند. آن دو تن چنین سر دادند:

– شخص ذوالقرنین نام، مسافری است. در یک جا توقف نمی‌کند. از اینجا نیز رد خواهد شد. و ما نیز در جای خود، خواهیم ماند. آن بیست و دو تن به این دو نفر به ترکی گفتند:

– قالْ أَجْ qal ač یعنی: درنگ کنید و بمانید و توقف نمایید!

بعدها، آنان خَلْجُ xälac نام گرفتند. ریشه‌شان از این جاست که دو تیره‌اند.

ذوالقرنین چون به آنان رسید و گیسوان آنها و نشانه‌های ترک بر آنان مشاهده کرد، گفت: «ترک مانند!» یعنی: شبیه ترک هستند. این نام، از آنجا برایشان باقی ماند.

ترکمانان در اصل بیست و چهار تیره‌اند. ولی دو تیره از خلج‌ها به برخی چیزها، از ایشان جدایی یافتند و ترکمان شمرده نمی‌شوند.^۶

۶ کاشغری، محمود. دیوان لغات الترک، برگردان فارسی: دکتر ج. م. صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۳، ص ۶۱۰

محمود کاشغری در کتاب خود، نمونه‌هایی نیز از ترکی خلجی آورده است. مثلاً در ماده‌ی قایو qayu در معنای کدام، کو؟ گوید:

« قَیُو qayu: [کدام، کو؟] به صورت خَیو xayu هم تلفظ می‌شود. حرف «ق» از حرف «خ» ابدال یافته است. اوغوزان و قیچاقان «ق» را به «خ» بدل می‌سازند. اینان گروهی از خلج xalaç ها هستند. اینان قیزیم qızım را که دیگر ترکان می‌گویند، خیزم xızım تلفظ می‌کنند. و نیز به جای قَندا آردنک qanda әrdin به گویش دیگر ترکان، آنان می‌گویند. خَندا آردنک xanda әrdin یعنی: کجا بودی؟ »^۷

در سنگلاخ نیز از خلج نام برده شده است. مثلاً ذیل کلمه‌ی توغوز toğuz گوید: « توقوز toquz عدد نه باشد. که آن را (به عربی: تِسْعَةُ خوانند. و چون عدد افلاک نه و اشکال رقم هندسه نیز نه و عدد سلاطین طبقه‌ی مغول هم نه است- که اوّل ایشان مغول‌خان و آخر ایشان ایلخان باشد. و بعضی از مورخین هم عدد اولاد یافت را نیز که ابوالترک است، نه شمرده‌اند که عبارت از: ترک و روس و سقلاب و خَلج و چین و کماری و غازان و خزر باشد؛ »^۸

و ماده‌ی خلج را نیز به فرهنگ خود وارد کرده است: « خلج Xələc [م. ر ۳۰۳ الف] (به فتح لام) اسم طایفه‌ای است از اتراک. الشَّاهِدُ عَلَیْهِ، شعر:

نوایی آنکلاما ظاهر دا چهره مقصود،/ عرب و گر جغتای یوقسه ترکمان و خلج.

Növai anlama zāhirdə çehre-ye məqsud,

'ərəb və gər Cağatay yeqsa Türkman o Xələc.

و در جامع رشیدی مذکور است که: «نوبتی در عهد اوغوزخان فرزندی از زن سپاهی متولد شد. آن ضعیفه به سبب فقدان قوت از رفتار بازماند. لاجرم سپاهی توقف کرده، ناگاه شغالی دید که تذروی گرفت. آن شخص چوب را به جانب شغال انداخته، تذرو را از وی باز ستد و کباب ساخته، به زن خود داد تا سیر خورده، شیر پدید آمد. چون اوغوزخان از این قضیه مطلع شد گفت: «قال آج! Qal ac!» ؛ یعنی: بمان گرسنه! و این لفظ از کثرت استعمال به خلج xələc تبدیل یافت.»^۹

۷. پیشین، ص ۵۳۲.

۸. استرآبادی، میرزا مهدی خان. سنگلاخ، مقدمه و تصحیح: دکتر ح. م. صدیق، ماده‌ی توقوز (زیر چاپ). و نیز رک: خوبی، محمد. خلاصه‌ی عباسی، مقدمه و تصحیح: دکتر ح. م. صدیق، تبریز، نشر یاران، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳.

۹. سنگلاخ، ماده‌ی خلج (زیر چاپ). و نیز رک: خلاصه‌ی عباسی، ص ۲۱۰.

ترکی خلجی موارد مشابه بسیاری با ترکی آذری دارد. از آن میان می‌توان ضمیرهای منفصل و متصل شخصی را نام برد و نیز صیغه‌های افعال ماضی ساده، ماضی نقلی و ماضی بعید و وجه شرطی افعال که همانند معادل‌های خود در ترکی آذری تصریف می‌پذیرند. اما وجوه افتراق آوایی چندی دارد که می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. حرف / د / D در ترکی آذری، به صورت کهن خود یعنی / ت / T در ترکی خلجی به کار می‌رود. مانند:

داش ← تاش.

دوشدوم ← توشدوم.

دیرناق ← تیرناق.

۲. حرف / گ / G در ترکی آذری به صورت کهن خود یعنی / ک / K در ترکی خلجی به کار می‌رود. مانند:

گون ← کون.

گوز ← کوز.

گولمک ← کولمک.

۳. آواک / آ / A در ترکی آذری در آغاز کلمه، اغلب به صورت ترکیبی با واکهی / ه / H در ترکی خلجی به کار می‌رود. مانند:

آیاق ← هاداق.

آسماق ← هاسماق.

در تصریف اسم و ضمیر، پی‌افزوده‌های موجود در ترکی آذری با پی‌افزوده‌های معادل خود در ترکی خلجی نیز متفاوت است. مانند پی‌افزوده‌ی حالت دری (مفعول فیه) که در ترکی آذری دو شکل də/da را دارد و در ترکی خلجی به صورت çə/ça می‌آید. مانند:

کندده ← بالوقچا.

شهرده ← شهرچه.

اؤوده ← هوچه.

پی‌افزوده‌ی حالت ازی (مفعول عنه) نیز که در ترکی آذری دو شکل dən/dan را دارد، در ترکی خلجی دو شکل də/da را حفظ کرده است. مانند:

مندن ← منده.

اوندان ← اوندا.

در شیوه‌های گوناگون ترکی خلجی صیغه‌های زمان حال به چهار صورت تصریف می‌پذیرد، در حالی که در ترکی آذری فقط یک شیوه را دارد. مانند:

مانند صرف مصدر وارماق (= رفتن):

واریرام ← واری‌یوروم ، واروروم، واروم، وارماچام.

صرف فعل امر، در ترکی خلجی، ویژگی خود را دارد و در شیوه‌های گوناگون این زبان، اشکال مختلفی پیدا می‌کند و گاه تا دوازده مدل منقسم می‌شود که مؤلف در فصل مربوط به آن، بحث مبسوطی در این باب کرده است. البته تفاوت‌های ذکر شده در فصل مذکور، اغلب مربوط به تلفظ ثقیل آواک‌های خفیف شده در ترکی آذری است. مانند:

کئچتیم (= عبور کردم).

قورقتوم (= ترسیدم).

هاشتوم (= باز کردم).

هاستوم (= آویزان کردم).

صرف فعل در ماضی استمراری نیز همین گونه است. مانند:

گئدردیم ← واررار توم (وارراتوم لهجه تلخاب) (= می‌رفتم).

گلیردیم ← کلر تیم (کللتیم) (= می‌آمدم).

اشکال باستانی برخی از پی افزوده‌ها در ترکی خلجی اکنون برجای است، در حالی که در ترکی آذری به شکل‌های جدید درآمده‌اند. مانند پی افزوده‌ی چهار شکلی lig/ luq/ lüg/ lıq که در ترکی آذری به صورت li/ lu/ lü/ lı رایج است:

کندلی ← بالوقلوق (= روستایی).

تصریف فعل در زمان آینده، اصلاً با مشابه آن در ترکی آذری همانندی ندارد. مانند:

گله‌جگم ← کلسم گره‌ک (= خواهم آمد).

گئده‌جگم ← وارسام گره‌ک (= خواهم رفت).

که به صورت‌های:

کلگیلیکم / وارقولوقام نیز رایج است.

در برخی شیوه‌ها، صیغه‌های زمان حال گسترده، در معنای آینده هم به کار می‌رود. مانند:

کلیم (= خواهم آمد).

واروم (= خواهم رفت).

توجه مستشرقان اروپایی به ترکی خلجی از سال ۱۹۴۵ شروع شد. سالی که ولادیمیر مینورسکی توانست کتاب خود در باب این زبان را چاپ کرد.

در ایران، محمد مقدم- که خود را گاه مههد مغدم نیز می‌نامید- در سال ۱۳۴۹ مثال‌هایی از این زبان را در یکی از شماره‌های مجله‌ی ایران کوده داد.

بعدها گرهارد دورفر در سال ۱۹۷۱ توانست نخستین کتاب خود در موضوع پژوهش پیرامون ترکی خلجی را چاپ کند. وی در سال ۱۳۴۰ همراه سَمیح تَزجان، پژوهشگر جوان آن روزگار اهل ترکیه به ایران آمده و به تحقیق در میان خلج‌ها پرداخته بود. وی، واژه‌نامه‌ی خلجی را در سال ۱۹۸۰ و کتاب سوم خویش را که در واقع اطلس واژگان خلجی است در سال ۱۹۸۷ و کتاب دستور زبان خلجی را در ۱۹۸۸ به چاپ رسانید.

اکنون در استان مرکزی در شمال شرقی شهر اراک و در اطراف قم و ساوه، در حدود ۶۰ روستای خلج نشین وجود دارد که در آن‌ها نزدیک ۵۰.۰۰۰ نفر گویش‌ور ترکی خلجی زندگی می‌کنند و این زبان باستانی را زنده نگه داشته‌اند.^{۱۰}

در ایران، پیش از انقلاب می‌توان گفت هیچ متنی به زبان خلجی چاپ نشد و هیچ تحقیق جدی هم در این باب انجام نگرفت. اما در سال‌های اخیر از میان تحصیل کردگان خود خلج‌ها افرادی به پژوهش در تبار، زبان و آداب و رسوم خود می‌پردازند. از میان آنان، صاحب کتاب حاضر، چند سال پیش در مرکز دقت این جانب قرار گرفت.

نویسنده‌ی این کتاب آقای علی اصغر جمراسی (متولد ۱۳۴۳) خود، زاده و بزرگ شده‌ی روستای تلخاب است تا کنون، مطالعات ارزنده‌ای در زمینه فرهنگ و زبان خلجی به عمل آورده است، شش مقاله در سطح بین‌المللی:

۱. خلج‌لرین دورومونونا بیر باخیش. ۲. حیدر بابایا سلام شعرینین خلج تورکچه‌سی ایله قارشیلادیرماسی. ۳. خلج تورکلرینده توی مراسمی و بو مراسمه اسکی تورکلر ایزی. ۴. ایراندا یاشایان بیر تورک بویو خلج‌لر. ۵. خلج چو جوکلارینین آنا دیلی اوْیرنمه مسئله‌سی. ۶. هو قماق (منظومه شعر) و دو کتاب:

خلج‌ها، یادگار ترک‌های باستان (۱۳۸۵) و منظومه‌ی قارشو بالوققا سلام (۱۳۸۶) به ترکی خلجی از او انتشار یافته است که کتاب قارشو بالوققا سلام، اولین متن خلجی است که تاکنون در ایران به چاپ رسیده است و در سال گذشته (۱۳۹۱) توسط دکتر بیلگه خان آتسیز به ترکی استانبولی برگردانده شد.

۱۰. سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح. فرهنگ جغرافیایی، ج ۴۸، قم - اراک. ۱۳۷۴، ص ۷۲.

وی در مجموعه‌ی حاضر، به توصیه‌ی این جانب، مثنوی گرانجای **ثعلبیه** اثر **آخوند میرزا محمدباقر خلخالی** را که در اصل به ترکی آذری سروده شده، به ترکی خلجی برگرداند و آن را در فصل اول این مجموعه گنجانده است. فصل دوم کتاب اختصاص به دستور زبان خلجی دارد.

در باب گویش معیار امروزی در ترکی خلجی، به نظر می‌رسد گویش روستای تلخاب، از میان گویش‌های روستاهای فوق که تقریباً همگی تفاوت‌های اندک و یا بیشتری حداقل در تلفظ کلمات دارند، گویش معیار به شمار می‌رود.

مثنوی **ثعلبیه** از سوی **محمد باقر خلخالی** به سبک و سیاق مثنوی مولوی سروده شده است و مؤلف کتاب حاضر، متن بازنویسی شده‌ی آن را به گویش ترکی خلجی برگردانده و در فصل سوم این کتاب قرار داده است.^{۱۱}

مؤلف همراه متن مثنوی، آن را جهت تسهیل کار خوانندگان و پژوهشگران، آوانگاری نیز کرده است که کمک بسیاری به درست خوانی و تحقیق در دقایق صوت شناسی این زبان خواهد کرد.

۱۱. برای متن اصلی رک. حسین دوزگون و علیرضا اوختای، **ثعلبیه و محمد باقر خلخالی**، توپلایان و چنوبرن: محمد داوریار اردبیلی، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۹.

پیشگفتار

ملا محمد باقر خلخالی (قاضی، مجتهد و شاعر)

ملا محمد باقر خلخالی، خالق کتاب «ثعلبیه» قاضی و مدرّسی است که هنر والای شعرا و، پرده بر مقام علمی او پوشانده است. در سال ۱۲۴۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۹ میلادی در روستای قارابولاق که در آن زمان از توابع خلخال بود دیده به جهان گشود (حسین زاده صدیق، ص ۱۴۷). و پس از هفتاد سال عمر در سال ۱۳۱۶ قمری دیده از جهان فرو بست.

پدر او، آخوند ملا حیدر مجتهدی، پیش از تولد فرزندش از روستای درآوا به روستای قارا بولاق منتقل شده بود (همان، ص ۱۴۸-۱۵۰). روستای قارا بولاق در ۲۰ کیلومتری هشتجین خلخال و ۵۱ کیلومتری میانه و در دل کوهستان نهفته است. اهالی این روستا، محمد باقر خلخالی را «میرزه باقر» می خوانند و به نقل از پدران و پدربزرگان خود از میرزا محمدباقر خاطراتی تعریف می کنند که نشان از عظمت روحی و مقام علمی او دارد. میرزا محمد باقر برای پیاده کردن افکار خود، مردم را به دو دسته تقسیم کرده بود: مردم عام و مردم خاص. مردم عام را بوسیله شمشیر برنده‌ای بنام طنز آگاهی می داد و مردم خاص را با کمک مدرسه علمیه‌ای که خود آنرا بنا نهاده بود و شاگردان بزرگی در آنجا تربیت نمود، هدایت می کرد. از آن مدرسه که به دارالعلم معروف بود و طلاب زیادی از میانه، خلخال و زنجان بدانجا روی می آوردند.

مقدمات صرف و نحو را از پدر روحانی خود آموخت و در ۱۴ سالگی برای تکمیل دروس حوزوی، به زنجان رفته و از محضر ملاعلی زنجانی تلمذ نمود اما فوت پدر، اجازه نداد از خانواده خود دور بماند. او مدتی را در منصب قضاوت و مدرّس در خلخال و کاغذ کنان و زنجان سپری نمود.

او بخاطر استغنای طبع و روح، شدیداً مورد احترام عام و خاص خصوصاً نزدیکان دولت ناصرالدین شاه بود. طبع شعری روان داشت و به زبانهای فارسی و ترکی اشعار نغز می سرود. در بدیهه گوئی و تمامی فنون شعر، دستی توانا داشت. مهم ترین اثر او مثنوی ثعلبیه است (مدرّس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۵).

مثنوی ثعلبیه یا «تولکو ناغیلی» مشتمل بر حدود ۱۶۰۰ بیت شعر است که در بحر هزج مسدّس مقصور، منظوم شده است. این مثنوی در سال ۱۳۱۱ قمری به اتمام رسیده است.

محمد باقر خلخالی در شوال ۱۳۱۶ قمری دار دنیا را ترک نمود (مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۶) برابر با ۱۹۰۰ میلادی و بنابه نوشته پرفسور محمدزاده در سال ۱۳۱۱ قمری دار دنیا را ترک نمود. (حسین زاده صدیق، ص ۱۴۸).

در ماههای اخیر، مزار این عالم وارسته و آگاه با سنگی جدید مزین شده است که امید داریم با مساعدت بخشدار منطقه به بارگاهی بایسته و شایسته تبدیل گردد. تن شریف این عالم، در قبرستان قارابولاق آرمیده است و بر سنگ مزار او این شعر حک شده است که نهایت تواضع و فروتنی ایشان را می رساند:

خبر آلسا بیری آدیمی بالفرض اؤزوم اؤز آدیمی قوی ائيله ییم عرض
فنون معرفتدن خالی یم من محمدباقر خلخالی یم من

ثعلبیه محمدباقر خلخالی، که در دهها سال ورد زبان ترک زبانان ایران شده بود، فارسی زبانان را کنجکاو کرده بود که از موضوع آن باخبر شوند. مانند همان حساسیت و علاقه ای که برای درک مفاهیم حیدر بابا داشته اند. این موضوع باعث شد، این اثر گرانسنگ دو بار در قالب منظوم به فارسی برگردانده شود.

نگاهی به ثعلبیه

ثعلبیه منظومه‌ای است تمثیلی و انتقادی از زبان جانوران، در بحر هزج مسدس مقصور (مفاعیلن، مفاعیلن؛ فعولن) در ۵۰۰، ۱ بیت (حسین زاده صدیق، ص ۱۶۰؛ اما دقیقاً ۱۶۲۵ بیت رجوع کنید به ثعلبیه، چاپ کتاب فروشی سعادت تبریز.

کتاب با عبارت «هذا کلیات کتاب ثعلبیه» و بسمله آغاز می شود و در مجموع ۸۳ عنوان دارد که جملگی به فارسی است (خلخالی، ص ۶۰). آخرین عنوان مثنوی، «خاتمه کتاب» است که شاعر در آن خود را محمدباقر خلخالی معرفی نموده (همان، ص ۸۲) و اشاره کرده که در آخرین بیت، تاریخ نوشتن کتاب آمده است (همانجا). با توجه به این مطلب، کوچرلی (ج ۲، ص ۳۶۳-۳۶۴)، کلمه خلخالی را در بیت ماقبل آخر مثنوی، ماده تاریخ تلقی کرده که به حروف جمل عدد ۱۳۱۱ از آن به دست می آید.

ثعلبیه، به معنای «روباهنامه»، سرگذشت روباهی است که خود و خانواده اش دچار گرسنگی می شوند و او به ناچار در پی کسب روزی، راه سفر پیش می گیرد و در ضمن سفر با ماجراهایی روبرو می شود. شاعر، به شیوه معمول مثنوی سرایان، خاصه مولوی، به هر مناسبتی حکایتی آموزنده یا نصیحتی راهگشا آورده است.

در ثعلبیه به کلمات و ترکیبات عامیانه و ضرب المثلهای و کنایات فراوان بر می خوریم، زیرا زبان خلخالی زبان مردم و مطابق فهم عموم است (حسین محمدزاده صدیق، ص

۱۶۱). در این اثر همچنین شماری امثال و حکم و اشعار فارسی و نیز احادیث مشهور عیناً به فارسی یا عربی یا به صورت ترجمه آورده شده است (برای نمونه رجوع کنید به ص ۴، ۱۶، ۴۴).

این مثنوی بارها در تبریز و استانبول چاپ شده است (مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ مشار، ج ۲، ستون ۱۴۷۳). دو ترجمه فارسی منظوم از آن با عنوان روباهنامه در دست است، یکی سروده مهین دخت دارائی (تهران ۱۳۳۴ ش؛ برنجیان، ص ۲۴؛ مشار، ج ۲، ستون ۲۶۶۱)، دیگری از قباد طوفانی خلخالی (تبریز ۱۳۱۹ ش؛ مشار، ج ۲، ستون ۱۴۷۳). قباد طوفانی، متن ترکی آن را نیز چاپ کرده است (موسوی، ص ۷۶). بعدها نیز علیرضا نابدل پرداخت دیگری از ثعلبیه، به نظم ترکی به نام تۆلکی ناغیلی (قصه روباه؛ نشر آئینه تبریز، بی تا.) منتشر کرد (همان، ص ۸۳). در سال ۱۳۷۹ خورشیدی این کتاب به اهتمام فرهنگ خاک نژاد با نام ملامحمدباقر خلخالی نین شعرلری در تهران منتشر شده است. و آخرین چاپ آن با بازنگری و گردآوری مجدد این اثر توسط محمد داوریار با مقدمه دکتر حسین دوزگون و علی رضا اوختای در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات تک درخت تهران چاپ و منتشر شده است.

مثنوی بلند «تۆلکو ناغیلی» (روباهنامه یا ثعلبیه) را بدون تردید باید شاهکار شعر فولکلوریک آذربایجان دانست که نزدیک به ۱۲۰ سال پیش توسط ملا محمدباقر خلخالی خلق شده و ده‌ها سال توسط مردم آذربایجان در سینه‌ها حفظ شده و در محفل شب نشینی‌های قدیمی، گرمی بخش زمستانهای سرد بوده است.

مثنوی ثعلبیه، دارای مضامین بلند عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است. تمثیل یک داستان تخیلی با زبان شیرین طنز توسط این استاد چیره دست، بهانه‌ای است تا مفاهیم بلند عرفانی و فلسفی به ما آموخته شود. میرزا باقر، نقطه اکمال شعر طنز است و مثنوی ثعلبیه تفاوت آشکاری بین طنز سرایی و هجوسرایی نشان داده است. هرچه تعمق و تسلط خواننده بیشتر باشد، یافته‌های عمیقتری از این مثنوی خواهد داشت و بهره‌های بیشتری از آن خواهد برد.

گویا مثنوی ثعلبیه دریایی است که هر کس به قدرتشنگی از آن سیراب می‌شود. چه، کسی که صرفاً در لابلای طنز و شیرین‌گفتاری غوطه‌ور شده و دنبال سخنی برای خنده و سرگرمی است و چه، کسی که با تدبر در مفاهیم و مضامین بلند آن به کشف آیات و روایات، مثل‌ها و مثل‌ها، گرته‌برداری‌ها و نقل قول‌ها، ظرافتهای گفتاری در بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی، بیان مسائل اجتماعی و سیاسی و ... می‌پردازد.

در حقیقت با خواندن حیدربابایا سلام، خاطرات کودکی زنده می گردد و آداب و رسوم قدیمی یادآوری می شود اما با خواندن ثعلبیه، اطلاعات خواننده زیاد شده، قدرت تحلیل رویدادهایش افزایش می یابد. با نکات ظریف اخلاقی، اجتماعی، دینی و مسائل سیاسی آشنا می شود و با دریایی از مثلها، متلها، دئییم ها، گرته برداری ها، آیات و احادیث و ... آشنا می شود. تسلط چشمگیر میرزا، به مثل و متل های ترکی ستودنی نیست. آن ستودنی است که بسپاز زیرکانه و بجا آنها را در مثنوی خود گنجانده است.

میرزا با تسلط به زبان عربی، دائما از آیات، روایات و حتی اشعار و امثال عربی نیز کمک می جوید و به زیبایی در میان اشعار ترکی جای می دهد. مانند: ولیکن صبر مصباح الفرج دیر، دئدی: اَنّی توکلت علی الله، فکُم الله من لطف خفی - یدق خفاده عنهم الزکی، اذا جاء القضا ضاق الفضاء، الهی عبدک العاصی آتاکا، «قل الله ثم ذرهم» حق کلامی.

درمیان خلیج ها نیز این اثرگرانیها غریب نیست چرا که در دوران طفولیت خود به کرات از زبان مادر و سایر اقوام که قسمتی از این مثنوی را ازبر بوده اند داستان ربه را شنیده ام. به همین سبب پس از مطالعه این منظومه ارزشمند تصمیم به باز سرایی داستان مختص روباه از ترکی آذری به ترکی خلیجی شدم.

منابع: حسین محمد زاده صدیق، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، مقاله ۷: «محمدباقر خلخالی و مثنوی ثعلبیه»، تهران ۱۳۵۷ ش؛ محمدباقر خلخالی، ثعلبیه، تبریز: کتاب فروشی سعادت، [بی تا.]. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، تهران ۱۳۶۹ ش؛ خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران ۱۳۵۰-۱۳۵۵ ش؛ نوشین موسوی، کتابشناسی توصیفی آثار موجود یا منتشره به زبان ترکی آذربایجانی در ایران: از چاپ سنگی تا سال ۱۳۷۰، تهران ۱۳۷۳ ش؛ محمد داوریار با مقدمه دکتر حسین دوزگون و علی رضا اوختای انتشارات تک درخت ۱۳۸۹ ش،

نگاهی به
موقعیت جغرافیایی و مکانی
قوم خلج در استانهای
مرکزی و قم

موقعیت تاریخی ایل خلیج

واژه‌ی خلیج در میان نویسندگان و مورخین قدیم چین، روس، ترک، عرب و فارس به اشکال مختلف آمده است، از قبیل: قالاچ، کالاچ، خالاچ، خلوخ، خالوخ، خلخ، خرلخ، قارلیق، خولچ، خیلچ، و سرانجام شکل مؤخر آن به صورت خلیج استعمال می‌شود.

ابن بی بی، هنگام سخن از زیبا رویان قونیه مکرر از مجازاتی استفاده نموده که با خلیج‌ها / خلیج‌ها در ارتباط است. آنگاه وی درمتون و نوشته‌های خود واژه خلخ و خلج را باهم آورده و کار برد این کلمه را در ایالت سند و قندهار یکی دانسته است و بر این عقیده است که این دو واژه در این منطقه با هم استعمال می‌شده است. خوارزمی، معتقد است که خلیج‌ها بازماندگان هفتالیت‌ها هستند.

منابع تاریخی دیگری از جمله: طبری، بلاذوری و بعضی از جغرافیدانان اسلامی خلیج‌ها را بازماندگان هفتالیت‌ها و آق هونها می‌دانند. اینان معتقدند که بعد از سقوط آق هونها، بازماندگان آنها یعنی هپتالیت‌ها یا هفتالیت‌ها به قدرت رسیده‌اند. امل اسین باستان شناس مشهور و بعضی مورخان با استناد بر نوشته‌های سغدی بر روی سکه‌هایی که از خرابه‌های تاریخی قلعه کاسان (کوه مغ) به دست آمده، ادعا می‌کنند که در قرون هم عصر با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان، خلیج‌ها صاحب حکومت بوده‌اند و سکه‌های مذکور متعلق به حکومت خلیج‌ها می‌باشد. ملیت خلیج‌ها به ملیت اویغور و غزها مرتبط می‌گردد. این ملیت ساکنین اصلی مناطق قره ایرتوش و کوه‌های تاربه‌گتای دره قرلوق که در سمت غربی کوه‌های آلتای آسیای مرکزی قرار دارد می‌باشد.

در بعضی متون باستانی از خلیج‌ها بعنوان تیره «قارقین» نام برده شده است که، یکی از ۲۴ تیره ترک بوده‌اند به همراه یک تیره دیگر از اوغوزها جدا شده‌اند. این دو تیره در لیست تیره‌های ترک در دیوان الغات ترک محمود کاشغری آورده نشده است. ولی این دو تیره در اوغوزنامه رشیدالدین فضل الله همدانی با نامهای «قیزقین و قارقین» در لیست تیره‌های اوغوز ذکر شده است. هر دو تیره جزو دسته «بوز اوخلار» بوده و از فرزندان «اولدوز خان» می‌باشند.

خلج‌ها در طول تاریخ مکان‌های مختلفی را به عنوان محل زندگی تجربه کرده‌اند. برخی از این مکان‌های جغرافیایی عبارت‌اند از:

ایران، ازبکستان، افغانستان، پاکستان، سوریه و لبنان می‌باشد. بر اساس برخی منابع تاریخی دیگر، طوایفی از خلج‌ها در دوران تیمور در سوریه و لبنان سکونت کرده‌اند. بطور خلاصه می‌توان گفت تاریخ ترکان خلج با تاریخ عمومی آسیای میانه و خاورمیانه در قبل و بعد از اسلام گره خورده است.

پرفسور احمد تاشاغل در مقاله «اجتماعات ترک ساکن در آسیای میانه در دوره تاریخی ماقبل اسلام»، نام خلج را نیز در میان دیگر اجتماعات ترک می‌آورد. وی معتقد است؛ «نام خلج برای اولین بار قبل از سال ۸۸۶ میلادی در صحنه تاریخ دیده شده است. به بیان دیگر این تاریخ، اولین حضور خلج‌ها در صحنه تاریخ است.

حسب نظر مؤلف حدود العالم (ص. ۱۰۴) و اصطخری (ص. ۲۴۵) خلج‌ها در صدر اسلام، در هندوستان، سجستان، اطراف غور، بلخ، سیستان، رخج، زمین داور، بست، بعضی نقاط خراسان، غزنین، تخارستان و جوزجان مسکن کرده‌اند.

در زمان خلافت عثمان، در قرن ۱۰ میلادی خلج‌ها در افغانستان ساکن بودند. در این دوره نظامیان خلج با اردوی سامانیان که عده کثیری از آن را ترکان تشکیل می‌دادند متحد شدند. تا زمان ظهور غزنویان، خلج‌ها در تشکیلات سیاسی و نظامی سامانیان حضور فعال داشته‌اند.

خلج‌ها به همراه سایر اقوام ترکمن در زمان حرکت سلجوقیان به ماوراءالنهر، خراسان، خوارزم، فارس، عراق، آذربایجان و آسیای صغیر مهاجرت کردند. و بعد از اضمحلال امپراطوری سلجوقیان بسیاری آنان زندگی یکجا نشینی را اختیار نمودند. بخش قابل ملاحظه‌ای از خلج‌ها بعد از سقوط سلجوقیان به خدمت غوریان و خوارزم شاهیان در آمدند.

در زمان غوریان قبایلی از اوغوزها به غور و سیستان و زابل مهاجرت نمودند که از میان اینها محمد بختیار نامی از قوم خلج ظهور نمود. این مرد نخست در خدمت سلطان شهاب الدین غوری انتظام داشت و در اثر خدمت لیاقت و دلاوری

خود بزودی به منزلت امیری رسید. (عبدالاحد جاوید، ۱۳۳۷: ۱)

خلیج‌ها بعد از سقوط غوریان بر پهنه عظیمی از شعب قاره هند مستقر شده و دومین سلسله مسلمانانی بودند که بعد از سلاطین مملوک غور در هند حکمروایی مستقل داشتند. بعد از درگذشت محمد بختیار، اقوام خلیج شیران نام را پادشاه کردند. پادشاهان خلیج اکثراً مشوق علم و ادب بوده‌اند.

در سده ۱۵ میلادی، زمانی که حکومت ایران در دست تیمور بود، ترکان خلیج در مناطق مرکزی ایران (قم، ساوه، ری...) ساکن بودند. (حافظ ابرو، و شرف الدین علی یزدی، ج. ۲، ص. ۴۰۵) همچنین در دوره قاراویونلوها ردپای خلیج‌ها در فارس دیده می‌شود. در دوره‌های بعد همچون دوره صفویه و افشاریه ترکان خلیج در مناطق مرکزی ایران ساکن بوده‌اند و تا به امروز نیز در این منطقه مانده‌اند.

سفرنامه‌های متعددی که بعد از سال ۱۳۰۰ شمسی نگاشته شده اند حضور خلیج-ها را در مناطق مختلف ایران نشان می‌دهد. از جمله؛ آذربایجان، فارس، کرمان، قم، اراک و...

زبان و ادبیات تاریخی خلیج‌ها

زبان خلیجی یکی از زبان‌های آلتایی و تنها عضو خانواده آرگو/آرغو از خانواده زبان‌های ترکی است با قدمت ۲۲۰۰ سال. در حقیقت خلیجی ادامه گویش باستانی آرغو است آرغو منطقه ایست میان دوکوه در آسیای میانه حوالی ایسیک گول، دره چو و بالاساغون که ترکان باستان در این منطقه می‌زیسته اند.

خلیج شناس شهیر مرحوم پرفسور گرهارد دورفر زبان ترکی را به هفت شاخه ذیل تقسیم کرده است که زبان خلیجی یکی از آن شاخه‌های مستقل ترکی را تشکیل می‌دهد.

۱- گروه چوواش،

۲- گروه جنوب غربی ویا گروه اوغوز

۳- گروه شمال غربی ویا قبچاق،

۴- گروه جنوب شرقی وایغور،

۵- گروه شمال شرقی ویا سبیری،

۶- گروه یاقوت،

۷- گروه خلیج.

اهمیتی که پرفسور گرهارد دورفر در سال ۱۹۶۷ (میلادی) طی تحقیقاتی آن را کشف و به جامعه علمی زبانشناسی و ترکولوژی تقدیم نمود. ترکی خلجی به لحاظ زبان شناختی گروه های فراوانی را باز کرد. به زعم زبانشناسان، دایره کلماتی این لهجه ترکی به لحاظ فونتیکی، حروف و گویشهای ارزشمندی از زبان ترکی باستان را در خود حفظ کرده است. از این بعد است که ترکی خلجی جایگاهش را در میان دیگر لهجه های زبان ترکی می یابد و دقت پژوهشگران زیادی را به خود منعطف می کند. ترکی خلجی سند و نمونه ای برای نظریه پردازان مکتب زبانشناختی زبانهای آلتایی شده و برای محققین زبانهای اروپایی - آسیایی (ارواسیا) نیز بسیار ارزشمند بوده است.

خلج ها جزو آن دسته از تیره های اقوام ترک بودند که بنا بر دلایل ژئوپولیتیکی و نیز اقلیمی مجبور شدند آسیای میانه را ترک کنند. این مهاجرت صدها سال به طول انجامیده و جغرافیایی به گستردگی آسیای میانه، شمال شبه جزیره هند و خاورمیانه را فرا می گیرد.

موقعیت کنونی ایل خلج

امروزه واژه خلج هم نام قوم هم نام زبان و خلجستان (بخشی هایی از استان قم و استان مرکزی) نام محلی است در مرکز ایران منسوب به این قوم می باشد. اجتماع ترکان کهن خلج در ایران باعث شده که نظر بسیاری از محققین و پژوهشگران نسبت به اطلاع از تاریخ و فرهنگ این قوم جلب شود. ترکان خلج به عنوان شاخه ای از ملیت ترک همچون دیگر اجتماعات ترک، به شیوه و لهجه متفاوت و منحصر به فردی سخن گفته و فرهنگ و تاریخ بخصوص خود را دارا می باشند. فرهنگ و زبان این شعبه از ترکان از ابعاد مختلفی حائز اهمیت است. درحقیقت استان مرکز یکی از استانهای ثروتمند کشور است. چون گنجینه های باستانی زیادی را در آغوش خود پرورانده و حفظ نموده است. به همین خاطر دوست دارم از استان مرکزی به عنوان «گهواره تمدن زبانی کشور یاد کنم». زیرا در جای جای این استان رد پای تمدن اقوام مختلف مشهود است. از جمله: شهرستانهای دلیجان، خمین، فراهان، کميجان، آشتیان، تفرش و فراهان و شازند.

امروز خلیج های ایران در قالب ۲۹ روستا در استان مرکزی (شهرستانهای آشتیان، فراهان و تفرش) و ۳۱ روستا در جنوب غربی استان قم ساکن بوده و زندگی می کنند. که حدود ۲۵۰۰۰ نفر از خلیج ها هنوز زبان مادری خود را فراموش نکرده و در این مناطق و اغلب به ترکی خلیجی سخن می گویند.

پراکندگی روستاهای خلیج زبان در استانهای قم و مرکزی

۱- استان قم

استان قم در قالب ۱ شهرستان دارای ۵ بخش، ۹ دهستان، ۶ شهر و ۳۶۳ آبادی دارای سکنه است که در ۳۵ آبادی این استان زبان خلیجی کم و بیش رایج است. روستاهای خلیج زبان در شهرستان قم اغلب در بخش های^{۱۲} ذیل پراکنده هستند. (الف). بخش خلجستان:

خلجستان یکی از بخش های شهرستان قم است. جمعیت بخش خلجستان بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵، برابر با ۹,۱۲۵ نفر بوده است. بخش خلجستان: متشکل از دهستان قاهان و دهستان دستجرد (شهر دستجرد). ۱. دهستان قاهان:

روستاهای خلیج زبان دهستان قاهان شامل: اغلک، بنابر، چاهک، مهرزمین، ونان، اسفید، چمانک، موشکیه، ونان، انجیله (در حال حاضر خلیجی در این روستا منقرض شده). ۲. دهستان دستجرد:

روستاهای خلیج زبان دهستان دستجرد (شهر دستجرد): احمدآباد، سفت، سفیداله، حسن آباد، جریک، غاج، جوزه، یزگان، سرخده، رستگان، عیسی آباد، صفرآباد، منصورآباد، وشاره. (ب). بخش کهک (نوفلو شاتو)

کهک، یکی از بخش های شهرستان قم است که در جنوب این استان قرار دارد و

۱۲. اسامی بخش های شهرستان قم عبارتند از: بخش مرکزی: جمعیت ۱,۱۰۲,۹۲۴ نفر، بخش جعفرآباد: جمعیت ۱۶,۹۱۹ نفر، بخش کهک: جمعیت ۱۵,۲۳۵ نفر، بخش خلجستان: جمعیت ۸۰,۷۹ نفر، بخش سلفچگان: جمعیت ۸,۵۱۵ نفر.

فاصله مرکز بخش (کهک) تا قم ۳۰ کیلومتر است. پیشینه بخشداری کهک به حدود دهه ۱۳۱۰ می‌رسد و از نظر جمعیت بعد از بخش مرکزی در مکان دوم قرار دارد. جمعیت بخش کهک براساس سرشماری سال ۱۳۸۵، برابر با ۱۴,۶۴۴ نفر بوده است. این بخش دارای دو دهستان کهک و فردو می‌باشد. امروزه صرفاً یک روستای خلیج زبان بنام ونارچ از توابع دهستان کهک شناسایی شده است.

ج. بخش سلفچگان

بخش سلفچگان به مرکزیت شهر سلفچگان در مرکز کشور و در محدوده جغرافیائی استان قم قرار گرفته است. این بخش دارای یک نقطه شهری و چهل روستا می‌باشد. سلفچگان دارای دو دهستان راهجرد و نیزار است.

۱. دهستان راهجرد شرقی:

روستاهای خلیج زبان دهستان راهجرد شرقی عبارتند از: باغ یک، تاج خاتون، جنداب، زواریان، دیزیجان، عنایت بیک، غرغر (فتح آباد) قره سو، نیجه، یکه باغ، سلفچگان، سنجگان.

۲. دهستان نیزار:

روستاهای خلیج زبان دهستان نیزار شامل: خلیج آباد، قلعه چم، نیزار، طایقان.

۲- استان مرکزی

الف. شهرستان آشتیان :

این شهرستان شامل یک بخش مرکزی و سه دهستان به شرح ذیل است:

۱. دهستان مزرعه نو:

مرکز این دهستان روستای مزرعه نو است. روستاهای خلیج زبان این دهستان عبارتند از: بهارستان (خرراب)، خوراک آباد (کوه باستانی گبری در ۴ کیلومتری این روستا واقع است که به هزاره اول قبل از میلاد تعلق دارد)، سرهرود، کردیجان (کاردیان)، مزرعه نو، هزار آباد، ورسان می‌باشد.

۲. دهستان سیاوشان

روستاهای خلیج زبان این دهستان عبارتند از:

صفرآباد، فیض آباد، نوده، نجف آباد. (شایان ذکر است که به استناد فرهنگ آبادی‌ها ستاد ارتش) تحت عنوان استان یکم) در سال ۱۳۲۸ روستاها نجف آباد نیز در گذشته به زبان ترکی خلیجی سخن می‌گفتند که امروزه زبان مادری خود را فراموش کرده‌اند).

۳. دهستان گرکان: مرکزیت گرکان

مرکز این دهستان، روستای گرکان است که به ترکی خلیجی سخن نمی‌گویند ولی اغلب روستاهای تابع این دهستان خلیج زبان هستند از جمله: نادرآباد، موسی آباد، بن چنار، سقرجوق، خورچه، سعدآباد، زرنوشه، محسن آباد، ینگجه (خالی از سکنه)، شوره بالا، شوره پایین.

ب. شهرستان تفرش:

شهرستان تفرش در شرق استان مرکزی واقع است. از شمال به شهرستان ساوه، از مشرق به شهرستان قم، از جنوب به شهرستانهای فراهان و آشتیان و از مغرب به شهرستان اراک محدود می‌شود. این شهرستان مشتمل بر یک بخش مرکزی و دهستانهای بازرجان و کوه پناه (شهراب) می‌باشد. شهراب در حدود ۲۰ کیلومتری شمال فرمهین و ۱۵ کیلومتری جنوب تفرش و ۱۵ کیلومتری غرب آشتیان قرار دارد. شهراب مرکز دهستان کوه پناه با جمعیتی بالغ بر ۳۰۰۰ نفر است که برخی از روستاهای توابع این دهستان خلیج زبان هستند.

۱. دهستان کوه پناه به مرکزیت روستای شهراب:

روستاهای خلیج زبان دهستان کوه پناه (شهراب) عبارتند از: کشه، سربند، سفید آب، کنگران، دارستان.

پ. شهرستان فراهان:

شهرستان فراهان متشکل از دو بخش مرکزی و خنجین است که از لحاظ تقسیمات کشوری در سال ۱۳۸۹ به طور رسمی به شهرستان تبدیل شده است. گویش اغلب مردم شهرستان فراهان ترکی و فارسی می‌باشد. برخی از روستاهای این شهرستان نیز در گذشته نه چندان دور (تا سال ۱۳۶۰) به ترکی خلیجی سخن می‌گفتند که امروزه از تعداد گویشوران زبان خلیجی بشدت کاسته شده و صرفاً به روستاهای خلیج زبان ذیل می‌توان اشاره کرد:

تلخاب، خلت آباد، عراقیه، برز آباد، جلال آباد (به استناد فرهنگ آبادی‌ها ستاد ارتش، تحت عنوان استان یکم) در سال ۱۳۲۸ در سه روستای اخیر: عراقیه، برز آباد، جلال-آباد در ۶۰ سال گذشته گویش به زبان ترکی خلجی رایج بوده است که امروزه به زبان فارسی سخن می‌گویند)، واشقان، درمنک، خسروان بالا، (در گذشته در روستای خسروان بالا چندین خانوار خلج زبان زندگی می‌نمودند، که امروزه تعداد گویشوران زبان خلجی بسیار اندک می‌باشند).

ساکنان روستای شانق از توابع دهستان مشک آباد اراک نیز ازایل خلج بوده و به زبان خلجی سخن می‌گویند.

منابع:

۱. ابن بی بی (۱۹۵۶)، الاوامر العلانیه فی اومور العلانیه چاپ ارضی.
۲. ابن فقیه؛ البلدان (ترجمه مختصر)؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ه.ش.
۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، ترجمه قرن ۵ و ۶، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. جاوید عبدالاحمد (۱۳۳۷)، خلجی‌ها یا غلجاییها، مجله ادب شماره ۴.
۵. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ نشر البرز جلد اول ۱۳۷۳.
۶. شرفالدین علی یزدی، ظفرنامه: تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان، چاپ محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ ش. ج ۲ ص ۴۰۵
۷. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ترجمه میرحسین شاه، چاپ اول: تهران، دانشگاه الزهراء (ع) ۱۳۷۳
۸. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامعه التواریخ به تصحیح بهمن کریمی، انتشارات اقبال ۱۳۳۸
- ۹- جمراسی علی اصغر (۱۳۹۷)، خلج اردو.

جدول آسان خوانی متون خلجی

۱. جدول واک نگاری

IPA	latin Halaç	örnäk	مثال	صدای واکه های خلجی	طرز نگارش حروف
/a/	Āā	ādam	آدام	آ (بلند)	آ
/a/	A,a	ālumla	آلوملا	ا	ا/آ
/æ/	Ā,ā	ārin/bār	آرین (لب)	ا (بلند)	ا
/a/	Ä,ä	äl/hār	ال (دست)	ا	ا، ه، ع
/e/	Ē,ē	ēm	ائم (شلوار)	ا (بلند)	ا، ئ، ئ
/ε/	É,é	yél	یئل	ا (بسته)	ا، ئ، ئ
/ɪ/	Ý,ý	käldiký	کلدیكئ	ا	ئ
/i/	Î,î	îdā/bî	بی (یک)	ایی (بلند)	ئ
/i/	Î,i	inäk,	اینک (گاو)	ای، ی	ی
/u/	I,ı	bacı	باچی	ای، ی	ې
/o/	O,o/	sol	سول	اُ	اؤ، وؤ، و
/ɔ/	Öö	yōq	یوق	اُ - ا (بلند)	اؤ، وؤ، و
/œ/	Ö,ö	söz	سؤز	اؤ	اؤ، وؤ، و
/œ/	Öö	ōz	اؤز	اؤ (بلند)	اؤ، وؤ، و
/u/	U,u	tuz	تؤز (نمک)	او	اؤ، وؤ، و
/u/	Ūū	pūl	پؤل	او (بسته)	اؤ، وؤ، و
/y/	Ü,ü	kül	کؤدن (عروسی)	اؤ	اؤ، وؤ، و
/y/	Ūü	kūn	کؤن (آفتاب)	اؤ (بلند)	اؤ، وؤ، و

۲. جدول آواک نگاری

IPA	latin Halaç		مثال	نشانه حرف خلجی	نشانه های آواکه های خلجی
/b/	B,b	būz	بۇز	ب	ب / ب / د / ب
/p/	P,p	puş	پۇش (خس)	پ	پ / پ / د / پ
/t/	T,t	tũk	تۆك	ت	ت / ت / د / ت
/t/	T,t	täräf	طرف	ط	ط / ط / ط - ط
/θ/	s	äsär	اثر	ث	ث / ث / د / ث
/dʒ/	C,c	can	جان	ج	ج / ج / د / ج
/tʃ/	Ç,ç	çāğ	چاقی	چ	چ / چ / د / چ
/h/	H,h	hāl	حال	ح	ح / ح / د / ح
/h/	H,h	här	هر	ه	ه / ه / د / ه
/h/	H,h	halq	خالق	خ	خ / خ / د / خ
/d/	D,d	dik	دیک	د	د / د
/r/	R,r	ram	رام	ر	ر / ر
/ʒ/	J,j	jala	ژاله	ژ	ژ / ژ
/s/	S,s	särin	سرین (خنک)	س	س / س / د / س
/ʃ/	Ş,ş	şaq	شاق (سفت)	ش	ش / ش / د / ش
/s/	S,s	sāf	صاف	ص	ص / ص / د / ص
/ð/	Z,z	zavq	ذاوق (ذوق)	ذ	ذ / ذ
/z/	Z,z	zīq	زیق (بر)	ز	ز / ز
/z/	Z,z	zāmin	ضامن	ض	ض / ض / د / ض
/z/	Z,z	zūlm	ظلم	ظ	ظ / ظ / د / ظ
/f/	F,f	fārik	فریک	ف	ف / ف / د / ف
/ʁ/	Ğ,ğ	tatlğ	تاتلوقی	ق	صدایی میان غ و خ
/G/	Ĝ,ĝ	ĝīz/baĝa	قیز، باغا	غ	غ / غ / د / غ، ق / ق / د / ق

/g, ɣ/	G, g	gädä	گه‌ده	گ	گ / گ / گ
/q/	Q, q	qaş	قاش (ابرو)	ق	ق / ق / ق / ق
/k/	K, k	käsik	کسیک (لباس)	ک	ک / ک / ک / ک
/l/	L, l	lāl/āl	لال، آل	ل	ل / ل / ل / ل
/m/	M, n	män	من	م	م / م / م / م
/n/	N, n	nänä	ننه	ن	ن / ن / ن / ن
/ɲ/	ɲn=ñ	säniñ	سینین	ین	ین (شبه غنه)
/v/	V, v	vaft	وافت (آهسته)	و	و / و
/j/	Y, y	yér	یئر		ی / ی / ی / ی

تۆلكۆ ماتالى

TÜLKÜ MATALI

داستان روباه (تعلييه)

۱. آچلوق / Açluq

yadıma tüştü bî havul hâkayât,
 hoşum kâldi sâñā, ētom rāvayāt.
 monağ nâql ētäyor bî mirza ātluğ,
 şōrāti Hālhalı,sözläri tatluğ.
 kâlamı toğru-ru,ētmäyn malamāt,
 éşitgili hayır babāsiyē rāhmāt.
 ki bî tülkü diyar'ı İsfahan'ça,
 yaşéyrāmiş u nisf-i cahan'ça.
 āl'iyē ās tüşmädik qut-i monasib,
 muradîh vērädik, çārḥ-i māl'ib.
 mavlaq'ar ērmädik ās bî zad āl'iyé,
 bî hāy'ar téymädik,ās bî āt til'iyé.
 tamam oldu sâbri,taqāti vardu,
 bu kêngäşlik dunya una tar oldu.
 qaraldı közläri,vardı ġarārı,
 āç'luqda hündü,äldä ih'tiyārı.
 qaldı häv'çä özü āç külfāti āç,
 bî tikä hikmāk'gä oldular mohtāc.
 qara kün'çä üzülmüş çarasuz āl,
 āli qoynu'ça qalmuştu u mǎ'täl.
 çimiq varā olmuş cism-i zarı,
 kéçä kündüz ētār ārti āhu zarı.

يادېما تۆشتۆ بى ھاۋۇل ھاكايت،
 خوشوم كلدي،سنه ائتوم روايت.
 موناغ نقل ائەيور بى ميرزا اتلۇغ،
 شەرتى خلخالى،سۆزلىرى تاتلۇغ.
 سۆزلىرى ھىدىكار، ائتمەڭ ملامەت،
 ائشيتكىلى ھاېر باباسيئە رحمت.
 كى بى تۆلكۆ،دىارى اصفهان چا،
 ياشىرامىش او، نصفى جەھان چا.
 الئە اس تۆشمەدىك، قوتى مناسب،
 مرادىڭ وئرمەدىك، چرخى ملاعب.
 موللاق آر ائرمەدىك، ھىچ بى زاد الئە،
 بى ھاى آر تئىمەدىك اس بى ات تىليئە
 تامام اولدو صبىرى، طاقتى واردو،
 بو كىنگىشلىك دونيا اونا تار اولدو.
 قارالدى كۆزلىرى، واردى قارارى،
 آچلوقدا ھۆندۆلدە اختىيارى.
 قالدى ھوچە اۋزۆ آچ كۆلڧتى آچ،
 بى تىكە ھىكمەككە اولدىلار محتاج.
 قارا كۆن چە اۋزۆلمۆش چاراسوز ال،
 الى قۇيونوچا قالموشتو او معطل.
 چىمىق وارا اۋموشتو، جىسم زارى،
 كىچە كۆندۆز ائتەر ائرتى آھ و زارى.

äti töküldü qaldı ostuḥanı, اتى تۈكۈلدۈ قالدى، استخوانى ،
 häqiq varā rāngi oldu zāfiranı. حقيق وارا رنگى، اولدو، زعفرانى .
 kallarında bîsi, āçam hayır artı, كاللارېندا بېسى، آچام هايپرر آرتى،
 bu yüz man ġusta-yu, ġmkä batarartı. بو يۈز مان غصه يو غم كه باتار آرتى .
 puş téysärti tavlanmış yiqil'lärti. پوش تئيسرتى، تاولانموش ييقيللرتى،
 burunuy tutsartıñ cānı hün'närti. بورونوي توتسارتىڭ، جانى ھۈن نرتى.

۲. تۈلكۈ آوارا لوقو / Tülkü Āvārā'luqu

ḥolasa çün mü 'ättäl qaldı rubāh, خۇلاصا چۈن معطل قالدى روباه،
 töktü közyaş, çäkti nala-yu āh. تۈكتۈ كۈز ياشى، چكدى ناله-يو آه.
 täqālla ētdi täzdi hār bî tārāf'kā, تاقلا ائتدى، تزدى هر طرف كه،
 turdu yüz qodu, hār töplükgä häv'kā. توردو يۈز قۇدو، هر تۈپلۈك گە ھوكە.
 ētdi mavlaq hēlā-yu āfsün u täzvîr, ائتدى ماغلاق حنلە يو افسون وتزوير،
 qildi salus varā, mākr-u tätbîr. قىلدى سالوس وارا، مكر و تدبير.
 varrartı hār kuça hār bî māhlā'kā, واررارتى هر كوچا، هر بى محلە كه،
 olmazartı çarā källärti häv'kā. اولماز آرتى چارا، كل لرتى ھوكە .
 āçluquy dārdi yordu ḥästā can'iyé, آچلوقويڭ دردى يوردو، خستە جانيئە،
 qudrquy siqdi huçîñ aldı yan'iyé. قودورقنيڭ سيقدى، ھوچوئيڭ آلدى يانيئە
 ḥıyalı'ça kitik äksîñ çäkär ärti. خيالى چا كيتيك عكسيڭ چكر ارتى،
 vaqar artı äkskâ köz yaş tökär ärti. واقارارتى عكس كه، كۈز ياش تۈكر ارتى
 kōkça quş kördükdä, köz yummasartı كۈكچە قوش كۈردۈك دە، كۈز يومماز آرتى
 közîñ däq yummasartı, huvmasartı. كۈزنيڭ دق يومماسارتى، ھووماز آرتى.
 ḥoros atıñ ēşitsärti bîsindä, خروس آتيڭ ائشيت سراتى بېسىندە
 çäkär ärti nalā, yüräk dîbindä. چكر ارتى نالا، يۈرك دېيىندە .

Āzangu sāsi'lä köz haçar artı, اذان گو سسی له ، کۆز هاچار آرتې،
 ħoros'qa bānzätmiş,tēz uçar artı. خروسقا بنزتمیش، تئز اوچار آرتې.
 ħıyal'ıyé töşdük'dä ,kök färiklär, خیالیئه توشدوک ده، کۆک فریک لر،
 sanqay ätkä yäriklämiş kişilär. سانقای ات که یئریک لمیش کیشی لر.
 û'suçā kör'särti ägär bî cirik, او: سوچا کۆرسرتی ، اگر بى جیریک،
 udan'mazartı ûsunda bu dämlik. او: دانماز آرتې او: سوندا بو دم لیک.
 ğavzan'nartı kökkä āh-u āfsusu, قاوزاننارتې کۆک گه آه و افسوسو،
 ēşitsärti ägär bank'ı ħorosu. انشیت سرتی اگر بانک ی خروسو.
 kitik ātîñ bîsi yērçä yāzar artı, کیتیک آتیک یئرجه بیسی یازار آرتې،
 u āt hartîñ min qārı qazar artı. او آت هارتیک مین قاری قازار آرتې.

۳. تۆلکۆ غیب ده ندا انشیتمه سی

Tülkü Ğäyb'dä Nidā Ēşitmäsi

ħolasa tülkü kördü çara yoq'ār, خلاصا تۆلکۆ کۆردۆ چارا یوق آر،
 ärkanı lärzanār ,qararı yoq'ār. ارکانی لرزان آر، قرارې یوق آر.
 vāqtı kördü yüräk turmor pirillor, واقتی کۆردۆ یۆرەک تورمور پیریل لور،
 boğarsaqlar açında hay ħirillor. بوğارساق لار آچیندا های، خیری لور.
 boşîñ qodu tizi üstiyé,oldu ħāmuş. بۆشینق قودو تیزی اوستینیئه اولدو خاموش
 nıgar-i fikru zikrlä,oldu ħāmāğuş. نیگار ی فیکری له، اۆلدو هم آغوش.
 qiyüd-i nāfs'kā çäkdı ħäd-i botlān, قیود نفس که، چکدی خط-ی بطلان،
 täcärrod ärsäsiçä,ētdi covlān. تجرد عرصه سی چه اتدی جولان.
 kämiyyät fikri zikriyé çaldı şallaq, کمیّت فیکر و ذکرینیئه چالدى شلاق،
 kăzdi dunya dävripärîñ vurdu mallaq. کزدی دنیا دوری پرئق ووردو مللاق.
 u hağrérärti öz dârdiyé bî dârman, او هاغرئر ارتی اۆز دردینیئه بى درمان.
 bu fikriñ içiçä qālmuştu héýran. بو فیکریق ایچی چه قالموشتو حیران.

ki bidä gëybdä, qavzāndu bî säs,
 "ki éy särgäştä-i mägmum u bikäs.
 käräk āqul yolla, ētigäyn tä'lāş,
 käräkir aṅlēygäñ, vār rah-é mǎ'āş.
 yormaça héç yoq'ar, çara-yu sūd,
 dağār ālbättä bab-o rrizq mäsdūd.
 çätinlik tügünü rahat hāçılmaz,
 ālbätki riz eşki, mudam vāyılmaz.
 käräk säy ētigäyn ta vār canıñ,
 érmāz héç bî yérkǎ, āhu faqanıñ.
 yadın'da himä yalquz Allah'yu,
 vāgärnä boynuya hatı duā'yu.
 tālaş ēti tolqanta, kār u bariñ,
 kasup olmuş häbib'i kirdigariñ.
 ālbät ki yaratan ruzi rāsan-ār,
 tālaş étmäk tāriq'i āqılan-ār.
 u ādamlar ki dunya'ça, işlāmāzlār,
 qarınlar'ıyē bî toq hikmāk yémāzlār.
 bu alām alām'i āsbab olunmuş,
 bu dunya'ça āli boş āç qalunmuş.
 āzizim! olmaqa säyu tālaşıñ,
 ālkä kālmāz hissi aş'u lavaşıñ.
 häviñ'ça yorma yalguz éy niku nām,
 hāyup Allah rāzzaq'ar tutma arām.

کي بیده غیبده، قاوزاندې بى سس،
 «که اي سرگشته‌ي، مغموم و بى کس .
 کرهک عاقول يوللا، ائتي گه يک تلاش،
 کره کير انگلی گه يک، وار راه معاش.
 يورماچا هنج يوقار، چارا و سود،
 داغ آر البته باب الرزق مسدود.
 چتين ليک تۆگۆنۆ راحت هاجپلماز،
 البت کي رزق ائشيکي، مودام وايپلماز
 کرهک سعي ائتي گه يک، تا وار جانیک،
 ائرمز هنج بى يئرکه، آه و فغانیک.
 ياديک دا هیمه سن يالقوز آلاه يو،
 وگرنه بۆينويا هاتي دعا يو.
 تلاش ائتي تولغان تا کار و باريک،
 کاسب اؤموش جيب ي کردگاريک.
 البت کي ياراتان روزي رسان آر،
 تلاش ائتمک طريقي عاقلان آر.
 او آدام لار کي دونياچا، ايشلمز لر،
 قاربنلارينه بى توق هيکمک يئمز لر.
 بو عالم، عالم اسباب اولونموش،
 بو عالمچه الي بوش آچ قالونموش.
 عزيزيم! اولماغا، سعي و تلاشيک،
 الکه کلمز هيئسي آش و لاواشيک.
 هويکچه يورما يالغوز اي نيکونام،
 هايوپ الله رزاق آر، توتما آرام.

تلاش ائتي، چيراغنىڭ كۈنە كلتە،
مونو ترك ائتمە، روزىڭ اثرە كلتە».

۴. غريب مقصدكە اوغراماق/Ġarib Māqsād 'kā Oğramaq

خولاصا بو سىسى، روباهى محزون ،
ائىشتىدى واضح اولدو سىرى بىچون .
موافىق كۆرمەدىك، او بو جىھانى،
كۆرمۈش زىندان اۆزىئە او اصفىھانى.
تۆكتۈ كۆز ياش، يۆركدە چىكدى بى آه
وطن دە ال كۆتۈردۆ، خواه و ناخواه.
خدا حافظ شادى، اهل و عىالىڭ،
تۆكر اړتى كۆزۈندە، اشك و آهڭ.
او كاللارىئە حسرت لە واقار اړتى،
سىل وارا كۆزۈندە ياش، آقار اړتى.
ھادرون دوقدا دلشكستە لالا سېندا،
بۇران ھاتمېش جىھانقا، نالاسېندا.
واقار اړتى كالقا، ايلگر تۆشۈكىئە،
آقار اړتى كۆز- ياش كالڭ ھتكىئە.
او نەسىئە ھايدى، باحالى خستە،
حلال ائتى منى، اي دل شكستە.
منە لطف ائتى سن، تاشومو ھاتما،
دعا واخى منى، ياددا اونوتما .
نيمە كىچە اگر تورديوڭ نمازقا ،
او واخى كى بۇشلاڭ رازو نيازقا.

talaş eti ,çırağını könäkältä,
munu türk étmä,ruziň äräkältä".

holasa bu säsi rubähyi mähzün,
éştitti vāzéh oldu sirr'ı biçün.
movafiq körmädik u bu cahanı,
körmüş zindan öz'iyé u İsfahanı.
töktü közyaş yüräkdä çaktı bî âh,
vâtändä âl kötürdü hâh-naḥâh.
ḥudahafız şadı,âhl-u ayālîñ,
tökär'arti közündä,âşk-u âhîñ.
u kalları'yé hâsrât'lä,vaqar'artı,
sél varä közündä yaş, âqarartı.
hadrunduq'da dilşıkästä lalasında,
boran hatmış cahan'qa nalasında.
vaqar'artı kalqa,ilgär tüşdük'iyé,
âqar'artı köz-yaş kalıñ hâtäk'iyé .
u nânäs'iyé haydı bahal'i hâstâ,
halal eti mâni éy dil şikästâ.
mânâ lütf eti sän, taşumu hatma,
du'a vaḥtı mâni,yad'da unutma.
nimä kéçä äğär turdin namaz'qa,
u vaḥt ki boşladın raz-u niyaz'qa.

u dām ki vayulor bîbâbî âbvab, او دم كي وايولور بى به بى، ابواب،
 haçar rāhmāt eşkîñ rāb-ulārbab. هاچار رحمت ائشكىڭ رب الارباب.
 du'a olur u dām izz-u icabāt, دعا اولور او دم، عز و اجابت،
 bağışlanur ägār qilgä inayāt. باغېشلانور اگر قيل گه عنايت.
 u sa'atça māni étmä fāramuş, او ساعات چا مني، ائتمه فراموش،
 mänim yadum'da äs, olma ħamuş. منيم ياديم دا اس، اوما خاموش.

۵. تۆلكۆ، ننه هاداقىڭ اۆپمه سي / Tülkü Nänä Hadakîñ Öpmäsi

(حديث الجنه تحت الاقدام امهات)

äyildi öptü nänäsi, hadaqîñ, اييلدي اۆپتۆ، ننه سي هاداقىڭ،
 yériyé kälitti ädabiñ siyaqîñ. يئرييه كلتدي، آدابیڭ سياقىڭ.
 buyurmuş müstäfa fāhr-ul ä'āzim, بويورموش مصطفى فخر الاعظم،
 bu мәzmünü ki nāzm étmış u nazim. بو مضمونو كه نظم ائتميش او ناظم.
 "béhšti ki rāzay-é madāran äst, بهشتي كه رضي مادران است،
 yäqîn dan zir'i pay-é madāran äst". يقين دان زیر پای مادران است".
 hayırrartı:nänä can méhrābānum, هايبرر آرتي: ننه جان مهربانوم،
 бүкүлмүш қамәтиң, āram'i cānum. بۆكۆلمۆش قامتيڭ آرام جانوم.
 halal ēti māni, Allah razā'sıyé, حلال ائتي مني، الله رضاسيئه،
 hürün birçäkläriñ, canum fadā'sıyé. هۆرۆن بيرچكلريڭ، جانوم فداسيئه .
 kéçä säbéy-gäta çäktiñ äyazı, كئچه سبئي غه تا، چكديڭ ايازې،
 haram ētdiñ közüyā ħab nazı. حرام ائتديڭ كۆزۆيه، خواب نازې.
 noğard zāhmāt çäkdin, ämälkä kätidin, نوغارد زحمت چكديڭ، عمل كه كتديڭ
 ħunavalar yédin, bu bod'qa kätidin . خوناوالار يئديڭ، بو بۇدقا، كتديڭ.
 közüm häglägili, vaht öpär'artiñ, كۆزۆم هغله گيلي واخت اؤپاررتيڭ،

mämäk vérmiş mäni ämzirir'ärtiñ.
 hayır'artiñ közüm nuru, açıqdıñ,
 haymazartiñ boynu sînmiş āniqdıñ.
 yüzümä vaqqulular, hirgännärti,
 bu nikbät ällärimdä, çirkinnärti.
 bu halça qollarıñ boynuma hatartıñ
 boşda hadaqqā tuz varā, yalqırärtiñ.
 sänä män ħidmät ētigām, valla yüz yıl,
 bî kéçä äväzi olmaz moqabil.
 bädän'çä härnä tük var til olğa ,
 dağar mümkin ki, şükrü hasıl olğa .
 nänäsi basdı boşıñ sinä'siyé,
 haydı lähnät bu çärhiñ kinä'siyé.
 säni män binävada hadru hatdı,
 bodum äydi, käman varā qat hatdı.
 hürün sütüm uğul olta hälalıñ,
 mänä körsätmätä Allah mälalıñ.
 faraqıñ köndärir bikäs dädäyi,
 yüräkiñ çatlatır, yazıq nänäyi.
 bābām yov bizläri yadıñda hîmä,
 hälal hikmāk yēpi, haramda yēmā.
 āliyā härnä kaldi téz holunup,
 kişih āç'ar mü'ättäl étmä mähbub.

ممك وئرميش مني ، امزيريرارتيڭ.
 هايبرارتيڭ كۆزۆم نورو، آچوقديڭ ،
 هايمازارتيڭ بوينو سينميش آنوقديڭ.
 يۆزۆمە واققولولار، ھيرگن نرتي ،
 بو نكبت اللريمده، چركين نرتي.
 بو حالچا بوينو، قول ھاتارارتيڭ،
 بۆشدا ھاداققا، توز وارا يالقۇراتيڭ.
 سنە من خدمت ائتگم واللە يۆز يىل،
 بى كىچە عوضى، اۆلماز مقابل .
 بدن چە ھرنە تۆك وارار، تىل اولغا ،
 داغار ممك كى شوكرۇ حاصل اولغا.
 نەسى باسدې بۇشيڭ، سىنەسىئە،
 ھايدې لعنت بو چرخيڭ كىنەسىئە.
 سنى من بينوادا ھادورو ھاتدې،
 بۇدوم ايدي كمان وارا قات ھاتدې.
 ھۆرۈن سۈتۈم اوغول اولتا، ھالاليڭ،
 مەنە كۆرسەتمەتە ئاللاھ، ملاليڭ.
 فراقىڭ كۆندىرىر، بى كس دە دىي،
 يۆرەكىڭ چاتلاتىر، يازىق نەيىي.
 بىم يۇ و بىزلىرى يادىندا ھىمە،
 ھالال ھىكمك يىپى، ھرامدا يىمە.
 اليە ھر نە كلدې، تىز ھولونوپ،
 كىشىڭ آچار، معطل ائتمە محبوب.

varup qurbätçä qalma can madär,
 kangar yemiş balam hatma längär.
 sänä mändä väsiyyät ga-u bigah,
 tiliñçä viridiñ olta häsbi' Allah.
 yériñdä turduq' i, tézdä sän Allah,
 hoqî sän yêti pâsta, qolhovä Allah.
 pufléy bîsîñ dalqa, ubîsîñ öng' gä,
 bîsîñ däq sağ täräf, ubîsîñ kök' gä.
 bîsîñ pufléy solqa, oçağlan yér' kä,
 bîsîñ däq dävriyâ, oçağlan tür' kä.
 ägär bu ädäti êtigäñ tikrar,
 étär huda qaza - bälasında, nigädar.
 gärib yérçä unutma İsfähani,
 buldîñ är bî baluq satma cahani.
 qurbätçä qalma, äl çäkmä vätändä,
 béban iççä yad êti çimändä.
 ägär olqañ uğul, ähli täfännun,
 varup qurbätçä hatma sän tävättun.
 kéçä kündüz vätändä sän yad êti,
 îngill' éy néy varä, sän faryad êti.

واروپ غربتچە، قالما جان مادر،
 كانگار يىمىش بالام، هاتما لنگر.
 سەنە مەندە وصيت گاه و بىگاہ،
 تىلىڭچە وردىڭ اۇلتا حسبي الله .
 يىرىندە توردوقى، تىزدە سەن الله ،
 ھوقى سەن يىتتى پىستا ، قول ھواللە.
 پوفلى بىسىڭ دالقا اوبىسىڭ اۇنگە
 بىسىڭ دىق ساغ طرف، اوبىسىڭ كۆك گە
 بىسىڭ پوفلى سۇل قا، اوچاغلان يىركە،
 بىسىڭ دىق دورى يە، اوچاغلان تۆركە.
 اگر بو عادىتى ائىگەڭ تىكرار،
 ائتەر خدا قىزا - بىلا سوندا نىگەدار.
 غەرىب يەرچە اونوتما اصفهانى،
 بولدىڭ ار بى بالوق، ساتما جەھانى.
 قالما غەرىتچە، الچىمە وىتەندە،
 بىابان ايچچە ياد ائىتى چىمەندە.
 اگر اولقاڭ اوغول، اهل تەففن،
 واروپ غربتچە هاتما سەن تەوۋىن.
 كىچە كۆندۈز وىتىڭدە، ياد ائىتى ،
 اينگىللى نىي وارا، سەن فەرىاد ائىتى.

۶. تۆلكۆ كىسسى لە وداغ لاشماسى

Tülkü Kissilä Vädalaşması

holasa tülküñ yāzıq ayalı,
 bu gämliğ qustalar' da oldu halı.

خولاسا تۆلكۆڭ، يازىق عيالى،
 بو غەملىغ غەسلەلاردا اولدو حالى.

müsibät hoçaq'iyé,tüştü bulqandı,
 turdu häriñ boş'iyé,bî dovr tolqandı.
 äлиндä- hadaqında öpär ärti,
 dalında közündä suv säpär ärti.
 hayır'artı:mänim ävärä yārum,
 dāhilām äy mänim biçāra yārum.
 vasaḷ ayyamı tāk tāzmā dāhilām,
 hay varā hūnmāzāk,batma dāhilām.
 fāraqıñ dārdindä män tüzābilmām,
 özümdä äl özgām ,säändä özābilmām.
 közüm nuru,māni hatma faraq'qa,
 dāhilām varma sän,közdä yraq'qa.
 dunya'ça bîbîrdä todamaduq biz,
 yastuqqa boşumuz toq qomaduq biz.
 tärkä varā bodum gāmdä,hām étmā
 qismätimā mänim,dārd u qām étmā
 gābälēm kal varā dalında kālim ,
 hātākiñdä üzmām hārgiz män ālim.
 äkké közyaş hazar,şorum éy kaş,
 bulut varā tökgām vārı yērdä yaş.
 tükāndi taqātim,tutal ālimdä,
 ḡabardār olu sän dārd'ı dilimdä.
 yürāk hot tuttu,éy umid gahum,

مصیبت هوچاقیئە، تۆشتۈ بولغاندى،
 توردو ھرىڭ بۇشىئە،بى دور تولغاندى
 اليندە - ھاداقىندا اۇپەر ارتي،
 دالېندا كۆزۈندە، سوو سېەر ارتي.
 ھايېر ارتې: منىم، آوارا ياروم،
 دخيلم اي منىم بيچارا ياروم.
 وصال ايامي، تڭ وارما دخيلم،
 ھاي وارا ھۆنمەزك، باتما دخيلم .
 فراقىڭ دردىندە من تۈزە بىلىم،
 اۋزۈمدە ال اۋزگم، سىندە اۋزە بىلىم.
 كۈزۈم نورو منى ھاتما فراققا،
 دخيلم وارما سىن كۈزدە يېراققا.
 دونياچا بى بىردە، تودامادوق بىز،
 ياستوققا بۇشوموز،تۇق قومادوق بىز
 ترکە وارا بۇدوم، غەمدە خىم ائتمە،
 قىسمىتىمە منىم درد و غىم ائتمە.
 گەبەلىم كال وارا ، دالېندا كلىم،
 ھەتكىندە اۋزىم ھەرگىز من اليم.
 اككى كۈز ياشې ھازار، شورم اي كاش
 بولوت وارا تۈكگم، وارې يىردە ياش
 تۈگىدى طاقتىم،توتال اليمدە،
 خاباردار اولو سىن، دردى دلىمدە.
 يۈرک ھۈت توتتو،اي اميد گاهوم،

înănmorî nāsār bu dud u āhum.	ايننمورىڭ ناسەر بو دود و آهوم؟.
güzäriñ çün tüşār hār rāhgüzärdä,	گذرىڭ چون تۆشەر هر رهگذردە،
sänä hēyli qorqam,män bād nāzärdä.	سەنە خىيلى قورقام، مەن بە نەزەردە.
mänä kul étmişār havul sän härlik,	مەنە كول ائتمىشەيڭ ھاۋول سەن ھەرلىك
tural hartıñ 'ça män yaqtum yüzällik.	تورال ھارتېنچا مەن ياقدوم يۈزەللىك. ^{۱۳}
u top varā bidä,qālqtı yérindä,	او بىرەق وارا بىدە، قالقدى يېرىندە،
yüzällik hotlamış,vardı bärindä.	يۈزەللىك ھوتلامېش واردى بىرىندە.
yüzällik köndärmış qanqā yaqoru,	يۈزەللىك كۆندەرمىش قانقا ياقورو،
köz yaşîr tökätir,härdäm hayoru:	كۆز ياشىڭ تۆكتىر، ھەردەم ھاىيورۇ:
könüpä yüzällik,sän bî hāvasañ,	كۆنۈپە يۈزەللىك، سەن بى ھاۋاسايڭ،
hizaran dārdkâ dārman u dāvasañ.	ھىزاران دەرەكە دەرمان و داۋاسايڭ.
tütüñ eti yüzällik qangulaşup,	تۆتۈيڭ ائتى يۈزەللىك قانغۇلاشوپ،
qada-bälada saqléy,sän āluşup.	قادا - بلادا ساقلىي، سەن آلوشوپ .

۷. تۆلكۆ كىسسىئە جاۋاب وئرمەسى

Tülkü Kissiyé Cavab Vërmäsi

köndü Tülkü ayalınıñ sözündä,	كۆندۈ تۆلكۆ عىيالىنىڭ سۆزۈندە،
qoluñ hatdtı boynıyë öptü közündä.	قۇلۇيڭ ھاتدى بۆيۈنىيە، اۋپتۇ كۆزۈندە.
haydı:közüyä qurban dalımda kälma,	ھايدى:كۆزۈيە قۇربان دالىمدا كەلمە،
tural sän yérin 'çä,hartımda kälma.	تورال سەن يېرىنچە، ھارتېمدا كەلمە.
sänä vallah yaraşır, olqam āşuq,	سەنە ۋاللە ياراشېر، اولقام عاشوق،
bu cür ki sändiçä varār yarāşuq.	بو جۈركى سەندىچە ۋارار ياراشوق.
bodıñ qādiñ misal'ı sār v şımşad,	بۇدىڭ قەدىڭ مىثال ي سەرو شىمشاد،
télin körgülü,sunbulu étmäz yad.	تەلىڭ كۆرگۈلۈ، سۈنبۈلۈ ائتمەز ياد.

۱۳. بە بىيان دېگەر مېتوان گەفت: مەنە ماۋلاق سەن ائتمىشەين ھاۋوللۇق، تورال آلتىنچا مەن ياقدوم قانغۇلۇق.

qanı şımşadça var bu havul räftar,
 yüzüñ tāk özüñ gül,yar'ı dildar.
 ētigili u qād-o qamätgä tamaşa,
 taqı sārvkä vaqar! källa vā haşa.
 köziñ oğsatmorum,närgisiñ köziyé,
 ki närgis körmädik,monağ köz öziyé.
 bu sözçä şahadum-ar,häy'ı zulmān,
 ki yérđä kōk'gä,sändä razısam mān.
 pärişan zolflarıñar dästä-dästä,
 du'a ēti mănä éy dilşikästä.
 māni bēş kündä soy bigana bilmä,
 du'ada mănä yadında himä.
 äğär kallar şuluq ētdi încimä,
 toğuşma közläriñ qurban räncimä.
 hämmēşä lütf ēti olu pärästar,
 pis künlärçä yar olu,yar'ı qāmħar.
 bilähäs burnu firtiqlig bābāmdä,
 ki mān artuq mān hişom unu dādāmdä.
 bu uğul tāhtağarum ilişākim,
 ular pās malu mulkum hān eşikim.
 kārāk äs tüşmägä,dulum äлиндä,
 kārāk hēc hünmägä,āçam tilindä.

قانى شمشادچا وار، بو هاوول رفتار،
 يۆزويڭ تىك، اۆزويڭ گول، يار دلددار.
 ائتگيلي او قد و قامت گە تاماشا،
 تاقى سروكە واقار! كلا و حاشا.
 كۆزىڭ اوغشاتمۇروم نرگىسنىڭ كۆزىئە،
 كى نرگىس كۆرمەدىك،مۇناغ كۆز اۆزىئە.
 بو سۆزچە شاھودوم ار، حى ذوالمن،
 كى يىردە كۆك گە سەندە،راضى سام من.
 پرىشان زولفلارنىڭ آر،دستە دستە،
 دوعا ائتى مەنە ئى دىلشكەستە .
 مەنى بىش كۈندە سوي بېگانا بىلمە،
 دوعا ائتى مەنە، يادىندا ھىمە.
 اگر كاللار شولوق ائتدى اينجىمە،
 تۇغوشما كۆزلىرىڭ قربان رنجىمە.
 لطف ائتى ھەممىشە اۋلو پرستار،
 پىس كۈنلەرچە يار اۋلو، يارى غمخوار.
 بالاخص بورنو فىرتىقلىغ بېمەدە،
 كى آرتوق مەن ھىشوم، اونو ددەمدە .
 بو اوغول تەتغاروم ، ايليشەكىم،
 اولار پس مال و مولكوم ھو ائشىكىم.
 كرەك اس تۆشمەگە، تولوم اليندە،
 كرەك ھىچ ھۆنمەگە، آچام تىليندە.

bodıñ qurban kişi,kälmä āman-ar,
 hātākimi salı,çäkmä yaman-ar.
 sāni and vérim Allah'qa holunup,
 mänä bu varmaqı hölmäk bilinüp.
 mänim yanıñça hoşkün körmädiñ sän
 hävimçä bî yüräkdä külmädiñ sän.
 āç qāllatdıñ özüyā almaz'artıñ,
 yündär'artım köynüyä ālmaz'artıñ.
 noğadır zäcr çäkdıñ, balduz ālindä,
 tüzärartıñ bî zad hünmāzartı tiliñdä.
 baba-nānām sāni mavlaq yünddülär,
 yündmäki héç, sāni maqul tüdülär.
 qara künlär vérdim ās hāçımadıñ ,
 äybimizi taşğar'ça héç haçmadıñ .
 āliñ-lä suv tökdıñ,saçıñ süpür'gä,
 yuyurartıñ hävi kimsä külmägä.
 qallartıñ näççä kün āç-u bérhnäh,
 bulmazartıñ käsik yāngi ya konäh.
 öziñdä artuq sän şam yémāz'artıñ,
 āç qalsañ dardıñyi biltirmāz'artıñ.
 nānāñ äğär ħabar alsa kэфindä,
 hayır artıñ havulam dāvlätindä.

بۇدىڭ قوربان كىشى^{۱۴}، كىلمە آمان آر،
 ھتىكىمى سالى چكىمە يامان آر.
 سنى آند وئرىم آلاھقا ھولونوپ،
 بو وارماقې منە، ھۆلۆم بىلى نوپ.
 منىم يانېمچا خوش كۆن كۆرمەدىڭ سىن
 ھويىمچە بى يۆركدە كۆلمەدىڭ سىن.
 آچ قاللاتدىڭ اۆزۈيە آلماز ارتىڭ،
 يۆندەر ارتىم كۆينۆيە آلماز ارتىڭ.
 نۇغاردور زجر چكىدىڭ، بالدوز اليندە،
 تۇزارار تىڭ بى زاد ھۆنمۇزرتى تىلىندە
 بابا - نەم سنى ماولاق يۆنددۇلر،
 يۆندمە كى ھىچ سنى، ماقول تۆدۇلر.
 قارا كۆنلر وئردىم اس ھاجىمادىڭ ،
 عىيىمىزى تاشقارچا ھىچ ھاجمادىڭ
 اليڭلە سوو تۆكىدىڭ، ساجىڭ سۆپۆرگە،
 يوبور آرتىڭ ھوي، كىمسە كۆلمە گە.
 قاللارتىڭ نىچچە كۆن آچ و برھنە،
 بولماز آرتىڭ كىسىك، يىنگى يا كېنە.
 اۆزىندە آرتوق، سىن شام يىمۇز ارتىڭ
 آچ قالساڭ دىردىنى، بىلتىرمۇز ارتىڭ.
 نەنەڭ اكر خابار آلسا كىفېندە ،
 ھايىر آرتىڭ ھاوول آم دولتىندە.

۱۴. كىشى: زن، معادل آرواد تركى .

ğîzim kēşitmä dârdiñ ēti ibraz, قىزىم كىشىتمە، دردىڭ ئىتى ابراز،
 hayır artıñ damaqum çaq kēfim saz. ھايىراتىڭ داماقوم چاق كىفيم ساز.
 bihämdu'llah yärim hoşar künüm hoş, بىھمدالەھ يىرىم خوشار كۈنۈم خوش،
 yédim yağluğ palav témi yériñ boş. يىندىم ياغلۇغ پالەۋ، تىمى يىرىڭ بۆش.
 bağışlanta nänäñ mähşär künü 'ça, باغىشلان تا نەنەڭ، مەھشەر كۈنۈچە،
 dädäñ çimtä béhiştiñ sūt gölü 'ça. دەدىڭ چىمىتە بەھىشتىڭ سۈت گۈلۈچە
 äğär män hölmägäm, holunuğam sağ, اگر مەن ھۆلمەگەم، ھولونۇغام ساغ،
 kälīm sānā muncuqda bî cuv qolbağ. كەلیم سەنە مونجوقدا بى جو قولباغ.
 älimä pul äğär qurbät 'ça yēk 'gä, الیمە پول اگر غىربەتچە يىكگە،
 sānā bî toun alum hātāki yēk 'gä. سەنە بى تون آلوم ھەتکە يىكگە.
 toq olmaz artı u narun güzäldä, توق اولمازار تى او نارون گۈزەلدە،
 täsällasıñ allartı bu gäzäldä. تەسەللەسنىڭ ئالارتى بو غەزەلدە.

۸. تۆلكۈ غەزەلى / Tülkü Gāzāli

tökorıñ qānumu canā āmansuz, تۆكۈرىڭ قانۇمو جانا آمانسوز،
 äliñ saqléy sän āllah vurma qānsuz. الىڭ ساقلى سەن اللە ۋۇرما قان سوز.
 kamān qāddim dağar bilmām yanıñça, كەمان قەدىم داغار بىلىمە يانېڭچا،
 äcîb-är sän hatorıñ hoq kamansuz. عەجىبەر سەن ھاتورىڭ ھوق كەمانسوز.
 közümiñ yaşı yoq, ta yoq-ar āhum, كۆزۈمىڭ ياشى يوق تا يوق-ار اھۇم،
 bizim yérçä yağış yağmaz dumansuz بىزىم يىرچە ياغېش ياغماز دومانسوز.
 bitäv kökläri toldardı şararum, بىتەۋ كۆكلەرى، تولىداردى شاراروم،
 yéri āhır 'ça qodum āsımansuz. يىرى آخېرچا قودوم آسمان سوز.
 höldük 'dä yékä bî boşum üst 'iyé, ھۆلدۈك دە يىكە بى، بۆشۈم اۋستىيە
 mäni ğoma hölöpägäm îmansuz. مەنى قوما ھۆلۈپەگەم، ايمان سوز.
 sānā bî pul vérım, alı bî péytän, سەنە بى پول ۋىرىم، الې بى پەيتەن،

mändilä bîkéçä yatuv şälvarsuz. مندىله بى كئچە ياتوو شلوارسوز.
 vurmuş hñcâr işqîñ mänim canuma, وورموش خنجر عشقىڭ منىم جانېما
 ûlîr it varā taşqar,hanumansuz. اولير ايت وارا تاشقار، خانومان سوز.

۹. كىشى غزلى / Kişi Ġazāli

ravan ētdi kissi,közlärindä yaş, روان اتتدى كىسىسى، كۆزلىرىندە ياش
 cavab vérdi häriyé,u nalan yavaş. جاواب وئردى ھرىئە، او نالان-ياواش
 u hanlıg köz bu hun äfşan içiçä, او قانلوغ كۆز، بو خون افشان ايچى چە،
 âlif varā yazmış qān içiçä. الف وارا يازولموش، قان ايچى چە.
 yüzüñ varā çimān'çä gul bulunmaz, يۆزۆڭ وارا چىمن چە گول بولونماز،
 bodıñ varā çinar yoq bağ içiçä. بۆدىڭ وارا چىنار يوق، باغ ايچى چە.
 läbiñ qānd u şākār ya daq ki bal-ar, لىبن قند و شکر يا داق كى بال آر،
 vä ya halva' rı dästärhan içiçä. و يا حالوا رى دسترخان ايچى چە.
 közümiñ yaşları mudām ravānar, كۆزۆمىڭ ياشلارې مدام راوان آر،
 mavlaq mārcan olur umman içiçä. ماولاق مرجان اولور عمان ايچى چە.
 бүкүлдү белим ай сарв-и хораман, بۆكۆلدۆ بىلىم اي سروى خرامان ،
 äyildi cim varā hicran içiçä. ايىلدى جىم وارا ھىجران ايچى چە.
 yovargayn gām basar,şähri sârasär, يووارقاڭ غم باسار شھرى سراسر،
 suvunmaz kimsä,qäbristan içiçä. سوونماز كىمسە قىبرىستان ايچى چە.
 hündiñ vardıñ özîñ çäktiñ qıraq'qa, ھۆندىڭ واردىڭ، اۆزىڭ چكىڭ قىراققا
 mäni godıñ qām-u äfqan içiçä. منى قۇدىڭ غم و افغان ايچى چە.
 kâniziñ âruzusu var ki éy kaş, كىنىزىڭ آرزوسو وار كى اي كاش ،
 yatsaduq bî dāq bî yorgan içiçä. ياتسادوق بى دق بى يورقان ايچى چە.

۱۰. تۆلكۆ الله قا توگل اتتمەسى / Tülkü Allah'qa Tävakkul Êtmäsi

holasa tülkü çün hündü qıraq'qa, خولاسا تۆلكۆ چون ھۆندۆ قىراققا،

turup yüz qodu här sämt u diyar'qa.
 tävakkul damäniñ vayıdı, bël'iyé,
 äsay-i mäslähäti aldı, äl'iyé.
 sātun aldı qanat,burqut yélindä,
 särmäşq aldı u tağlarıñ sélindä.
 kázär'ärti tağları mis'i āhu,
 hayır'artı mudam péyvästä yāhu.
 rāhm ēti haluma, yarāb dāhilām,
 ērākā dadıma Allah dāhilām.
 sän éy rāzzaq rāhm ēti āçluquma,
 bu vahtça yétgäri bî yāğluğ luqma.
 äy ollartı, qārā bāhtim! tursartı,
 bu yérçä bî burra fārik olsartı.
 körsärtim män qirti qirti kázorlar,
 ördäk varā qanşarım-ça hüzorlar,
 tutaqartum cikläriñ hipigärtim,
 yépigärtim Allah'qa şukr ētigärtim.
 yépigärtim sibilim burquqärtum,
 çäkigärtim bodum uzatıqärtum.
 olur Allah buluqam,bî loqma dilḥah,
 yépigām hayıgam ālhāmdulillah.
 ilahî ātini yarābb hacä,
 tā'amān män şäva lähmādducacä.
 vä ma väsil qāvanî fil ära'ik,

تورۇپ يۈز قودۇ ھەر سەمت و ديارقا.
 تۈگۈل دامنىڭ وايۇدې بىلئىئە ،
 عصاي مصلحتي آلدې اليئە.
 ساتون آلدې قاناد، بورقوت يىلئىندە،
 سەرمىشق آلدې، او تاغلارنىڭ سىلئىندە
 كەزەراتي تاغلارې ، مثلي آھو،
 ھايىر ارتې مدام پىيۈستە ياهو.
 رەھم ائتي ھالوما يارب دىھىلەم،
 ائره كە دادىما، الله دىھىلەم.
 سەن اي رىزا ق رەھم ائتي، آچلۇقۇما ،
 بو واختچا يىتگەري بى ياغلۇغ لۇقما.
 اي اوللارتي، قارا بختىم تورسارتي ،
 بو يىرچە بى بوررا فريك اولسارتي.
 كۆرسىرتىم قىرتي قىرتي كەزورلار،
 اۆردەك وارا قانشارىم چا ھۆزورلار.
 تۇتاقتۇم چىكلەرنىڭ ھىپىگەرتىم،
 يىپىگەرتىم اللە قا شۇكر ائتي گەرتىم.
 يىپىگەرتىم سىبىلىم بورقۇ قارتۇم،
 چەكىگەرتىم بۇدۇم اوزاتۇ قارتۇم.
 اولۇر الله بولۇقام ، بى لقمە دلخوۋا،
 يىپىگەم ھايىگام الحمدالله.
 الھى اعطنى يارب حاجت ،
 طعاما مەن شوى لھم الدجاجة .
 وما وصل الغوانى في الأرائك،

äläzz äla min-lähmil fära'ik.
 mänä rāhm ēti éy hällaḡ'i ālām,
 baba-nānām-kal külfätim cāhännām.
 nä baba var nä nānā nä bāradār,
 bēyün olmuş mänä ovzä'i mähşār.
 täzār mähşārçä lala lalasında,
 babada-nānādä hām dayısında.
 varı ħunava-yu häsrät yéyilār,
 yüz tutmuş Allah'qa,közyaş hiyilār.
 Ĥudaya taqätim yoḡ'ar yiqildim,
 sāniḡ dārgahıya kälđim tiqildim.
 yüz tutmuş mēbudqa sācada haşdı,
 yüzüçä yözyāşu yüz cada haşdı.
 étār'arti säcdä pärvārdigarqa,
 qavzér'arti āliḡ u gırdıgarqa.
 äzbäski qavzadı āl, säcdä ētdi,
 nalası kö:kläri tängkä kälitdi.
 u sa'at-ça hāçuldu bab'ı rāhmāt,
 u tülkü bî kāsı,buldu sa'adāt.
 nahal'ı aruzusu ħorrām oldu,
 inayät şahidiyé hāmdām oldu.

11. تۆلكۆ خروس سسی ائشیتمه سی / Tülkü Ĥoros Säsi Éşitmäsi

ēşitdi bidä hēyli nazānin säs,

الذّا على من لحمِ الفرائك.
 منه رحم ائتي اي خلاق عالم،
 بابا ننه م - كال كۆلغيتيم جهنم.
 نه بابا وار نه ننه، نه برادر،
 بئيون اولموش منه اوضاع محشر.
 تزه ر محشرچه لالا، لالا سېندا،
 بابادا ننه ده، هم ، دايې سېندا.
 واري خوناوا-يو حسرت يئيلي لر،
 يۆز توتموش الله قا، كۆز ياش هيى لر.
 خدايا طاقتيم يوق آر ييقيلدیم ،
 سنيك درگاهيا كلديم تيقيلديم.
 يۆز توتموش معبودقا سجادا هاشدي
 يۆزۆچه كۆز ياشي، يۆز جادا هاشدي.
 ائته ر ارتي سجده پروردگارقا،
 قاوزئرتي اليك او كردگارقا.
 از بس كي قاوزادي ال، سجده ائتدي،
 نالاسي كۆك لري تنك كي كليتيدي.
 او ساعات چا هاچولدو، باب رحمت،
 او تۆلكۆ بى كسي، بولدو سعادت.
 نهال ي آرزوسو، خرّم اولدو،
 عنايت شاهديئه،همدم اولدو.

ائشتدي بيده خيلى نازنين سس،

mālahātliġ hoş āvazluġ müqāddās. ملاحت لیغ خوش آواز لوغ مقدس.
 qulaq hasdı yüräkdä bu sida'qa, قولاق هاسدی یۆرکده بو صدا قا،
 oldu aşiq qulaq vérđi nida'qa. اۆلدو عاشق قولاق وئردی ندا قا .
 ħorosu ānglamuş, oldu ravānā, خروسو آنگلاموش، اۆلدو راوانا،
 ki bu sās hartı'ça var āb-u dānā. کی بو سس هارتی چا، وار آب و دانا.

۱۲. تۆلکۆ بالوققا کیرمه سی / Tülkü Baluqqa Kirmäsi

holasa çün qulaq vérđi bu sās'kā, خولاسا چون قولاق وئردی بو سس که،
 säsini dalında varđu bî nāfäs'kā. سسیڭ دالیندا واردو بى نفس که.
 körsändi bî baluq bidā yıraqda, کۆرسندی بى بالوق، بیده ییراقدا،
 namayan oldu āsārı,yovuqda. نمایان اۆلدو آثاری، یووقدا (قۇلایدا).
 buruniyé ērdi bî yid bu-yi dildār, بورونیئه ائردی بى یید، بوی دلداری،
 nigar'i modā'a körsētdi roĥsār. نیگار-ی مدعا کۆرسندی رخسار.
 āyildi sācdā'kā şukr ētdi filhāl, اییلدی سجده که، شوکرائتدی فی الحال
 ki oldum hāmdulilla farıq-ulbāl. کی اۆلدوم حمد و لله فارغ البال.
 libas-é zülmāt-u gāmdā suvulđu, لباس ظلمت و غمده، سۇوۇلدو،
 sañġay ki, çıraqiye yağ qoyulđu. سانقاي کی چېراغيئه، ياغ قويولدو .
 yurup oftan-u ħizan oldu āzım, توروپ افتان وخیزان اۆلدو عازم،
 baluqqa varmaqîñ u bildi lazım. بالوققا وارماقئڭ او بیلدی لازم.
 u covlan vérđi,tāzđi loqu loqu, او جولان وئردی، تزدی لوقو لوقو،
 baluq'qa ērdi çastıñ ortāluqu. بالوققا ائردی چاشتئڭ اورتالوقو.
 ērdi baluqqa bî āram tutđu, ائردی بالوققا بى آرام توتدو،
 kaçgili künläri,u pak unutđu. کچگيلي کۆنلری، او پاک اونوتدو.
 étär'arti u dāvri-pärkâ covlan, ائته رارتی او دوری پرکه جولان،
 vaqar'artı hār yanqa héyran héyran. واقارارتی هر یانقا حیران حیران.

kîrdi bî baġ'qa,kârdi cäcikhî,
 kördü balıqıñ bukku la cikhîñ.
 u dämçä nâhl'ı i qbalı pâr haşdı,
 havasda bulbulu bal-u pâr haşdı.
 közü bidä sataştı bî ħorosqa,
 sañġay ki, bî äzâb vâqtı ârusqa.
 târif'dä kâçmiş,hosn-u camalı,
 kâşidä gârdäni,hoş ħât-u ħalı.
 navası nâġmäy'ı naqusqa bânzâr,
 qanatîñ çâtr étmiş tavusqa bânzâr.
 litafatça qanatı çün pâr'ı qu,
 hayır ħârlâhzâ,hâr dâm ququlu qu.
 bodîñ çäkmiş,hayır éyş-u âdâb-âr,
 surudu qol hovâllah-u âĥâd-âr.
 dam ârniçä éyş-u işrât qurmuş-ar,
 bu dunya âhlindä qafil turmuş-'ar.
 hıraqda vaqatır aġzu suvlandı,
 pärişan oldu âhvalı bulqândı.
 hämin ki sataşdı canânı köziyé,
 hayır'artı tülkü yavaş öz öziyé:
 éy ollârtı béyin kün ,téz batsatdı ,
 mänim qara bâĥtim varâ,yatsatdı.
 säni män şér varâ,bîdä tutsatdum,
 tutsartum tutduqu vaĥt utsatdum.

کیردی بى باغ قا، کەردى ججیکىڭ،
 کۆردۆ بالوقىڭ، بوکو لا جىكىڭ .
 او دمچه نخل اقبالى پر هاشدى ،
 هاواسدا بولبولو، بال و پر هاشدى.
 كۆزۆ بىدە ساتاشدى، بى خروسقا،
 سانقاي كي، بى عزب واقتي عروسقا.
 تعريفده كچميش، حسن جمالى،
 كشيده گردني، خوش خط وخالى.
 ناواسى نغمه ي ناقوس قا بنزەر،
 قاناتىڭ چتر ائتميش طاووس قا بنزەر.
 لطافت چه قاناتي چون پري قو،
 هايپر هر لحظه، هر دم قوقولو قو.
 بۇدىڭ چكىش، هايىڭ عيش و ادبار،
 سرودو قول هو الله احد ار .
 دام ارني چه عيش وعشرت قورموش آر،
 بو دونيا اهلىنده غافل تورموش آر.
 ھېراقدا ۋاقاتىر آغزى سوۋلاندې،
 پرىشان اولدو احوالى بولقاندې.
 ھەمىن كى ساتاشدى جانانى كۆزىئە،
 ھايپرارتى تۆلكۆ ياۋاش اۋز اۋزىئە:
 «اي اوللارتى بئىن كۆن، تىز باتساتدى،
 منىم قارا بختىم وارا، ياتساتدى .
 سنى من شىر وارا، بىدە توتساتدوم ،
 توتسارتوم توتدوقو واخا توتساتدوم»

boşîñ ēnā hatdı,vardı qıraq'qa,
 yavaş çäkti özîñ, közdä yıraq'qa.
 kälđi bî dalda'ça kేశindi āram,
 ki hēc kim bilmädi coz häyi ālam.
 kirdi bî goşa'ça u oldu pinhan,
 hağrasatdı äğär,bulmazattı insan.
 havasda qudrüquñ u diklämişdi,
 ħorosqa közläriñ u zillämişdi.
 tutmuş āram forsät-i hağrér'arti,
 varmuş ağyar ħalvatı hağrér'arti.
 ki yanı çolqégä,zülmät cahanı,
 oluqa hāngam'ı āsrar nahanı.

بۇشىڭ ھاتدې ائنه ،واردې قيراققا،
 ياواش چكدي اۋزىڭ،كۆزدە يېراققا.
 كلدي بى دالداچا كئشىندي آرام،
 كې ھىچ كىم بىلمىدى،جز ھى علام.
 كىردى بى گوشاچا او اولدو پنھان،
 ھاغراساتدى اگر، بولمازارتې انسان.
 ھاواسدا قودروقوڭ او دىكلەمىشدى،
 خروسقا كۆزلىرىڭ،او زىللە مىشدى .
 توتموش آرام فرصتى ھاغرئر ارتى،
 وارموش اغيار، خالواتې ھاغرئر ارتى.
 كې يعنى چولقىگە، ظلمت جەھانې،
 اولوقا ھىنگام ي، اسرار نەھانې .

۱۳. خروس، تۆلكىڭ كۆرمەسى/ Ĥoros Tülküñ Kōrmäsi

holasa çünkü rubāh'ı bād āncam,
 özîñ çäkdı kinar'qa tuttu āram.
 özîñ çäkdı siqildi bî kāmın'kā,
 bî havul forsät hitikgä äl'kā.
 vardı kündüz,kéçä kälđi hava'qa,
 dunyañ basdı zülmät,aldı hara'qa.
 ħorosuñ movci qām boşunda āştı,
 közü bidä u tülkü'kā sataşdı.
 vāqtı kördü äcäl kirmiş sorag'ıyé ,
 qaraluğ çolqamış,kirmiş çirağ'ıyé.
 körän sa'at tāquldu, äl - hadaqı,

خولاسا چۆن کۆ روباهى بد انجام،
 اۋزىڭ چكدي كنارقا توتو آرام.
 اۋزىڭ چكدي سىقىلدى بى كىمین كە،
 كې بى ھاوول فرصت، ھىتىك گە الكە
 واردې كۆندۆز كىچە كلدي ھاوا قا،
 دونىايىڭ باسدې ظلمت،آلدې ھارا قا.
 خروسويڭ موج غم بۇشوندا آشدې،
 كۆزۆ بىدە او تۆلكۆكە ساتاشدى.
 واقتې كۆردۆ اجل كلىش سۇراغيئە،
 قارالوغ چولقامېش كىرمېش چېراغيئە.
 كۆرەن ساعت تاقولدو ال - ھاداقې ،

چكىلدى قۇرقوسوندا دل - داماقى .
 تىلى توتولدى كۆردە تۆشتۆ بىندكە ،
 ھايىڭ كى تۆشتۆ، بى جئىران كىمدكە .
 قوررودو تىزلىرى، رنگى پوزولدى ،
 بۆشۇچا تۆكلىرى، پاك بىز بىز اۆلدى .
 تئىمىش تىشى تىشىئە، تىزى رنگى،
 سۆز ھىشەدى ھايىقا، توتماڭى انگى .
 الى لە محكم ، اۆستۆڭ باسار ارتى،
 يۆرەك بىند اۆلمادوق، ھاي قوسار ارتى .
 اۆزىڭ اۆچقوردو، اۆلدى ھالى برھم ،
 اجل اۆنگۆچە تورموشدو مجسم .
 نە تورماق ھالىتى، نە تىزمەكە تاب ،
 يۈلۈ وايولدى اۆلدى، تابى، بى تاب .
 ھىشەدى او تىزى پەگە، يىقىلدى ،
 كىزىڭ ھىدى بى چوققورقا سىقىلدى
 بۆشوندا اۆچدو، عاقلې، او فرىكىڭ ،
 ياپوشتو يىركە تا كۆردۆ او تۆلكىڭ .
 بلى والله قضا دا تىزمك اوماز،
 تۆگۈن ھاتغا مشىت ھاقماق اوماز .
 كىمى كۆردىڭ كى قورتولدىو بلادا؟
 اۆزىڭ چكىدى قىراق قا ماجرادا؟
 فلا تقرر اذا جاء القضاء ،
 اذا جاء القضاء ضاق الفضا .
 قضا كىلگىلى واخت، قوش دامى كۆرمز،
 çäkildi qorqusunda, dil- damaqı.
 tili tutuldu kördü tüştü bāndkā,
 hayın ki tüştü bî céyran kāmāndkā .
 qurrudu tizlāri, rāngi puzuldu,
 boşuça tūklāri pak biz biz oldu.
 téymış tişi tişiyé, tázdi rāngi,
 söz hişādi hayı'qa tutmadı āngi.
 āli'lā mūkām ,üstîñ basar artı,
 yürāk bānd olmaduq, hay qusar artı .
 özîñ uçqurdu, oldu halı bārham,
 ācāl öngüçā turmuştu mücāssām .
 nā turmaq halāti, nā tāzmā kā tāb,
 yolu yauldu oldu, tābu bî tāb .
 hişādi u tazīpāgā, yiqildi,
 kizzîñ hidi bî çuqqur'qa siqildi.
 boşunda uçtu aqlı u fārikiñ,
 yapuşdu yérkā ta kördü u tūlkîñ .
 bāli vallah qāzada tāzmāk omaz,
 tügün hatğa māşîyyāt haçmaq omaz .
 kimi kördüñ ki, qurtuldu bālada?
 özüñ çäkdi qıraq'qa macarada?
 fālatāqror iza ca'āl-qāza,
 iza ca'āl-qāza zaq āl-fāza .
 qāza kalgili vaht quş damı körmāz,

közîñ kor étär,u äncamı körmäz.

qäza yékgä étär äblä täbib-i,

säfi étär qäza märd-i läbib-i.

۱۴. تۆلكۆ، خروسو توتماق/ Tülkü Ħorosu Tutmaqı

ħolasa ħalq täqıldı,ħalvat oldu,

bu mäclis tülküä säĥ forsät oldu.

kördü aġyar içindä bî năfăr yoq,

bätär ĥalvat olmuş,héc sālām yoq.

yérindä bidä qavzandı u pärran,

hayıñ turdu hadāq'qa şir-i ġorran.

ħorosu koplamış cırmaq'la tutdu,

u biçara fāqiri bî ulutdu.

aldı aġz'ıyé tutdu rah'ı sährā,

nă ĥar-u ĥäs bildi,nă sāng'ı ĥarā.

havasda bilmäzärti taş u turpaq,

täzmiş çapar'artı tinc-u qıvraq.

gahda u bî täzmäk'dä qalır'artı,

häsäklämış,tinciqîñ alır'artı.

كۆزىڭ كور ائتەر، او انجامى كۆرمىز.

قضا يىڭگە ائتەر ابلە طبیب ی،

سفی ائتەر قضا مرد-ی لیبب ی.

خۇلاصا خالىق تاقىلدى، خالوات اولدۇ

بو مجلس تۆلكۆگە سخ فرصت اولدۇ.

كۆردۆ اغيار ايچيندە، بى قلم يۇق،

بتر خالوات اۋموش،ھىچ سلم يۇق.

يئریندە بیدە قاوزاندی او پەرران ،

ھايىڭ «توردۇ ھاداققا شیرى غرران».

خروسو كوپلاموش جيرماق لا توتدۇ،

او بيچارا فقيري بى اولوتدۇ .

آلۇپ آغزىئە توتدۇ او راھ صحرا،

نە خار و خس بيلدي نە سنگ خارا.

ھاواسدا بيلمز ارتي، تاش و تورپاق،

تزميش چاپار آرتي، تيج و قيوراق.

گاھ دا او بى تزمك دە قالېر آرتي ،

ھسەك لميش، تينجىقيڭ آلېر آرتي.

۱۵. خروسيك، تۆلكۆگە التماس/ Ħorosiñ Tülküä İltiması

ħoros-i binava çün oldu mähbüs,

yüz tutdu tülküä u zar-u mäyüs.

haydı:éy sārvar-i ĥäyl-é sā'ālib,

oluñ şér u päläng-u bābrkā qalıb.

خروسی بینوا چون اولدۇ محبوس،

یۆز توتدۇ تۆلكۆگە، او زارو مایوس.

ھایدی: ای سرور ی خیل تعالب،

اولويڭ شىر و پلنگ و ببرکە غالب.

mägär äs ğorqmornı qähr'ı Hudāda,
 nāsä hişorın sän bu binavāda.
 mänä zülm étmä hēyli vérmä āzar,
 oluı sän qähri qāharqa giriftar.
 äziyyät étmä häqq-i ħizr u İlyas,
 boğuldum çatladı,zāhrım äy säyyas.
 rāhm ēti sän bu mäzlüm ü fāqirkä,
 sāni and vérim u "dirāht-i pir"kä.
 mänä zülm étmä kälmāz zülm işiyä,
 yavaş bası ātim batdı tişiyä.
 rāhm ēti sän boşum,üzildi éy vay,
 yāqın hōlām dādām vay éy nānām vay.
 anağ küc-lä basorın tiş häväsda,
 balaya män qurban tüştüm näfäsda.
 äzbāz çaldum män, äl-hadaq yoruldum,
 azzad basma canum hündü vay qaldı
 umur bağıça nahalum qāldı yérsiz,
 āman basma fāriklār qāldı härsiz.
 ħazan varā tüküldü yarpaq u bärk,
 balaya män qurban oldum cavan märe.
 qāmim toğyan étmiş cānum üzoru,
 yalluq varā, yadlarumu süzoru.
 näfäs täng oldu tüştüm istirabqa,

مگر اس قورقمورينڭ قهري خدا دا،
 نسه هيشورينڭ سن، بو بينوا دا.
 منه ظلم ائتمه خيلي وئرمه آزار،
 اولوينڭ سن قهري قهارقا گرفتار.
 اذيت ائتمه حقي، خضر و الياس ،
 بوغولدوم چاتلادي زهرم اي سياس .
 رحم ائتي سن بو مظلوم و فقيركه،
 سني آند وئريم او «درخت پير»كه.
 منه ظلم ائتمه، كلمز ظلم ايشي يه ،
 ياواش باسي اتيم باتدي تيشي يه .
 رحم ائتي سن بوشوم ازيلدي،اي واي،
 يقين هؤلم ،دهدم واي، اي ننه م واي.
 آناغ كوچله، باسورينڭ تيش هوسده،
 بالايا من قوربان، توستوم نفس ده .
 از بس چالدوم من،ال هاداق يورولدوم
 آرزاد باسما جانوم هوندو واي قالدوم.
 عومور باغچا نهالوم، قالدې يئرسيز،
 امان باسما فريكلر، قالدې هرسيز.
 خزان وارا توكولدو يارپاق و برگ،
 بالايا من قوربان اولدوم جوان مرگ.
 غميم طغيان ائتميش،جانوم اوزو رو،
 ياللوق وارا يادلارومو سوزو رو .
 نفس تنگ اولدو توستوم اضطرابقا،

küł boçuma nänä,yék éräk dadqa. کۆل بۆشوما ننه، يئک اثرک دادقا .
 dāḥilām babacan turma,ağm yék, دخيلم باباجان تورما، آغام يئک ،
 hala hölmädikäm yékä,sağam yék. حالا هۆلمه دیکم يئکه، ساغام يئک.
 säsi äzbäski yalvardı tutuldu, سسي از بس کي يالواردی، توتولدو،
 tili hündü yılan varā burquldu. تيلي هۆندۆ ييلان وارا بورقولدو.

۱۶. تۆلكیڭ، خروسقا جوابی/ Tülñ Horosqa Cavabı

tülkü haydı: ḥatiriñ qurs cām olta, تۆلكۆ هايدي: خاطريڭ قورس جمع اولتا
 män mullasam ḥiyalıñ mükām olta. من موللاسام خياليڭ محکم اولتا.
 pîs fikr ētmä, ḥiyalıñ varmata kâc, پيس فکر ائتمه خيالين وارماتا کج ،
 ki män hēc kimsälä,ētmädikäm lâc. کي من هئج کيمسه له، ائتمه دیکم لج .
 mavlaq pul ḥärlädim,män hacı oldum ماولاق پول خرج لديم، من حاجي اولدوم،
 Ḥudaqa şukr ki,märd-i nacı oldum . خداقا شوکر کي، مرد-ي ناجي اولدوم
 ḥalāyıq kul mänä,hacı hayılar, خالایق کول منه، حاجي هايي لار ،
 mägär hacı oğulular,zülm şayılar. مگر حاجي اوغولولار، ظلم شايي لار؟
 ägär zülm ētigä,bîsiyē bî hacı , اگر ظلم ائتي گه، بيسينه بي حاجي،
 una mälün haydıñ ävâz-i hacı. اونا ملعون هايديڭ عوض-ي حاجي.
 zıyarat ētigä béytül haramı, زیارت ائتي گه بیت الحرامی،
 ḥalaf ētdi una haydıñ haramı . خلاف ائتي، اونا هايديڭ حرامی.
 säfa kâsb étgili säyü safada, صفا کسب ائگيلي سعي و صفادا،
 kâräk köz yumuqa covr-u cafada. کرهک کۆز يوموقا، جور و جفادا.

۱۷. تۆلكیڭ، خروسقا موعظه ائتمه سي

Tülkiñ,Horosqa Mov'isä Êtmäsi

qulaqıñ mändiça olta éy dil äfkar, قولاقیڭ مندیچه اولتا اي دل افکار،
 sänä bî bar mätläbi, ētdim izhar. سنه بی بار مطلبی، ائتدیم اظهار.

ēšitdim bî nāfār šāḥ-é ḥücästä,
 buyurdu bu sözü mänbärçä ḥästä.
 ki éy yarān bu sözçä yoqar inkār,
 Ḥudavāndiñ äkki yérçä havi vār.
 bîsiniñ bānası, taş-ār-o gil-ār,
 ubîsi Allah nuru,atı dil-ār.
 bu äkki häv içiçä éy mü'āzzām,
 olmuş yüräk,béytullah-é āzām.
 muna şahıd hādis-é ma u māni,
 āzizim oluqañ ähl,ēti māni.
 buyurmuş:yanı ḥāllaq-é mühäymin.
 mănā mänzil-ār qālb-é ābd mümin.
 hayma canum yüräk bî tikä ät-ār,
 mähäl-é nur šāms'ı mā'rifāt-ār.
 mähäl-é dil-ār nāḥl-é vadi-é tur,
 māqamı qorb-é haq nurun āla nur.
 yüräk mirāt-é nur-é lām yāzāl-ār,
 yüräk mişkat-é misbah-é āzāl-ār.
 yüräk zindā oluğa sän zindā olıñ,
 hölüm yoq'ar sänä,payändä olıñ.
 köziñ bî noqtası'ru mänbä-é nur,
 āgär noqtā yovarqa,olur köz kur.
 yüräk bî çāşm'ı batın-ar bādān'çä,
 bu köz salıqqa lazum-ār, yürmä'çä.

ائشتدیم بى نفر شخص خجسته،
 بويوردو بو سۆزۆ منبرچه خسته .
 كي اي ياران بو سۆزچه يۇق آر انكار،
 خداونديڭ اككي، بىرچه هوي وار.
 بيشنيڭ بناسى تاش آر-و گل ار،
 او بىسى آلاه نورو، آتې دل ار.
 بو اككي هو ايچي چه اي معظم،
 اوموش يۆرك، بيت الله اعظم.
 مونا شاهد حديث ما و مني،
 عزيزيم اولوغايڭ اهل ائتي معني.
 بويورموش يعني خلاق مۇھىمن،
 منه منزل ار، قلب عبد مومن.
 هايم جانوم، يۆرهك بى تىكه اتار،
 محل نور شمسى معرفت ار.
 محل دل ار نخل-ى وادي طور،
 مقامى قرب حق، نورون علا نور.
 يۆرهك ميرآت نورلم يزل ار،
 يۆرهك مشكوات، مصباح ازل ار.
 يۆرهك زنده اولوغا، سن زنده اوليڭ،
 هؤلۆم يۇق آر سنه، پاينده اوليڭ.
 كۆز يڭ بى نقطه سې رو منبع نور،
 اگر نقطه يۇوارقا، اولور كۆز كور.
 يۆرهك بى چشم باطن آر، بدن چه،
 بو كۆز سالكا لازم آر، يۆرمه چه .

fäqol billah-é bizzovqu äl- sälim,
 hätatü äl-nas bilqälb-il älim.
 häyat ul qälb,olur üç märifätdä:
 ētigāh tahlīyā här bād sifätdä.
 risalät-är välayät bād tohid,
 çäkgä ägyarqa gār caru täcrid,
 hurufu üç,mödir üç noqtası üç,
 ädäddä dästäsi üç noktası üç.
 ägār qälbiñ holunmuş coz-é qalıb
 väläkin sän bili unu coz-é gälīb.
 yüräk älkä hitikgāh éy bāradār,
 buluñ unda savab-i häc-é äkbār.
 ägār bī dilşikästāh ētigāh šād,
 varıñ cännät içiyé,duldulla çün bād.
 bu sürätçä olubilmāz mü'äyyän,
 sänä rāhm ētigām,zülm ētigām män
 kaçmış umrum mänim šāhr iççä daim
 nāharän sa'imän välläylyu qa'im.
 hämišä vāz u mäscid körmüşäm män
 hām Allah täklifin däq bilmişäm män.
 savad-é äzām ähli cahil olmaz,
 biligä härkim häqqi,kahil olmaz.
 šäri'ät häq,qiyamät häq hölüm häq,
 bu sözlärçä yoqum äs šäki motlaäq.

فقل بالله بالذوق السليم،
 حيات الناس بالقلب العليم.
 حيات القلب اولور اۆچ معرفت ده،
 ائتي گه يڭ تخليه هر بد صفت ده.
 رسالت ار ولايت بعد توحيد،
 چك گه اغيارقا گر جارو تجريد.
 حروفو اۆچ،مدیر اۆچ، نقطه سی اۆچ،
 عدد ده دسته سی اۆچ نکته سی اۆچ.
 اگر قلبین هولونموش جزء قالب،
 ولاکین سن بیلی اونو جزو غالب.
 یۆره ک الکه هیتیک گه یڭ ای برادر،
 بولویڭ اوند ا ثواب ی حج اکبر .
 اگر بی دل شکسته ی ائتی گه یڭ شاد،
 واریڭ جنت ایچیته، دولدول لا چون باد.
 بو صورتچه اولو بیلمز معین،
 سنه رحم ائتمه گم،ظلم ائتیگم من.
 کچمیش عومروم منیم شهر ایچه دائم
 نهارا صائما و اللیل قائم.
 همئشه وعظ و مسجد کۆرمۆشم من،
 هم الله تکالیفیڭ دق بیلیمیشم من.
 سواد اعظم اهلی، جاهیل اولماز،
 بیلی گه هرکیم حقی، کاهل اولماز.
 شریعت حق،قیامت حق هؤلۆم حق،
 بو سۆزلرچه یوقوم اس شک مطلق.

yāqinim var ki bārzhāh öngümüz'çar,
 ki bārzhāh sāl'ār düzāh öngümüzçar.
 közüm vallah'ı dunyada toq olmuş,
 hölüm fikri māni işimdä hatmuş,
 ällidä kächmiş umurum olmuş atmiş
 mänim yaşutlarum qäbirçä yatmış.
 qamätim бүкүlmüş, olmuş äkki qat,
 kārāk étmäk tädaruk, qäbirkä sovqat
 u adamki oluğa ätmüş yaşıça,
 künkä oħşéyr oluğa tağ başıça.
 vaqı sän säqqälimä dana tuşmuş,
 vucudumıñ qäsir-é nala tuşmuş.
 kächärdim umrumu säqqäl hürgändi,
 havay-i näfs hatırımça hirgändi .
 qarrı öz ähliyé-äyär ası oluğa,
 kārākir it varā boynu vuruliğa.
 hayma säqqäliğ köynü misal'ı sütär
 tuqquru säqqäliyé u qilliğ it-är.
 mänä témi ħalaf étmäk yaraşmaz,
 ħalaf ētgām Huda işimi haçmaz.
 mänim héç zülmla yoq-ar iħtilatum,
 şäriät ähli'ssäm var éhtiyatum.
 häğlämä ciqirmä,kop étmä şivän,
 ki härgiz kimsäkä étmäm sitäm män

يەقىنىم وارو كى برزخ اۇنگۆمۆز چەر،
 كى برزخ سەھلار، دوزخ اۇنگۆمۆز چەر.
 كۆزۈم واللەھى دۇنيا دا تۇق اولمۇش،
 ھۆلۈم فەكرى مەنى، ايشىمىدە ھاتمۇش.
 كىچمىش اللە عومروم، اۇمۇش اتمىش
 مەنىم ياشۇت لاروم، قىيرچە ياتمىش.
 قامتەيم بۆكۈلمۇش اولمۇش اككى قات،
 كرەك ائتمەك تدارك، قىرەكە سوقات.
 او ادام كى اولۇغا اتمىش ياشىچا،
 كۈنكە اۇخشىر اولۇغا تاغ باشىچا.
 واقى سەن سەقلىمە، دانا تۇشمۇش،
 ووجودومىڭ قەسرى، نالا تۇشمۇش.
 كىچرىدەم عومرومو، سەقلى ھۆرگەندى،
 ھوۋاي نەفس خاپىرىم چا ھىرگەندى.
 قاررى اۋز اھلىئە ار، عاصى اولۇغا،
 كرەكىر ايت وارا، بۇيۇنو وورولۇغا .
 ھايمە سەقلىغ كۈينۇ، مىثال سۇت ار،
 توققۇرو سەقلىئە، او قىللىغ ايت ار.
 مەنە تەمى خەلەف ائتمەك ياراشماز،
 خەلەف ائتگەم خەدا، ايشىمى ھاچماز.
 مەنىم ھىچ زۇلم لا، يۇقار اخلاتۇم،
 شەرىئەت اھلى سەسم، وار اھتياطۇم.
 ھەغلە جىقىرىمە، كۆپ ائتمە شىون،
 كى ھەرگىز كىمەسە كە ائتمە سىتەم مەن.

۱۸. خروسیڭ، تۆلکۆ كە جاوابى/ Ҳоросиҗ Түлкү'кә Cavābı/

horos-i hāstā töktü āşk-i didä,	خروسی خستە تۆکتۆ اشك دیدە،
haydı u tülkükä, méhnät käşidä.	هايدې او تۆلکۆ كە، محنت كشيده.
cānumu ālmış-ar billah-é hovlın,	جانومو آلمېشار، بالله ھۈۈلوڭ ،
motabuq çün dağar félin ǵä qovlın.	مطابق چون داغار، فعلىن لە قۇۈلوڭ.
bu sözlär varusu sändä yupağ-ar,	بو سۆزلر واروسو، سەندە يوپاغا،
yupağ-ar bî dāq üstündä yupağ-ar.	يوپاغا، آر بى دق اۆستۆندە يوپاغا،
közüm suv içmäyörü sözlärindä,	كۆزۆم سوو ايچمەيورو، سۆزلريندە،
yağur mākru şārarāt közlärindä.	ياغور ماکرو شرارت، كۆزلريندە.
tilinçä tănä étoǵ Bayāzidkä,	تېلىنچە طەنە ائتۆيڭ با يازىدكە ،
välakin manıyor îşin Yāzidkä.	ولاكن مانېيور ايشيڭ يازىدكە.
danuşup toğrusın hazturma sözin,	دانوشوپ تۇغروسىڭ ھازتورما سۆزىڭ،
tāzip yov sän mänä biltirmä özün.	تازىب يوو سەن مەنە بىلتىرمە اۆزىڭ.
sözün şirin özün bättär ylanda,	سۆزىڭ شىرىن، اۆزىڭ بدتر يىلاندا،
tāsbä suvqa çäkmä sän dāq yalanda.	تەسبە سووقا چىكمە، سەندىق يالاندا.
nātāy sän şivä-i dini unutdın?	نەتەي سەن شىۋەي دىنىي اونوتدىڭ؟
bu мәzlüm nāsä étmişarti tutdın?	بو مەزۇلوم نەسە ائتمىشارتى توتدىڭ؟
ägärçi tilçä dunyada kaçorın,	اگرچە تىلچە دونىادا كچورىڭ،
amma béri varā, qānum içorın.	امما سەن بىرى وارا قانوم ايچورىڭ.
özün alım välakin bî ämälär,	اۆزىڭ عالم، وليكن بى ئەملەيڭ،
sözün havul amma, özün däğälär.	سۆزىڭ ھاۋول اما اۆزىڭ دىغلەيڭ.
ātın mulla hayma, süztürmä qaşın,	آتىڭ ملا ھايما، سۆزتۆرمە قاشىڭ ،
sändiçä ämäl yoq, oynatma başın.	سەندىچە ئەمەل يوق، اويناتما باشىڭ.

ۋزىڭ «لا تاكلوه حكيمىن» ھايۇرىڭ،
 يىتىمىڭ مال يى دونياسىڭ يىئۇرىڭ.
 تورموشايڭ ھركىم كە، ايراد توتۇرىڭ،
 اىڭگە تۆشۈڭكىڭ، بىدە اوتۇرىڭ.

۱۹. تۆلكۆ غضب لىنمە سى / Tülkü Gāzāblānmāsi/

خۇلاصا چۈن ائىشتى او سىتمگر،
 خروسىڭ سۇزلىرىڭ، اۆلدۈ مكدّر.
 بو سۇزلىرى ائىشيتكن، غىظ كە كلىدى،
 خروسقا واقتى كۆزلىرى بىرلىدى .
 غىظ كە كلىدى ھۆندۈ عىشى ھرامقا ،
 ساردې خوروس بۇشىڭ، او شاپلاما قا .
 زھرىقىدى خشم دە، سىلىندى ناكس!
 ھايدى: تىلىڭ ساقلى اوغول، سىسىڭ كس.
 خفت چكى عجب سۇزلىرى ھايۇرىڭ ،
 آغزىڭ يىغى نەسە ھارقى يىئۇرىڭ!
 كباب اۆلتا تىلىڭ، آغزىڭ چا كۆنتە،
 بو سىرتىق يۆزۈڭدە ماشاراك ھۆنتە .
 منى البت كى سن ھاوول تانۇرىڭ،
 تۇق اۆموشايڭ جانىڭدا مورتولۇرىڭ.
 يۆزۈپە من كۆلدۈم، اۆزىڭ يىتتىردىڭ،
 نە بى موناغ قاش-قاپاقىڭ سۆزتۈردىڭ؟
 خارمان تاپاسى وارا، سن آلېشما،
 لال اولوپا قوددا قوددا سن دانېشما.

ھولاسا چۈن ەشىتدى ۇ سىتەمگەر،
 ھوروسىڭ سۆزلەرىڭ ەلدۇ مۇكەددەر.
 بۇ سۆزلەرى ەشىتكەن گەيز كە كەلدى،
 ھوروسقا ۋاقتى كۆزلەرى بارەلدى.
 گەيزكە كەلدى ھۈندۈ ەيىش-ى ھارامقا،
 ساردى ھوروس بوشۇ ۇ شاپلاماقا.
 زەھرىقتى ھەشم دە سەسلەندى ناكەس!
 ھاي: تىلىڭ ساقلىغۇل سەسىڭ كەس!
 ھەففەت چەكى عەجب سۆزلەر ھايورىڭ،
 اەغزىڭ يىغى نەسە ھارقى يەيورىڭ.
 كەباب ەلتا تىلىڭ اەغزىڭچە كۆنتە،
 بۇ سىرتىق يۈزۈڭدە مەشەراك ھۈنتە.
 مەنى ئەلبەت كى سەن ھەۋۈل تەنۇرىڭ،
 تەق ە مۇشەيڭ جانىڭدا مۇرتۇلورىڭ.
 يۈزۈپە مەن كۈلدۈم، ەزىڭ يىتتىردىڭ.
 نە بى موناغ قەش-قەپقەڭ سۈزتۈردىڭ؟
 ھارمان تەياسى، ۋارە سەن ئەلىشما،
 لال ەلۇپا قۇددا قۇددا دەنېشما.

bu tärkibiñ bu cismiñ-är bu canıñ,
 sözläriyé bî vaqtıñ, bu bî îmaniñ.
 kör näcür oynator közü 'lä qaşıñ,
 däli şeytan hayır türk üzü başıñ.
 gahvar öziñ çoñbilmiş biliyoñ,
 mänä fähm u kamal därsi vériyoñ.
 čakäm tükîñ sökäm qasîñ yäläkîñ,
 çalam yérkä käsäm boşıñ- käläkîñ.
 sänä härnä ətigäm bili häqqiñ-är,
 yäqîn bili sizay-i tăn-o diqqiñ-är.
 qulaq văr cormuyu ətdim müdälläl,
 halafîñ bîbäbî olta müsäccäl.
 témi moquf ėti laf-o gäzafîñ,
 qoyum boynuya män cormu halafîñ
 ətäm täqsirlärîñ sabit özüyä,
 kul-i âlam tuqqurular yüzüyä.
 gunakâr o'mağañ tural qorqusuz,
 haymam vallah sänä gulda savay söz

بو ترکیبیک بو جسمیکار، بو جانیک،
 سۆزلریئە بى ۋاقتیک، بو بى ایمانیک.
 کۆر نە جور اۆیناتېر، کۆزۆ لە قاشیک،
 دلی شیطان هایېر، تۆرک اۆزۆ باشیک.
 گاھوار اۆزیک چوخ بیلیمیش بیل یوئیک
 منە فەھم و کمال درسی وئری یوئیک.
 چکم تۆکیک سۆکم قاسیک یلکیک،
 چالام یئرکە کسەم بۆشیک کلکیک.
 سەنە ھەرنە ائتیگەم، بیلە حقیک آر،
 یقین بیلە سزای طەن و دقیک آر.
 قولاق ور جرمویو ائتدیم مدلل،
 خالافیک بى بە بى اولتا مسجئل.
 تئمی موقوف ائتی لاف و گزافیک،
 قویوم بۆنیویا من جرم وخلافیک.
 ائتم تقصیرلرئک ثابت اۆزۆیە ،
 کلی عالم توققورولار یۆزۆیە.
 گوناھکار اوماغایک تورال قورقوسوز،
 هایمام والله سەنە، گولدا ساوای سۆز.

۲۰. خروس، تۆلکۆدە جرم لاریک سۆرۈشماسی

Horos, Tülküdə Cormlarıñ Soruşması

horos älbättä avvalça qızışti,
 ämma sörä tülkü hotiyé birişti.
 töktü közyaş ətđi-u äh-u zarı,
 hatab ətđi u tülkü nabikārı,

خروس البتە آۋۋال چا قىزىشتى،
 آمما سۆرە تۆلکۆ ھۈتىئە بىرىشتى.
 تۆکتۆ كۆزىياش ائتدى او آھ و زارى،
 خطاب ائتدى او تۆلکۆ نابكارى :

«كي آشكار ائتي، اي داد خواھوم،
 نہ سەر دونياچا تقصير و گوناھوم؟
 گونامو ثابت ائتي، ساقلاما يۆز،
 مدلل ائتي اوچاغلان، بۆشوم اۆز.
 خلافوما سۆزۆم يۇق بۆيونوم سىپي،
 اككي تيرنق ھاتي، كۆزلريم ھىپي.
 خلافوم ھرنه اۆلدو، چكمه پarda،
 كي بۆينوم اينچەري، بى دانا قيلدا».

"ki aşkar ēti éy dād ḥahum,
 nā'sār dunya'ça tāqsir-u gunāhum?
 gunāmu sabit ēti saqlama yüz,
 müdälläl ēti oçağlan boşum üz.
 ḥalafuma sözü, yoq boynum sîpi,
 äkki tirnâq hatı közlärim hîpi.
 ḥalafum här nâ oldu, çäkmä parda,
 ki boynum înçäri bî dana qilda".

۲۱. خروسقا اۆچ جرم بيان شاماق

Ḥoros'qa Üç Corm Bāyan Şamaq

ھايدې: تۆلكۆ: جمع ائتي ناله يواھيڭ
 منہ ثابت اؤموش، اۆچ دانا گناھيڭ.

haydı:tülkü cām ēti nalā-yu āhyn,
 mănā sabit o'muş üç dana gunāyn.

أ). خروسيڭ بى يىمجي جرمو/Ḥorosiñ Bîyimci Cormu

بىسى بى ادبەيڭ، ائتموريڭ اس شرم،
 حيايدا قارلېغاڭ، بيلمۇزىڭ آزرم .
 خالق يانې چا پرىڭ بىدە ھاجۇرىڭ،
 كۆز اۇنگۆچە لومما لومما سىچۇرىڭ.
 بولدوق دا بى يىرچە، بى كوما دانا،
 اليڭ چە ائتۇرىڭ اۈنو بەھانا.
 قىقىلوڭ كىتىكى ائتۇيڭ خاباردار ،
 كلىيور بىچارا بىلمور بۇد كىم وار .
 توتۇرىڭ كىتىكى، كۆچ لە ھۆنۇرىڭ،
 خالقىڭ حضورچا، ايشىڭ كۇرۇرىڭ
 بو نہ پىس عاداتار، ملعون ايمان سوز،

bîsi bîädäbāñ étmorîñ äs şärm,
 hayada qarlığañ bilmorîñ āzärm.
 ḥalq yanıça pärrîñ bidä haçorîñ,
 köz öngüça lumma lumma siçorîñ.
 bulduqda bîyérçä bî koma dana,
 äliñçä ëtorîñ unu bahana.
 qîqiloyñ kitiki ëtoyn ḥabardar,
 kăliyor biçara bilmor bod kim var.
 tutorîñ kitiki,küc'lä hünorîñ,
 ḥalqıñ hüzürüça îşîñ körorîñ.
 bu nâ pîs âdât-är mälün imansuz,

étorıń kúndä on kişi kabun suz. انتتوريڭ كۈندە اون كىشى كابون سوز.
 kabunsuz kişiqalqıń köz öngü' çä, كابون سوز كىشى خالقىڭ كۆز اۈنگۈچە،
 bu cür étmäk ravarı qanı din' çä? بوجۆر ائتمك راوا رې قانى دىن چە؟
 bînāmus! ār u namusu yumuşań, بى ناموس! عار و ناموسو يوموشايڭ،
 haya adabıń sän qéydiń vurmaşań. حيا آدابى قىدىڭ سن وۇرموشايڭ.

ب). خروسيڭ اكنمجي جرمو/ Ҳороси Ақкәмци Cormu

äkkémcisi bular éy zar-u äfkār, اكنمجي سي بولار اي زار و افكار،
 ēšitmişäm o' muşań mārduṃ āzār. انشىتميشم اوموشايڭ مردم آزار.
 kēçälār qomoriń ūdigä māḥluq, كئچەلر قوموريڭ او: ديگە مخلوق،
 sänä bu härzälik bilmäm nä layuq. سەنە بو ھەرزە ليك بيلمەنە لايۇق.
 māgār öz säsiñä aşıq o' muşań? مگر اۈز سىيىگە عاشوق اوموشايڭ؟
 ki dunya ählîñ tängkä hatmuşań. كي دونيا اھلىڭ تەنگگە ھاتموشايڭ.
 zälälät cadasîñ tutmuş varıyoń, ضلالت جاداسىڭ تۇتمۇش وارېيۇڭ،
 kēçä yatğullarıñ ūsîñ alıyoń. كئچە ياتقۇلۇلارىڭ، او: سىڭ آلېيۇڭ.
 nimä kēçä çalorıñ sän tiringä, نىمە كئچە چالۇرىڭ سەن تىرىنگە،
 harullamış haturıñ ḥalqı tänggä. ھارۇللەمبش ھاتۇرىڭ خالقې تەنگگە.
 ägār yoqar şärarät cöḥäriñ' çä, اگر يۇقار شەرارت جۇھرىڭچە،
 ağzıñä malık ol köpü yériñ' çä. آغزېڭا مالک اول كۆپۇ يىرىڭچە.
 ḥāfāt çäkmorıñ äs loğazlama' da! خەت چىكمۇرىڭ اس، لوغازلاما دا!
 hēc harmorıñ bica bangullamaq' da! ھىچ ھارمورىڭ بىجا، بانگوللاما دا!
 ravayät'ār Āli u şir-é qāhar, راوايت ار علي او شىرى قھار،
 buyurmuş härkim olğa mārduṃazar بويۇرمۇش ھەركىم اولغا مەردەم آزار.
 gunahsı cormu, artuq-ar zānada, گناھسى جرمو، آرتۇق آر زانادا،

bagışlanmaq nāsib olmaz hūdada. باغېشلانماق نصیب اۇماز خدا دا.

ج). خروسیڭ اۆچۆمچۆ جرمو/ Horosî Ħoroscü Cormu

holasa tülkü u qāddar-é mālün, خولاسا تۆلكۆ او غددار ملعون،
 ħorosqa haydı:éy giryan u mähzün. خروسقا ھايدى:ای گریان و محزون.
 üçümcüsü ētmişā tärk-é adät, اۆچۆمچۆسۆ ائتميشه يڭ ترك عادت،
 ādätdä hüngülü bulmaz sä´adät. عادتده هۆنگۆلۆ، بولماز سعادت.
 bu rāsm olmuş ki hār şahı mücälläl, بو رسم اولموش كي هرشاه مجلل،
 boş´iyé qomuş u bî tac-i mükälläl. بۆشيه قۆموش او بى تاج ي مكلل.
 sän öz tacîñ nātäy başda kötürdiñ? سن اۆز تاجيڭ نته ي باشدا كۆتۆردىڭ؟
 qādimki rāsmläri öziñ yitirdiñ. قديمكي رسملري اۆزىڭ ييتردىڭ.
 vurmuşāñ qudrüquya tac´i şāhu, وۇرموشايڭ قودروقويا، تاج-ى شاهو،
 kim ālām´ça ētmiş bu pîs gunāhu? كيم عالمچه ائتميش بو پيس گناهو؟
 āgār şahsañ qoyur sän başqa tacı, اگر شاهسايڭ قويور سن بۇشقا تاجي،
 gunah-yu artuq ētmä,yoq alacı. گناه يو آرتوق ائتمه، يۇق علاجى .

۲۲. تۆلكۆ، خروس دا جاواب ھېشمه سي

Tülkü, Ħorosda Cavab Hişämäsi

holasa tülkü üç cormu ħatasîñ, خولاسا تۆلكۆ اۆچ جرم و خطاسيڭ،
 ħoros´qa sabit ētdi,u gunahsîñ. خروسقا ثابت ائتدي، او گناهسيڭ .
 haydı:bildiñ témi sän üç ħalafîñ, ھايدى:بيلديڭ تئمي سن اۆچ خالافيڭ،
 taqı dām vurma moquf ēti lafîñ. تاقى دم وۇرما موقوف ائتي لافيڭ.
 täqsirîñ bîbābî qodum boynuya, تقصيرىڭ بىبەبى قودوم بوينويا،
 cavabîñ var bâyan ēti uluma. جاوابيڭ وار بيان ائتي اولوما.
 havul sän ār-u namusîñ satmuşāñ, ھاوول سن عار و ناموسيڭ، ساتموشايڭ،
 söziñ var-ār hayı,nä lal turmuşāñ? سۆزيڭ وارآر ھايى، نه لال تورموشايڭ؟

۲۳. خروسیڭ، تۆلكۆكە جاوابلارې/ Ḥorosmī Tülkükā Cavabları

خروس خستە تۆكتۆ اشك و آهيڭ، ḥoros-é ḥästā töktü aşk-u āhîḥ,
 هايدي: او تۆلكۆكە، بى بى جاوابيڭ. haydı u tülkükā bîbî cavabîḥ.
 سنيڭ بو سۆزلريڭ، لاپ قيرمیزی كۆج، sāniḥ bu sözləriḥ lap qirmizi küc,
 نېەر ائنديم من تۆك و سن دق اولگۆج. nābār ētdim mān tükü sän dāq ülgüc.
 سنە عرض ائتەيۇروم جملە کوتاه، sänä ärz ētäyorum cömlä kuta,
 سۆرۆتلمە مني، سالي سن آلاه. sürütlämä māni salı sän Allah.
 رحم ائتي هادرو فيكيكرە تۆشمە، rāhm ēti hadru fikir'kā tüşmä,
 كۆچۆم ائرمز سنە منديله اوچشمە. kücüm ērmāz sänä mändilä öcāşmä.
 هرەك بو كينە-يو بغض و يۆركدە، hārāk bu kinä-yu boǧzu yüräkdä,
 بو شيطان تاشلارنڭ تۆكۆ هتكدە. bu şeytan taşlarîḥ tōkü hātäkdä.
 خيال ائتي خلافوم بۇشدا آشمېش، ḥıyal ēti ḥalafum boş'da aşmuş,
 سنە بيلمەنە ضرري تۆقونمېش؟ sänä bilmām nā zārari toqunmuş.
 تورال بى لحظه، هاز ائتي اضطراب، tural bî lāhzä, haz ēti istirab,
 هايديم سنە تا من بى به بى جاواب. haydım sänä ta mān bîbābî cavab.

أ). بيدكي جاواب/ Bîdäki Cavab

هايديڭ ادبچه وار منيم قصوروم، haydın var mānim ādābçä qusurum,
 كي اصلا يوق منيم شرم و حضوروم. ki äslän yoq mānim şarmu huzurum.
 شقاوت زينجيريڭ بو ينوما هاتۆم، şaqavāt zinciriḥ boynuma hāt:om,
 خالقنڭ حضوروچا كامومو آلۆم. ḥalqın huzuruça kāmumu āl:om.
 جاوابي-يو آلي، ائتمە سن بيداد، alı cavabı-yu alı étmä sän bîdad,
 منە وارود داغ آر، كۆكدە بو ايراد. mănä varıd daǧar kökdä bu îrad.
 بني آدام هنج واخت حيا ائتمزلر، bāni adam héç vaḥt haya étmāzlär,

ادب آدابىڭ ھرگز كۆزلىمىز. ädäb ädabıñ härgiz közlämäzlär.
 ھايىلار تارى ھر يىرچە حاضرآر، hayılar tarı här, yérçä hazır-ar,
 تامام ايشلىرىكە او بىنا و ناظرآر. tamam işlärkä u bîna-yu nazır-ar.
 ھىندە بوھالچا تا، واقماز آللاھ قا، händä bu halça ta, vaqmaz Āllah qa,
 اولولار مرتكب يۆز مین گناھ قا. olular mürtäkib yüz min gunahqa.
 اوللار آللاسىندا ائتمەيولار شرم، ullar Allasında etmäyorlar şärm,
 من نەجۆر ائتىگم اوللاردا آزم؟. măn nəcür etigäm ullarda āzām?
 سنە واضح ھايدېم اي مرد ميدان، sänä vazih haydım éy märe méydan
 بوللار انسان داغآر، حيوانار حيوان. bullar insan dağar héyvanar héyvan.

ب). اككي دكي جاواب/Äkkidäki Cavab

بيان ائتي سن تئمي اي حرامى، bäyn eti sän témi éy haramı,
 مگر كي لازومآر، حيوان احترامى. mägär ki lâzum'ar héyvan éhtiramı
 نيمه كىچە بانگولوم فرياد ائتوم، nimä kéçä bangolum färyad étom,
 يۆركدە نەرە چكىمىش نالا ائتوم. yüräkdä nala çäkmiş nala étom.
 بولار فكريم تۆركە، غافل ياتغولو، bular fikrim türkä qafil yatğulu,
 عبادت شيوە سىڭ، الدە ھاتغولو. ibadät şiväsiñ äldä hatğulu.
 او: دانموش بلكي تۆركگەلر نمازقا، ūdanmuş bälki türkgälär numazqa,
 التماس ائتي گەلر، او كار سازقا. iltimas etigälär u kār sazqa.
 ائتي گەلر تارىقا، عرض حاجات، etigälär tarıqa ärz-é hacat,
 خداوند له ائتي گەلر مناجات. ħudavänd lä etigälär munacat.
 ائتمىش آللاھ بو ايشگە مني مأمور، étmiş Allah bu işkä mäne mämür,
 بو بللي ري كي «المأمورو معذور». bu bälli'ri ki "älmämürü mäsür".
 منيم بو ايش لريمي ائتمە انكار، mänim bu işlärimi etmä inkār,

خیالوم خالق قا احسانار نه آزار. ḥiyalum ḥalqqa éhsan'ār nā āzar.

ج). اوچ دكي جاواب/Üçdäki Cavab

هايدىڭ قودروقوما قوموشام تاجي، haydın qudrucuma qomuşamam tacı,
 مني طعنه هوقينه، ائتيڭ آماجي. māni tənāh hoqıyē ētdin āmacı.
 بو بهتانيڭ مولاق گوناھ سي وارآر، bu bohtanın mavlaq gunası var-ar,
 بو مطلبىڭ منە، نه دخلي وار آر؟ bu mätläbin mănä nā dāhli var-ar?
 بو يئرحە يوق منيم، جرموم مسلم، bu yérçä yoq curmum müsällām,
 اۆزۆ خلق ائتميشار، خلاق ي عالم. özü ḥalq ētmiş-ār, ḥallaq-é ālām.
 ائتۇريڭ نقشە يا نقاش قا ايراد، ētorın nāqşā ya nāqqaşqa îrad,
 دانېشما سيرر اولو اي داد وبيداد. danışma sirr olu éy dad u bidad.
 سۆزيڭ آخېرچا چكدي ارتدادقا، sözin ahır'ça çäkdi irtidad'qa,
 يقين سن كافر اولديڭ بو ايرادقا. yāqın sän kāfār oldın bu îrad'qa.
 كوداك غفلت يۇليڭ، توتوموش واريۇيڭ kodak ğıflāt yolın tutmuş varıyoı,
 تورموش پروردگارقا، بحث كلى يۇيڭ. turmuş pārvārdigarqa bāhs kālîyoı.
 يئدي شيطان بو هارق لاردا يئريچە، yédi şeytan bu harqlarda yeri'çä,
 اولدو ملعون بو، عالميڭ يۆزۆچە. oldu mālün bu alāmin yüzü'çä.
 خداونديڭ ايشيئە، سن قيلمە دقت، Ḥudavāndin işiyē sän qilmä diqqät,
 اونيڭ هر ايشي چە وار، نچچە حكمت unın hār işiçä var nāççä hikmät.
 هايدوم: بى حكمتيڭ اولو خبردار، haydum: bî hikmätin olu ḥabardar,
 سن اللهىڭ ايشيڭ چە ائتمە انكار. sän Allān işin'çä étmä inkar.
 كي يعني تاج قوماق لوق زاماني، ki yanı təc qomāqluq zamanı,
 هاغا كۆنار، نه بو دونياى فاني. hağa kün'ār nā bu dunya-i fanı.
 او سلطان كي بو دونياچا قويور تاج، u sultan ki bu dunya'ça qoyur tac,

قالور بۇشو ھاقوق، محشرچە محتاج. qalur boşu hācuq, mähşärçä mohtac.
 بى يازوقىڭ اكر واقماغا يۆزيئە، bî yazuqıñ äyär vaqmağa yüz'iyé,
 مۇناغى پادشاھى، الله تو يۆزيئە. munağı padişay, Allah tuy yüz'iyé.

۲۴. خروس تۆلكۆ كە يالوارماسى / Ĥoros Tülkükä Yalvarması

غرض چۆن كۆ خروس زارو محزون، ġäräz çünkü ĥoros-é zar u mähzun,
 تامام ائتدي جاوابىڭ او جگر خون. tamam ētdi cavabıñ u cigär ĥun.
 تۆكتۆ قان ياش يۆركدە چكدي بى آه، töktü qān yaş yüräkdä çäkdı bî āh,
 ھايدې او تۆلكۆ كە: اولوپا آگاه. haydı u tülkü'kā olupa āgah.
 جاوابىڭ بى بە بى آلدېڭ تۆشۆندېڭ، cavabıñ bîbābî aldır tüşündir,
 بو بېچارا خروسىڭ در دېڭ بېلدېڭ. bu biçara ĥorosıñ dārdır bildir.
 يئكە يۆرەك آيناسىڭ، تئمي ائتي صاف، yék yüräk aynasıñ, tämi ēti saf,
 سن آلاھ پاردا چكەمە ائتي انصاف. sän Allah parda çäkmä ēti insaf.
 تئمي سۆزىڭ نەسەر بو بينوا قا؟ témi nāsār söziñ bu binava'qa?
 خلاص ائتي مني، ھاتما بلاقا. ĥālas ēti māni, hatma bāla'qa.
 سنە چون حالتيم اولدو مشخص، sänä çün halātim oldu müşāḥḥās,
 تولغانوم بوشويا، ائتي مرخص. tolğanum boşıya ēti mürāḥḥās.

۲۵. تۆلكۆ، خروس دا شاھاد ھېشمەسى

Tülkü, Ĥorosda Şahad Hişāmāsi

ھايدې تۆلكۆ: عجب، فکر ائتميشەڭ سن، haydı Tülkü: ācāb fikr ētmişāñ sän,
 مۇناغ بېلدېڭ جاوابوم، وئرميشەڭ سن monağ bildir cavābum vērmişāñ sän!
 قولاقوما منيم وارماز بو سۆزلر، qulaquma mānim varmaz bu sözlär,
 تاقې بى جا سۆزىڭ، ھايمە مكرر. taqı bîcā söziñ, hayma mükärrär.
 اكر بو سۆزلريە، شاھادىڭ وار، äğär bu sözläriyā şahidiñ var,
 قىغىري يئكلتە، ائتمە سن اصرار. qıgiri yēkältä, ētmä sän israr.

qäbul olmaz söziñ, çün müddä-î'säñ,
 ägärçi müttäg-î'säyn älmü-î'säñ.
 Ĥoros ärz ētdi ba hal-i şikästä,
 kälîm şahādlarum,män dästä dästä.
 bî sa'at bu yérçä,yék tural āram,
 şahādlarum sänä män ētdim élam.
 özüümü qaçaraq baluqqa sürdüm,
 hürün säqqällärim sänä qîğirdim.
 üçü hacı, qālgulu kərbälâyı,
 ĥalafum yoq dānışmam män havayı.
 haydı tülkü ācāb sän binavasañ,
 nābār tul'î kālamqa mübtālasañ.
 māni încitmä sän,éy nur éynim,
 äzbäsکی yanşadıñ taqıldı méynim.
 balam ētmä ziyat sözçä tä'āruz,
 fîkr ēti dānışma ĥäyli tănāğuz.
 bu mätläbi özür ilğärdä haydıñ,
 bitäv insanları,cahil buyurdıñ.
 haydıñ insan vārusu bî häya-rı,
 hāmusu märeüd-i dārgah-é Ĥuda-rı.
 monağ şahadlarıñ yoq étibarı,
 qäbul ätmäk dağ'ar şārîñ qārarı.
 Ĥoros-i ĥästä kördü çāra yoq ar,

قبول اولماز سۆزىڭ چۈن مددى سەيڭ
 اگرچە متقى سەيڭ، المعى سەيڭ.
 خروس عرض ائىدى، با حال شىكىستە،
 كلىم شاهادلاروم، مەن دىستە دىستە .
 بى ساعەت بو يىرچە، يىك تورال آرام،
 شاهادلاروم سەنە، مەن ائىدىم اعلام.
 اۆزۈمۈ قاچاراق بالۇققا سۈردۈم ،
 هۈرۈن سەققەللەرىم سەنە قىغىردىم.
 اۋچۇ حاجى قالقۇلو كەربەلەي ،
 خەلەفۇم يۇق دانېشمەم مەن ھاۋايى.
 ھايدى: تۈلكۈ عەب سەن بىنەۋاسايڭ،
 نەبەر تولى كەلەمقا مەبتەلەسايڭ.
 مەنى اينجىتمە سەن، اى نورەينىم!
 ازبەس كى يەنەشەيڭ، تەقەلدى مەينىم
 بالەم ائەتە زىيەت سۆزچە تەارۇز
 فەكەر ائەتى دانىشما خەيلى تەناقۇز.
 بو مەتلەبى اۆزۈڭ ايلەردە ھايدىڭ ،
 بىتەۋ ئىنسانلارې، جەھىل بويوردىڭ .
 ھايدىڭ ئىنسان ۋارۇسۇ بى ھەيە رى،
 ھامۇسۇ مەردۇدى دەرگەھ خەدە رى.
 مۇناغ شەھادلەرىڭ يۇق ائەبارى،
 قەبۇل ائەتكە داغ'ار شەرىڭ قەرارى.
 خروسى خەستە كۆردۈ چەرا يۇق آر،

haydı: éyzä şahadlarıñ sänı yoq ar.
 bizim baluq'ça yüz dānā ānik var,
 şahadāt āmiriyé ħäyli kōmāk var.
 ēşitdi tülkü küldü vurdu qāhqāh,
 haydı: mārĥāba bu āqulqa bāhbāh.
 biliyom dārdiyā çara bulunmaz,
 balam! tāzip yova it şahad omaz.
 satalar bî kōtkä ullar îmanîñ,
 hatalar duzaĥ'kā ullar öz canîñ.
 yıraqda bî nāfār yolçu körälär,
 unıñ dalında üç sa'at hürälär.
 hatıqañ bî tikä kola hikmāk'dä,
 ētār nahāq şahadätläär yüräk'dä.
 şahad ular ki îmanîñ yaqma'ğa,
 aĥırātîñ dunya malıyē satma'ğa.
 näinki körügä u bēş qırıran pul,
 u nahāq şahadāt vérigä min yol.
 ĥoros nacar ētdi, tülküä tāmkin,
 haydı şahadları, sän ēti täyin.
 ĥār cūr şahad ĥişégäyn hazır étäm,
 hüzüruya kālîm , bod nazır étäm.
 haydı: tülkü yéyin olu türk hadaqqä,

हायिदि: अन्निरे शाहादलरिङ सानि युक आ.
 बिरिम बालुक चा यूज दाना अनिक वार,
 शाहादत अमरिये खैलि कुमक वार.
 अश्तन्दि तुल्कु कुल्दु वुर्दु कहेक,
 हायिदि: मरहाबु अकुलका बाहबाह.
 बिलियम दार्दिया चारा बुलुनमाज,
 बलाम! त़ाज़िप योवा इत शाहाद ओमाज.
 सतालर बि कुत के, ओललर अय्मानिङ,
 हातालर दोरख के, ओललर ओज जानिङ.
 यिराकदा बि नफार योलचु कोरालार,
 उनिङ दालिन्दा उच सा'त हुरालार.
 हातबिकाङ बि तिके कोला हिकमाक'दा,
 अत्तार नाहक शाहादतलर युराक'दा.
 शाहाद ओलर कि, अय्मानिङ याक्मागा,
 आखरेतिङ दुनिया मालिये सतमागा.
 ने अय्नेके कुरुकदे, ओ बेश किरान पुल,
 ओ नाहक शाहादत, उरियेगे मिन योल.
 खुरुस नाचार अत्तदि तुल्कुके तमकिन,
 हायिदि शाहादलरि, सन अत्ति तेयिन .
 हरजोर शाहाद हेशिङ्गेङ हाज़र अत्तम ,
 हज़ुरिया कलिम, बुद नाज़र अत्तम .
 हायिदि तुल्कु: यैयिन ओलु, तुर्क हादाक्का

mātāl ētmā bîsîñ yolléy baluqqa, معطل ائتمه بی-سیڭ، یوللی بالوققا.
 ēttā ākki ḥoros hazır bu vaḥtça, ائتته اککی خروس، حاضر بو واختچا،
 ki ullar oltalar lal, lümmä, ḥaca. کی اوللار اولتالار: لال، لؤمه^{۱۶} خواجا.
 kälip āmriyā qiltälär şahadät, کلیپ امرییه، قیلتهلر شهادت،
 şahadät vértälär olup sa'adät. شهادت وئرتهلر اولوپ سعادت.

۲۶. خروس اعتراضی/ Horos İtirazı

ḥoros-i binava qāldu müättäl, خروسی بینوا قالدی معطل،
 tökdü boşıyé köl, çaldı ākki āl. تۆکتۆ بۆشییه کۆل، چالدى اککی ال.
 vāqdu kördü bu işlär väckä kālmāz, واقتی کۆردۆ بو ایشلر وج که کلمز،
 bu künçäki fikirlär dārdkā täymrz. بو کۈنچه کی، فیکرلر درد تهیمز.
 özündä āl çäkmiş, u hāçdı tilîñ, اۆزۈنده الچکمییش، او هاچدی تیلینڭ،
 ā'yan ētdi bitāv u dārd-é dilîñ. عیان ائتدی بیتو او دردی دیلینڭ.
 haydı: sanğay gunāhum var ziyada, هایدی: سانقای گنام وار زیادا،
 sänä bilmām nä tüşmüş bu irada. سنه بیلیم نه توشموش بو ارادا.
 hatmışayn canıma şārär sitāmkar, هاتمبشایک جانېما شرهه ستم کار،
 mägär sän kādḥudasayn yaki pakar. مگر سن کدخداسایک یا کی پاکار.
 sitāmlä tab u āramum kāsmişayn, ستم له تاب و آراموم کسمی شهینڭ،
 mägär āmniyā ya sän mütäsibäyn. مگر امنیه یا سن محتسبینڭ.
 Allah'qa şukr ki sän olmadıñ qazı, الله قا شوکر کی سن اومادینڭ قاضی،
 olmazartı sändä héç kimsä razı. اولمازآرتی سنده هیچ کیمسه راضی.
 mägär sän ḥanä insāfañn baluqqa, مگر سن خانه انصافینڭ بالوققا،
 väya dēhyāra-o Şuvrasañ baluqqa. و یا دهیار-یو، شوراسایک بالوققا،

۱۶. کولا دم یا لؤمه : دم کوتاه، بی دم.

سنى كيم ائتميش، بالوققا پاكار؟
 الين چه وار فرمان، ائتي آشكار .
 سنى كيم بو محالقا ائتدي حاكوم،
 قانى حكيم منيم، سنده نه باكوم.
 بالوققا اربابايك يا نايبايك سن!
 هايي كۆم تۇغروسو، نه كاراسايك سن
 حق يولو يوو، تاري دا حيا ائتي،
 اليمده مدر كيك وار، بيان ائتي .

۲۷. تۆلكيك خروسقا جاوابي/ Tülkinġ Ĥorosqa Cavabı

ئشيتدي چون بو احوالاتي تۆلكۆ ،
 اليك ووردو اليئه، يان قودو بۆركۆ .
 هايدي: من امر و معروفام جهان چا،
 بو ايش چه شهرتيم وار اصفهان چا.
 خلافكارې توتام وئريم جزاسيڭ،
 هاتام گووالاqa، ياقام باباسيڭ.
 هر كسيڭ نمازي، اولوغا قضا ،
 هاتام كۆرپليك كه، بى آب و غذا .
 هر كس كي روزاسيڭ يئپي گه توتام،
 كفاراسيڭ آلوم دوستاققا هاتام.
 هر كيمسه يڭ زناسي اولوقا عيان،
 يقين يۆز ضربه شلاق ائتم بيان.
 بى سي اكر خالققا وئريگه آزار،
 توتام من بوشوندا ائتم گرفتار.

ēṣitdi çün bu ähvālâtı tülkü,
 älinġ vurdu äliyé, yan ġodu bōrkü.
 haydı: mǎn ämr-u mǎrufam cahan'ça,
 bu işçä şürätim var İsfahan'ça.
 ĥalaf kārı tutam, vérim cāzasınġ,
 hatam ġuvalāqa, yaqam babasınġ.
 hārkāsınġ nāmazı, oluġa qāza,
 hatam körpālikġä bî āb-o ġāza.
 hār kās ki rozasınġ yēpigā tutam,
 kāffarasınġ alum dostaqqa hatam.
 hār kimsānġ zānāsı oluġa ā'yan,
 yāqîn yüz zārbā şallaq ētām bāyan.
 bîsi āġār ĥalqqa vérigā āzar,
 tutam mǎn boşunda ētām giriftar.

ägär körügä bîsi bîädäb îş,
 boğzunda baturam bîdanā bārک tiş.
 ägär zalım äli,olsartı haçıq,
 yäqîn bänd olmazartı ,taşqa palçıq.

۲۸. خروس اللهقا يالوارماق / Horos Allahqa Yalvarmaqı

yazıq älsiz ħoros qāldı mättāl,
 vaqtı kördü üzülmüş çarada āl.
 kördü tülkü olmuş mäst-é şärarät,
 ki ħär nä söz hayor étmor isabät.
 nä yalvarmaq bilor nä āhu-zarı,
 äldä yükmüş räzay-i kirdigarı.
 salmış ħäqqi tutmuş şeytan siyaqîñ,
 ħîmiş andaza 'da taşqar,hadaqîñ.
 qaravul qomayor, u härgiz söz'kā,
 insafı yoq vaqmayor ħürün yüz'kā.
 tāmälluq nanācib 'kā étmäyor kār,
 ħäfät çäkmoru äs, heç étmäyor ār.
 eşitmäz ħäq sözü härkäs yāman-ar,
 una söz gunbaz üstçä girdäkan-ar.
 holudu yüzîñ héyi kirdigar'qa,
 yüräkdä yalvardı pārvärdigar'qa.
 hayırtarı: Ĥudah halum yamān'ar,
 äsir-é düşmānām rāhm ēti āmān'ar.

اگر بئىسى كۆرۈگە ،بئى ادب ايش،
 بۇغوزوندا باتورم، بئى دانا برک تيش.
 اگر ظالم الي اولسارتې ھاچېق،
 يقين بند اومازارتې تاشقا پالچېق.

يازىق ال سىز خروس، قالدې معطل،
 واقتې كۆردۆ، اۆزۆلمۈش چارادا ال.
 كۆردۆ تۆلكۆ اۈمۈش مست شرارت،
 كې ھر نه سۆز ھاىيۈر ائتمۈر اصابت.
 نه يالوارماق بىلور، نه آه و زارې،
 الدە يۆكمۈش، رضاي كىردگارې.
 سالموش حقى توتموش، شيطان سىياقنىڭ
 ھىمىش اندازادا، تاشقار ھاداقنىڭ.
 قراول قۇمومايۇر، او ھرگز سۆزكە ،
 انصافې يۇق واقمايۇر، ھۆرۈن يۆزكە.
 تىلق نانجىب كە، ائتمەيۇر كار،
 خفت چكمۈرو اس، ھىچ ائتمەيۇر عار
 ائشىتمز حق سۆزۆ، حق كە يامان آر،
 اونا سۆز گونباز اۈستچە گردكان آر.
 ھۈلودو يۈزنىڭ، ھى كىردگارقا،
 يۈركدە يالواردې پروردگارقا.
 ھاىبرارتې: خدا، حالوم يامان آر،
 اسير دوشمنم ،رحم ائتي آمان آر،

Ҳуда'ya boşuma qoyur sän minnät,
 mäni bu nakäs kä ėtmä qismät.
 mäni mäyus ėtmä sän rähmätindä,
 holunmam hęc qāçan,män taätindä.
 bu mäluniñ bėyün āğızîñ bağléy.
 mäni azad ėti ,boynumu dagléy.
 rava körmä mäni sän bu lä'in'kä,
 ħalas ėti yėtiv hatı täyän'kä.
 närz hayorum,ħalas ėtgāñ bu canı,
 tärk ėtmäm äs,tézdä yüzü äzanı.
 bu ärzim eşiti,yarāb tilimdä,
 bu ähd olta ki män öz hasilimdä-
 vérim on bėş numurtqa,bî fāqirkä,
 äli boş binavaqa müstmändkä.
 bu ähd olta älac ėtgāñ bu hal'qa,
 hadaq yalun varum män kərbäla'qa.
 bu nāzr olta ki,kündä alta nuba,
 gunahlarımda ėtäm tuba tuba!
 mäni zülm älindä ėti sän raha,
 ki nāzrlärim bîbäbî ėtdim äda.
 bu nāzr u niyazlar,olmuş mänä déñ,
 sözümqä yoq yupaq,räbulaläméñ.
 yupaq hamam sänä män éy Ҳudavänd

خدايا بۆشوما قويور سن مانت،
 مني بو ناكس كه ائتمه سن قسمت.
 مني مايوس ائتمه، سن رحمتينده،
 هولونمام هنج قاچان،من طاعتينده.
 بو ملعونيك بئون اغيزيك باغلي،
 مني آزاد ائتي، بونومو داغلي.
 روا بيلمه مني سن بو لعين كه ،
 خلاص ائتي يئتيو هاتي تيهن كه.
 نذر هايوروم،خلاص ائتكهيك بوجاني
 ترك ائتمم اس،تنزده يوزو اذاني.
 بو عرضيم انشيتي يارب تيلييمده،
 بو عهد اولتا كي، من اوز حاصليمده
 وئريم اون بئش نومورتقا بي فقيركه،
 الي بوش بينواقا ، مستمندكه.
 بو عهد اولتا علاج ائتكهين بو حالقا
 هاداق يالون واروم من كربلاقا.
 بو نذر اولتا كي،كونده آلتا نوبا ،
 گناه لارومدا ائتم توبا - توبا!
 مني ظلم الينده ائتي سن رها،
 كي نذرلريم بي به بي ائتم ادا.
 بو نذر و نياز لار اولموش منه دين،
 سوزومچه يوق يوپاق رب العالمين.
 يوپاق هايمام سنه من اي خداوند،

dähil taşı mäçid méhrabqa sovgänd.
 yupaқ ärz êtigäm män bu kälāmı,
 yuyum bî lâhzäçä äkki balāmı.
 haybilmäm ıbadätinî artıqîñ ,
 qäza étäm namazımın qaldıqîñ.
 şäträt dädininî buldum davasîn,
 kaçgili ta'ätinî étäm qazasîn.
 Hudaya şahadañ män ä'ëb oldum,
 kaçgili işlärimä ta'ëb oldum.
 äman Allah tükändi mayäyi umr,
 erişdi künäşkä , sayäyi umr.
 hölümä qorqmorum yoqar hārasum
 qiyamät dardı ri hofluğ havasum.
 tüşdükiyē fikrimä hovl-i cāhännām,
 bādān titrur,étor halum,bārham.
 Hudaya umru,bihuda kaçārdim,
 çırağum léhvā'lā, läğv'lā héçārdim.
 sänā havul ıbadät étmādim män,
 sidqi dil'lā āta'āt étmādim män.
 soçum mavlaq yüzüm qara Hudaya,
 ālim boş'ār ēti çarā Hudaya.
 çätin'ār éy Huda qābriñ āzābu,

دخيل تاشي،مچيد محرابقا سوگند.
 يوپاق عرض ائتگم من بو كلامي،
 يويوم بي لحظه چه اکي بالامي.
 هايي بيلمم عبادتيك آرتوقتيك،
 قضا اتم نمازيميك قالدوقتيك.
 شريعت دردينيك بولدوم داواسيک،
 کچگيلي طاعتيك اتم قزاسيک.
 خدايا شاهادايک،من آئب اولدوم،
 کچگيلي ايشلريمه تائب اولدوم.
 آمان الله تۆکندي مايه ي عمر،
 کلدی ائردی کۆنش که، سایه ي عمر.
 هؤلۆمدە قورقموروم يوق آر هراسوم،
 قيامت درديري خوفلوغ هاواسوم.
 تۆشدۆکي فيکريمه هول جهنم،
 بدن تي تيرور ائتور،حالوم برهم.
 خدايا عومرو بيهودا کچرديم ،
 چبراغوم لئهو له، لغو له هئچرديم.
 سنه هاوول عبادت ائتمه ديم من،
 صدق دل له اطاعت ائتمه ديم من.
 سۆچوم^{۱۷} ماولاق يۆزۆو قارا خدايا،
 اليم بۆش آر ائتي، چارا خدايا.
 چتين ار اي خدا قبريك عذابو،

۱۷. سوچ: گناه،جرم،تقصير . سوچوم : تقصيرم

bu yazıq bändäñ, héç yoquru tābu.
 pulum mavlaq, āzqa haz häyi zulmān,
 hayı qanusu dārdkā, häğlédim mǎn?
 cavanluq çanıça, sāh mǎst'artim mǎn,
 cahalāt qodrätıyé sǎrmǎst'artim mǎn.
 äyilmǎz artim sǎcädä ya ruku'qa,
 almaz artum hükm-i dini vucud'qa.
 hämmésä hab-é qıflätçä yatmışam,
 yüz holumuş namazda mǎn purtmuşam.
 hălāf-é şārākā israr étär'artim,
 nākır u münkiri inkar étär'artim.
 mäsqārä billärtim äkkémci häyatı,
 hisabı mähşäri, pol-i siratı.
 hıyalıma hölüm tüşmädi härgiz,
 qıyamāt fikirimä, kaçmädi härgiz.
 zälälät canıma hot vurdu köndüm,
 cähännäm atäşîñ kul hănäk bildim.
 méyi ğıflät dil-é naşad'qa vërdim,
 āldum bî bada umru badqa vërdim.
 äğär sanéygäm, varum, min gunahum,
 yoqum'ar min gunahqa bî savabum.
 Hudavānda rāhm äti héyi mǎnnan,

بو يازىق بىندەيڭ، ھىچ يۇقۇرو تابۇ.
 پولۇم ماۋلاق آزقا^{۱۸} ھاز، ھىي ذالمن،
 ھايى قانۇسۇ دىرگە ھەڭلەيدىم مەن؟
 جاۋانلۇق چانچا، سەھ مەستارتىم مەن،
 جەھالەت قۇدرەتتە، سەرمەست ارتىم مەن.
 اىيلىمەزارتىم سەجدە يا رىكوع قا،
 آلمازارتۇم ھەكم دىنىي ۋۇجۇدقا .
 ھەمىشە خۇاب ۋ غەفلەتچە ياتمۇشام،
 يۈز ھولۇمۇش نامازدا مەن پۇرتمۇشام .
 خۇلاف شەرىكە اصرار ائىر ارتىم ،
 نەكىر ۋ مەنكەرى انكار ائىر ارتىم .
 مەسخرە بىللەرتىم، اكنەمىجى ھىياتى،
 ھىسابى مەھشەرى ، پەلەي سىراطى .
 خىيالى ما ھۆلۈم تۆشمەدى ھەرگىز،
 قىيامەت فەكىرىمە، كەچمەدى ھەرگىز.
 زۇلالەت جانۇما ھۇت ۋوردۇ كۆندۈم،
 جەھنم آتەشنىڭ كۈل، ھەنك بىلەيدىم .
 مەنى غەفلەت دەل نەشادقا ۋەردىم،
 آلدۇم بىيى بەدا ۋەمرو بەدقا ۋەردىم.
 اگەر سەنئەگەم ۋارۇم، مەن گىناھۇم،
 يۇقۇم آر مەن گىناھ قا، بىيى ئۇبۇم.
 خۇداندا رەھمەتتە، ھىي مەنن،

۱۸. آزقا: آزۇقە، توشە . پۇل زىياد دارم اما توشە ندارم

پشیمانام پشیمانام پشیمان. پاشیمانام پاشیمانام پاشیمان.

۲۹. خروس دعاسی مستجاب اولماق

Ḥoros Du'ası Müstācab Olmaq

holasa çün Ḥoros ētdi tāvāssül, خولاسا چون خروس ائتدي توسل،
 haydı:mavlaq nāzr u qildi tāvākkül. هايدي ماولاق نذر و قيلدي توكل.
 u dām qildi tāfāzzül héy ālam, او دم قيلدي تفضل حي اعلام،
 ḥālas olmaq yolîn ētdi élam. خلاص اولماق يولنيك ائتدي اعلام.
 fākom lillah min lotf ḥāfi, فكم لله من لطف خفي،
 yādoqu ḥāfadā ān fāhm-āl zāki. يدق خفاد عن فهم الزكي.
 salı sän işiyi pārvārdigar'qa, سالي سن ايشيگي، پروردگارقا،
 sakit yatuv hasiliñ yordu bar'qa. ساكيت ياتوو حاصلنيك يوردو بارقا.
 kārākir olıga haccuq tālaşın, کره کير اولبغا هاججوق تلاشنيك،
 özîñ hōlārmā, titmā üstü başın. اوزنيك هولرمه، تيممه، اوستو باشنيك.
 batin'ça pak îşlār , Allah āli-çār, باطن چه پاك ايشلر الله الي چر،
 zahirçā gārçi ḥan u şah āli-çār. ظاهرچه گرچه، خان و شاه الي چر.

۳۰. قبيستانلوق قا ائرمک لري/ Qābistanluq'qa Ērmāklāri

gārāz tülkü mavlaq kāzdi tolğāndı, غراز تۆلكۆ ماولاق كزدي تولقاندی،
 baluq körsāngili'ça daldalāndı. بالوق كۆرسنگيلي چه دالالاندی.
 āz bās tolğāndı,bağırı oldu qān, از بس تو لقاندی باغبري اولدو قان،
 yol boşu'ça bidā kördü qābistan. يول بوشوچا بیده كۆردۆ قبيستان.
 u hişādi,çākiligä ārāl'ıyē, او هيشه دي، چکيلي گه اره ليئه،
 özîñ çākgä qābistan'da bārā'ıyē. اوزنيك چك گه، قبيستاندا بره ليئه.
 Ḥorus-é ḥāstā çākti āhu-afqān, خروس خسته چکتی آه و افغان،
 közündä yérkā töktü yaş- alqān. كۆزوندە يئرکه تۆكتۆ ياش-آلقان.

anağ säsländi, tüştü säs cahan'qa,
 yétişdi nalası yérdä- asıman'qa.
 çäkär'arti āh āh üstündä päyapéy,
 ingillér'arti misal-é naläyi néy.
 közü yaşı yüräk āhu dāmadām,
 qurar'artı yēr-o köklär'çä matām.
 oldu tülkü çün bu halqa ḥabardar,
 tā'ācüb ētdi u, oldu giriftar.
 haydı: ahay nāsār bu nālā-yu āhu,
 māni bu mätläbdä yék ēti āgāh.
 pärişan halätinḡ ḥāglār közüñ var,
 monağ bälliri ki, bîmān sözüñ var.
 Ḥoros haydı: ki éy āḡıl soḥāndān,
 bu qābristanda ḡāfil kächmä ḥāndān.
 bu yérçä yatmışallar, şāhu sultan,
 qālām qaşlar misal'i mäh-u sultan.
 ācäl almış ālindä taht-é şāhı,
 qara turpaq olmuş taht gāhı.
 yatmış bōda mavlaq mümin u pak,
 yatmış bōda koma ärbab u idrak.
 yatmış bu yérçä havul māliqalar,
 bōda yatmış ḥéyli nov kādḥudalar.
 yatmış bu yérçä sālḡ rāna cavanlar,

آناغ سسلندي تۆشتۆ سس جهانقا،
 يئتيشدي نالاسي يئردە - آسمانقا.
 چكرارتي آه ، آه اؤستونده پياپي،
 اينگيل لئرارتي ميثال ناله ي نئي،
 كۆزۆ ياشي يۆرەك آهو دمام،
 قوررارتي يئر و كۆكلرچە ماتم.
 اولدو تۆلكۆ چون، بو حالقا خاباردار،
 تعجب ائتدي او ، اولدو گرفتار.
 هايدې آهاي نەسەر بو نالا يو آه،
 مني بو مطلبدە يئك ائتي آگاه.
 پريشان حالتيك، هغلئر كۆزۆيڭ وار،
 مۇناغ بىللىري كي، بىمان سۆزۆيڭ وار.
 خروس هايدې: كي اي عاقل سخندان
 بو قبرستاندا غافل كچمە خندان.
 بو يئرچە ياتمېشالار، شاه وسلطان،
 قلم قاشلار ميثالي ماه و سلطان.
 اجل آلمېش اليندە تاخت شاهي،
 قارا تورپاق اولموش تاخت گاهي.
 ياتمېش بۇدا ماولاق مومن و پاك،
 ياتمېش بۇدا كوما ارباب و ادراك.
 ياتمېش بو يئرچە، هاوول مە لقالار،
 بۇدا ياتمېش خئيلي نوو كدخدالار.
 ياتمېش بو يئرچە سخ رعنا جاوانلار،

yatmış bu yérçä qäşäng cananlar.
 u märmär sinälär, qalmış bōd çılpaq,
 qara közlärkä tolmuş hāk-u turpaq.
 bu insanlar ki, sakit yatmışarlar,
 varusu qom-u qonşîñ salmuşarlar.
 yér astıça hämméşä zar u qā'im,
 qalıñş-ār közläri ällärçä, dā'im.
 ārizu toħmasîñ pak häkmişär'lär,
 kälip varān yoliyé köz tikmişär'lär.
 buluq çöşmä aqān suvlar bu yérçä,
 högülülär köz yāşı'ru, qäbirçä.
 suvléy közlärñyi vaqı nārgis kă,
 vaqur min häsrätlä, yéryüzçä bizkă.
 äğär hişoyn rāzay-i kirdiga-ru ,
 yadında äs himä ähl-i quburu.
 bu sakit taşları sän hānāk tutma,
 mazar ähliçä ki dārdi unutma.
 béyin sän vaqmaqāñ ähl-i mazarqa,
 înanip ānd içäm pärvārdigarqa-
 höldük'i qäbriyā bî kimsä vaqmaz,
 qäbriñ ziyarätiyé héç kim tolqanmaz.
 yolum hār çan tüşär'arti mazarqa,
 Fatihä vérrättim ähl-i quburqa.

ياتمېش بو يىرچە قىشىڭ جانانلار.
 او مرمر سىنەلەر، قالمېش بۇد چېلىپاق،
 قارا كۆزلەرگە تولموش خاك و تورپاق .
 بو انسانلار كى ساكىت ياتمېشارلار ،
 واروسو قوم- قونشونىڭ سالمېشارلار.
 يىر آستى چا ھەممەشە زارو قائىم،
 قالمېش آر كۆزلەري اللرچە دائىم.
 آرزو توخماسىنىڭ، پاك ھەكمىش ارلەر،
 كلىپ- واران يۈلىئە كۆز تىكىمىش ارلەر
 بولۇق چۈشمە آقان سوولار بو يىرچە،
 ھۈلگۈلۈر كۆز ياشىرو ، قىيىر چە .
 سوولۇ كۆزلەرنىڭى واقى نركىسكە،
 واقور مەن ھىسرتلە، يىر يۈزچە بىزكە
 اگر ھىشۈيىڭ رىزايى كىردىگارو ،
 يادىڭدا اس ھىمە اھل ي قىبورو.
 بو ساكىت تاشلارنى سەن ھەنك توتما،
 مزار اھلى چە كى دردى اونوتما.
 بىيىن سەن واقماقايىڭ اھل مزارقا،
 اينىيپ آند ايچم، پىروردىگارقا-
 ھۈلدۈكى قىبرىە بى كىمسە واقماز،
 قىبرىنىڭ زىيارىتىئە، ھىچ كىم تولقانماز.
 يۈلۈم ھەرچان تۈشەر ارتى مزارقا،
 فاتحە وئىر ارتىم ، اھل قىبورقا.

hoqîr'artim üç pāsta qol hovāllah, هوڤىرارتىم اۆچ پىستا قول هوالله،
 étār'artim hidyā fî sābil-lillah.. ائترارتىم هديه ، في سبيل الله ،
 nā fayda témi yoq'ar iḥtiyarum, نه فايدا تئمي يوق آر اختياروم،
 fālāk kāsmiş bātār sābr u qararum. فلک كسمش بتر، صبرو قراروم.
 yék témi himmāt ēti nikufam, يئک تئمي همت، ائتي نيكوفام،
 sän Allah varma bîdām tatal āram. سن آلاه وارما بى دم توتال آرام.
 hayı bî fatihā hoqî du'asîḥ, هايى بى فاتحه، هوڤى دعاسىڭ،
 ıcabāt ēti hōlîlār, moddā'asîḥ. اجابت ائتي هولىلر، مدعاسىڭ.
 éşitdi tülkü bîdā qālbi sindi, ائشتىدى تۆلكۆ بىده قلبي سيندى ،
 Ḥorosıḡ qovl u fēl-i u înāndi. خروسیڭ قول و فعلیه او اينىدى .
 qābul ētdi nāsihāt düşmānindā, قبول ائتدى نصیحت، دوشمىنىده ،
 gāfil oldu unıḡ māgr u fānindā. غافل اولدو اونىڭ، مكرو فىنىده.

۳۱. خروس قورتولماسى/Ḥoros Qurtulması

Tülkü Fatihā haydı āğzı hāçuldu, تۆلكۆ فاتحه هايىدى آغزى هاچولدى،
 Ḥoros Allah hayup bîdā hatquldu. خروس الله هايوپ، بىده هاتقولدى.
 u yér'çā var'artı söyāt hağaçı, او يئرچه وار آرتى، سؤيت هاغاچى،
 Ḥorosıḡ dārdiniḡ oldu alacı. خروسیڭ دردىنىڭ، اولدو علاجى.
 uçdu söyāt şahasıḡ māsķān ētdi, اوچدو سؤيت شاخاسىڭ مسكن ائتدى،
 u fānliḡ zalumqa havul fān ētdi. او فن ليغ ظالومقا ، هاوول فن ائتدى .
 ḥoros āldā vardu, māclis puzuldu, خروس الدە واردو، مجلس پوزولدى ،
 kālin hirkāk hündü, küdān şur oldu. كلىن هيركك هۆندۆ، كۆدن شور اولدو^{۱۹}
 bu āhvalatı çünkü tülkü kördü, بو احوالاتى چۆنكۆ تۆلكۆ كۆردى،

özîñ çaldı yérkâ,mühkâm cigirdi . اۆزىڭ چالدى يىركە محكم چىغىردى.
 säsiñ hidi çinñirdi çaldı äliñ, سسىڭ ھىدى چىنخىردى چالدى ئالىڭ
 yüzüñ titdi, yuldu mükâm säqqäliñ. يۆزىڭ تىتدى، يولدو محكم سققلىڭ.
 haydı:gōrizqa lānāt éy yatanlar, ھايدى: گورىزقا لعنت اي ياتانلار،
 ācāb hatdîz bâlaqa tūnmätūnlār. عجب ھاتدىز بلاقا تۆن مە تۆنلار.
 babam köndü hoqum taşqa tayandı, بابا كۆندۆ، يۆرك بىندىم قىرىلدى
 nabar yérçä boşqa ħarra calandı. نابار يىرچە ھو بۆشوما يىقىلدى.
 qara yolça hölügätđi täqädüs, قارا يول چا ھۆلۆگتدى تقدوس،
 mănâ lazum dağattı bu täcässüs. منە لازوم داقارتى بو تجسس.
 ğozluqumda yupağ'da ābid oldum, قۇس لوقومدا^{۲۰} يوپاغدا عابد اۆلدوم،
 şäri'āt āhli olmuş zahid oldum. شرىعت اھلى اۆلموش، زاھىد اۆلدوم.
 bu nābar lāfz'arti kaldi tilimä, بو نابار لفظ ارتى كلدى تىلىمە،
 yupağ'da fatihä téytä ēlimä. يوپاغدا فاتحە، تىي تە ائلىمە.
 ħorosqa bî vaqup häkdi näççä gul, خروسقا بى واقوپ، ھكدى نچچە گول،
 haydı: tülkü! tökü témi boşıya küł. ھايدى: تۆلكۆ! تۆكۆ تىمى بۆشويا كۆل.
 haydı: tülkü sāniñ häviñ yiqiltä, ھايدى: تۆلكۆ! سىنىن، ھوين يىقىلتە،
 yēpigärtiñ tutaqñ canıñ ta hüntä. يىپى گرتىڭ توتدوقىڭ، جانىڭ تا ھۆنتە.
 kārāk'arti tutduqda tutağartum yasîñ, كرەك ارتى توتدوقدا توتاقارتوم ياسىڭ
 boynum sîntä témi tuttum āzasîñ. بۆينوم سىنتە تىمى توتتوم عزاسىڭ.

۳۲. تۆلكۆ زھرىق مكي/ Tülkü Zähriqmäki

Horos'qa säsländi u dāmçä tülki, خروسقا سىسلندى اودم چە تۆلكى،
 haydı:qalta sāniñki lä mänim ki. ھايدى: قال تا سىنىڭكى لە منىمكى.

۲۰. قۇس يا قاضى، قۇضلاتماق يا قاضى لاتماق: خودرا قاضى دانستن. قۇضلاتماق = توخمالانماق،

دردىڭ جىگرىمە، حىلە ئىتۈرىڭ،
 مىنىم دىق حىلەمى ھاۋول بىلۈرىڭ.
 مونو بىلى قىصاص عقىباقا قالماز،
 بو دردلە تۆلكۆ بىي قىبرىكە وازماز.
 مىنى ظالم! بو رىنگ لىرىڭ، ئىتدى لىنگ
 سىنە بىي جۇل تىكىم ھەر ساپو بىي رىنگ.
 اگر آلاھ آمان وئىرىگە، اجل دە،
 سىنى بىي ئىيزە واخىت، توتام مىن ھىندە.
 مىنە بىلىدىڭ نىبەر سىن قوللوق ئىتدىڭ؟
 بو حالوم چا مىنى، قارا پول ئىتدىڭ .
 مىن ھۇلى سىن تىرىرى، ساقلى يادىڭ چا
 بىي قارا تون تىكىم، سىنىڭ بۇدىڭ چا.
 وۇروم بىي ھۇت سىنە، اي مكر پىشە،
 ھايىلار داستانلارچا ھىمىشە.
 غافل كۆرگم سىنى، بۇنىويو بورقام،
 ھاتام چۆلمك دىيىئە، بابايى ياقام.

۳۳. خروس ھاباباك چىكمەسى / Tülkü Hababak Çäkmäsi

خروس او لحظه كى سسى ئىشىتىدى،
 ھاغاچ بۇشچا كۆلدۆ شادلىق ئىتدى.
 ئىڭ چالدى ئىئە، ھاباباك چىكىدى،
 پىرىڭ چالدى پىرىئە، آرزاد بانگ چىكىدى.
 ھايدى: ظالم، جاۋابىڭ ئالى تىمى،
 كۆتىڭ سۆپۈرگەلى ھۆنك يوو تىمى.

Horos u lähzä ki säsi eşitdi,
 hağaç boş'ça küldü şadluq ētdi.
 älin çaldı äliyē hababāk çäkti,
 pärrin çaldı pärr'iyē äzzad bang çäkti.
 haydı: zalum cavabın äli tēmi,
 kōtin süpürgälēy hünäk yov tēmi.

közîñ süztürmä éy äntär vaquşluğ,
 boşîñ oynatma, éy boşu bäläluğ.
 ğäyzdä olmuş, yüzü közîñ ğirmizi,
 säsiñ käsi haz hürü äntär ğîzi.
 nä monağ hatîñ-yu yalquz çapturoñ,
 hār it varā tört tārāfiñ qapturoñ.
 hārāñ yékā tilîñ vayî āl haçı,
 āliñdā kālmāyor bīzad türk qaçı.
 hayı hār nāsā hayoriñ éy sitāmgār,
 yoraqîñ könäk'gä ,var yeriñ könär.
 sänā hot vurmuşam kötiñ könoru ,
 babañyı yaqmuşam, canıñ hünoru .
 işiñ boşqa kaldi nä bozzulloriñ?
 hoqıñ taş'qa téydi nä böğürüriñ?
 āğār sän hölmädiñ düzäldi îşiñ,
 qoma yér'kā sän āliñdā kăldikiñ.
 nä ās qorqmadiñ bu köz yaşımda?
 boşuma sarılma, haçulup başımda.
 tüzip yov vallah küciñ mănā érmāz,
 munu bili tişiñ ās mănā kirmāz.
 Ğudavāndim mănā vérir kōmāklik,
 kāsildi, kördüküñ hağaç kürgäklik.
 pānāhum'ar mānim çün héyi zūlmān,
 haymam héç vaht şahqa şahğulu măn.

كۆزنىڭ سوزتۇرمە،اي عنتر واقوشلۇغ
 بۇشىڭ اويناتما، اي بۇشو بلالوغ.
 غىظدە اۈمۈش يۈزۈ-كۆزنىڭ قىرمىزى
 سسىڭ كسى ھاز ھۆرۈ عنتر قىزى.
 نە مۇناغ ھاتىڭ يو، يالقوز چاپتورۇڭ
 ھار ايت وارا تۇرت طرفىڭ چاپتورۇڭ
 ھرەيڭ يىكە تىلىڭ وايى، ال ھاچى،
 اليندە كىلمەيۇر بى زاد، تۆرك قاچى.
 ھايى ھرنسە ھايۇرىڭ، اي ستمگر،
 يۇراقنىڭ كۈنگە، وار يىرىڭ كۇنر.
 سەنە ھۈت وۇرموشام، كۈتىڭ كۇنۇرو ،
 بابايڭى ياقموشام، جانىڭ ھۈنۇرو .
 ايشىڭ بۇشقا كىلدى، نە بوززولۇرىڭ؟
 ھۇقىڭ تاشقا تىئىدى، نە بۈگۈرۈرىڭ؟
 اگرسن ھۆلمەدىڭ، دۆزەلدى ايشىڭ،
 قوما يىركە سن اليڭدە كىلىكىڭ.
 نە اس قورقمادىڭ بو كۆز ياشىمدا؟
 بۇشوما سارولما ھاچولۇپ باشىمدا.
 تۈزىپ يۇوا والله كۈجىڭ مەنە ائرمز،
 مونو بىلى تىشىڭ اس مەنە كىرمز.
 خدانۇندىم مەنە، وئىرر كۇمك لىك،
 كسىلدى كۇردىكىڭ ھاغاچ كۆرگك لىك.
 پناھوم آر منىم چۈن ھى ذوالمن،
 ھايمام ھىچ واخ، شاھقا شاھ قولۇ من.

نە تول كىشى وارا، قارقېش ئىتورىڭ؟
 بىچارا مىندىلە كل كل ئىتورىڭ.
 سەنە اۋمادوق مىندە ، ظلم - تقصير،
 نىفرىنىڭ ئىتىگە دىققە نە تائىر.
 اۋزۈيە يىك، مالىك اولو سۈزۈيە،
 ھو لىونور نىفرىنىڭ، اۋزۈ يۈزۈيە.
 nä tul kişi varā,qarqış étornı?
 biçara mäbdilä käl käl étornı?
 sänä o´maduq määndä zülmu täqsir,
 nifriniñ ētigä däqqänä täsir.
 özüyä yék, malik olu sözüyä,
 holunur nifriniñ özü yüzüyä.

۳۴. تۈلكۈ نا اميد اۋلماقې / Tülkü Na Omîd Olmaqı/

خولاسا چۈنكۈ مايوس اولدو روباه،
 يۈز قودو بىئانقا با نالە - يو آه.
 كۈندۈ ھۇتلاندى، او زار دل افكار،
 كۈرۈگرتىڭ كۈنمك وار تا كۈنمك وار
 زھرىندە ھۇت توتىموش الاولاننارتې،
 كۈينۈچە خرۇسقا يالازلاننارتې .
 ھابىرارتې كۈرمەگرتىم بو كۈنۈ كاش،
 خداوندان منىم ھاتې، بۈشوما تاش.
 شكاروم اي خدا ھۇندۈ اليمدە،
 بو بدبختلىك منە كلدى تىلىمدە.
 كۈرۈگرتىم اي تىل ! لال اولوغارتىڭ،
 تۈشكگرتىڭ بىندكە، سىر قالوغارتىڭ.
 لعنت اولتا سىزكە،اي ھۇلگۈلۈلر،
 منى ھاتدىز بلاقا، تۈن مە تۈنلر.
 بو ھاغاچ ھكگىلىك باباسىئە لعنت،
 كلىتتى بۈشوما بى مۇناغ محنت.
 holasa çünkü mäyüs oldu rubāh,
 yüz qodu bébanqa bā nälä-yu āh.
 köndü hotlandı u, zar u dilāfkar,
 körügärtiñ könmäk var ta könmäk var
 zährindä hot tutmuş alāvlannartı,
 köynü´ça ħoros´qa yalazlannartı.
 hayır´artı körmägētdim,bu künü kaş
 Ĥudavānda hatı mänim boşuma taş.
 şıkarum éy Ĥuda hündü ālimdä,
 bu bädbählik mänä kaldi tilimdä.
 körügärtim éy til lal olugärtiñ,
 tüşäkgärtiñ bāndkä sir qaluğärtiñ.
 länät olta sizkä, éy hölgülülär,
 mäni hatdîz bälä´qa tünmätünlär.
 bu hağaç häkgiliñ babasiyé länät,
 kälitti başıma bî monağ méhnät.

TÜŞMÜŞTÜ ÄLİMÄ BÎ YAĞLUĞ TİKÄ, تۆش مۆشتۆ الیمه، بی یاغلوغ تیکه،
 ÄLİMDÄ HÜNDÜ OLDU TİKÄ TİKÄ. الیمده هۆندۆ اولدو تیکه تیکه .
 NÄFAYDA ÇÄKİGÄM MIN ÄHU FARYAD, نه فایدا چکی گم، مین آه و فریاد،
 ŞİKARUM VARDU ÄLDÄ DÄD U BİDAD. شکاروم واردی الده داد و بیداد.
 ÄCÄB TAZDA ÄTİ, QU VARÄ TÜKÜ , عجب تازدا اتی، قو وارا تۆکۆ،
 TÜRKÄ SASUQ TÜLKÜ, HAZ YAŞÎŇ TÖKÜ. تۆرکه ساسوق تۆلکۆ هاز یاشیڭ تۆکۆ.
 UNU KÖZ QAPAQIYÉ BİZ SÜRMÄ HAYDAQ اونو کۆز قاپاقیئه، بیز سۆرمه هایداق،
 SA'ADÄTÇÄ HÖMA, SÜRÄTÇÄ CAQCAQ. سعادت چه هما، سورته چه جاق جاق.
 DUNYAÇA KÖRMÄDİK'ARTIM MONAQ ÇAĞ دونیاچه کۆرمه دیک ارتیم، مۇناق چاغ،
 NÄTÄR HÜNDÜ ÄLİMDÄ BÎ TÄRİ YAĞ. نتهر هۆندۆ الیمده بی تری یاغ.

۳۵. تۆلکۆ پریشانلوقو / Tülkü Pərişanluqu

TÜLKÜ HÄĞLÄDİ, KÄZDİ TOLĞANDI, تۆلکۆ ههغله دی، کزدی تولقاندی،
 ÜZÜLDÜ TAQATİ VARDI TAYANDI. اۆزۆلدۆ طاقتی وارادی تایاندی.
 NÄ TİZÇÄ TAQATİ NÄ CAN'ÇA TÄBİ, نه تیزچه طاقتی نه جان چا تابي،
 YÜRÄK'DÄ HÄĞLÄDİ ETDİ İZTİRÄBİ, یۆرکده ههغله دی ائتدی اضطرابی .
 TOLĞANTURDU KÖZÎŇ ÄQTURDU YAŞÎŇ, تولقانتوردو کۆزیڭ، آقتوردو یاشیڭ،
 QURRUQ TURPAQ ÜSTIYÉ QODU BAŞÎŇ. قورروق تورپاقلار اۆستیئه، قودو باشیڭ
 QARALDI KÖZLÄRİ, HALI VURUŞDU, قارالدى کۆزلری، حالی وۇرۇشدو،
 YÜRÄKİ QAVZANDI, HÄM RÄNGİ UŞDU, یۆره کی قاوزاندی، هم رنگی اوشدو .
 HÜCÜM ETDİ MÄRÄZ CISM-I NİZARQA, هجوم ائتدی مرض جسم نزارقا،
 BULĞANDI HALÄTİ, TÜŞTÜ ÉHTIZARQA. بولقاندی حالتی تۆشتۆ احتضارقا.
 VÄTÄNDÄ HÜNMÄK'İYÉ ĞÄM YÉYİR'ARTI, وطن ده هۆنمه کیئه، غم یئیرارتی،
 TÖKÄR ÄRTİ KÖZ-YAŞÎŇ HAYIRARTI: تۆکرارتی کۆز- یاشیڭ هایپرارتی:

hölürüm közlärimi vāqulu yoq,	هۆلۈرۈم كۆزلرىمى واغولو يۇق،
nā bî häglägilim, oğşağulum yoq.	نە بى ھەغلەگىلىم، اوغشاغولوم يۇق.
nā bacum var, nā lalam nādāq nānām	نە باجوم وار نە لالام، نە دق نەم،
nā oğlum, nā dostum nādāq dādām.	نە اوغلوم نە دوستوم، نە دق دەدم.
hölörüm māni bî yād ētgili yoq,	هۆلۈرۈم منى بى ياد ائتگىلى يۇق،
boşumu tizi üstiyē ālgulu yoq.	بۆشۈمۈ تىزى اۋستىيە آلغولو يۇق.
bulunmaz nā kafan nā sidr u kafūr,	بولونماز نە كافان نە سدر وكافور،
nā tabut u nā qāssal u nā dāq gūr.	نە تابوت و نە غسال ونە دق گور.
vāsiyāt ētigām hēçkim yazan yoq,	وصيت ائتگىم ھىچ كىم يازان يۇق،
höldük 'i bî nāfār qābrim qazan yoq.	هۆلدۈكى بى نفر قېرىم قازان يۇق.
vätändä saru mән ägār hölsärtim,	وطن دە سارو من اگر هۆلسرتىم،
qom-u qonşuda saru can vērşärtim.	قوم و قونشودا سارو، جان وئىرسرتىم.
āllartı famillār, māni hara 'qa,	آللار تې فامىللر منى ھاراقا،
batar 'artı lala- bacı qara 'qa.	باتار آرتى لا لا - باجى قارا قا.
bîsi tōşüm üstiyē saç tōkār 'artı,	بىسى تۆشۈم اۋستىيە ساچ تۆكرارتى
bîsi kirpik sanı, yaş tōkār 'artı,	بىسى كىرپىك سانى، ياش تۆكرارتى.
çäkdik 'iyē āh bacım, can hayırrartı,	چكىدىكىيە آھ، باجىم جان ھايېرارتى،
nānām nāzr ētmiş qurban hayırrartı.	نەم نذر ائتمىش، قربان ھايېرارتى.
bîsi laşum üşçä saç yonar 'artı,	بىسى لاشوم اۋسچە ساچ يۇنارارتى،
bîsi qazannak 'ça halva yuğurrartı.	بىسى قازانك چا ھالوا يۇغوررارتى.
bîsi tabutu üş 'çä, boş haçar 'artı,	بىسى تابوت اۋستچە بوش ھاچارارتى،
bîsi molla dalında, tolqann 'artı.	بىسى موللا دالېندا تولقان نارتى .
ucat säs 'lä hayır 'artı, aç balam vay,	اوجا سىس لە ھايېرارتى، آچ بالام واي،

gurbät'çä hölgülü mühtac balam vay غربت چە ھۆلگۈلۈ محتاج بالام واي.
 yüz holumuş häqkä yalvarı'ğartı, يۆز ھولوموش حق كە يالوارې غارتې
 töküğarti közündä yaş turu'ğartı. تۈكۈگرتي كۆزۈندە ياش توروغارتې.
 nāsä ollartı nänäm halum bilsärti, نەسە اۆللارتې نەم حالوم بيلسرتي،
 can vérdikdä boşum huciyé kalsärti. جان وئردىكەدە، بۆشۈم ھوجيئە كلسرتي
 Hudavända bu zāru rusiyahıñ, خداوندە بو زارو روسياھيڭ،
 bağışlėy mähşärçä corm u gunahıñ. باغېشلې محشرچە جرم و گوناھيڭ.
 mänä rahat äti bu éhtizarı, مەنە آسان ائتي بو احتضاري،
 so'al-i qābri sāhl ēti foşarı. سوال ي قېبري سەھل ائتي فشارې.
 Hdavända bi häqq é al é yasîn, خداوندە بە حق آل ياسين،
 bu zar u bikäsi ħar étmä yasîn. بو زارو بى كىسى، خوار ائتمە ياسين.

۳۶. غىبەدە تۈلكۈ كە ندا كىلمەسى / Gäybdä Tülkü Nida kälması

monağ ingillämiş, āhu çäkär'arti, مۇناغ اینگیل لە میس، آھ چکر ارتي،
 dämbidäm häglämiş, yaş tökär'arti. دىم بىدەم ھەغلەمیش، ياش تۈکر ارتي .
 tālatum qildi bāhr-é lotf é cābbar, تالاتم قىلدى بھري لطف جبار،
 ġaribiñ nālası'ça bî āsār var. غرىبىڭ نالاسې چا بى اثر وار.
 ġavzandı ġéyb'dä bî säs u sa'āt, قاۋزاندې غىبەدە بى سس او ساعت:
 ki türk éy ħästā-i dārd é muca'āt. كى تۈرك اي خستەي دردي مجاعت.
 ġām u qustañ tükāndi, érđi boşqa, غەم وغوصتاڭ تۈكندى ائردى بۆشقا ،
 āram olu"kulungîñ vurma taşqa". آرام اولو كولونگىڭ، وۇرما تاشقا.
 sänä räzzaq bî şikār qismāt ētdi, سەنە رزاق بى شىكار قسمت ائتدى.
 u napakı āsir'ı nāqmāt ētdi. او ناپاكې اسير-ي نەقمت ائتدى.
 ħolasa tülkü çün ħatıf sözlärîñ, خولاسا تۈلكۈ چۈن ھاتف سۆزلرېڭ،

ēšitmiş tiskindi , haçdı közlärîñ.
 bällî oldu una,lütf é Hudavänd,
 külümsädi yüräk'dä,vurdu läbhänd.
 u däm buldu bî huşaq,oldu falçı,
 haydı bulqam kitik üçdä bî alçı.
 huşaqı sorduq'da,u alçı turdu,
 qavalmış şad oldu,tülkü qudurdu.
 u çozuk canı la ,çäkdi nälä- āh,
 haydı: înni tävakkältu ā'lāllah.
 äliñ qodu yérkâ,qavzandı hadaq'qa,
 sümsünä sümsünü kaldi baluq'qa.
 ērdi bî daraqa,zar u dil āfkar,
 kördü u dara'ça, bî kök kitik var,
 yemiş äzbäs dana,gāz varā o'muş,
 qārni şişmiş şişäk, varā saz o'muş.
 o'muş şangul,häqqi ētmiş fāramuş
 damaqı çaq étmiş cam'i safā nuş.
 vurur çähçäh kîrdik'dä lalazar'qa,
 hayır bulbul kimär,kakluk nigar'qa.
 nä Allah biliyor nä mäzhäb u dîn,
 zälälät lä ētmiş u tärk-é āyîn.
 gururunda yérişîñ,yolîñ hazmuş,

انشيتميش تيسكىندي،هاچدى كۆزلىڭ
 بللى اولدو اونا، لطف خداوند،
 كۆلۆمسەدى يۆركدە ووردو لبخند.
 او دم بولدو بى ھوشاق، اولدو فالچى،
 ھايدى بولقام كىتىك، اۆچ دە بى آلچى.
 ھوشاقى سۇردۇقدا^{۲۱}، او آلچى توردو
 قاۋالمىش شاد اولدو، تۆلكۆ قودوردو.
 او چوزوك جانى لا ،چكدي نالە - آە ،
 ھايدى: اننى توكلت على الله .
 الينڭ قۇدو يىركە، قاۋزاندى، ھاداققا،
 سۆمسۈنۆ - سۆمسۈنۆ،كلدى بالقو قا .
 ئردى بى داراقا زارو دل افكار،
 كۆردۆ او داراچا بى كۆك كىتىك وار.
 يىمىش ازىس دانا، غاز وارا اۈموش ،
 قارنى شىشمش شىشك وارا ساز اۈموش.
 اۈموش شانگول،حقى ائتمىش فراموش
 داماقى چاق ائتمىش جام ي صفا نوش.
 وۇرور چەچە كىردىك دە لالازارقا،
 ھايبىر:بولبول كىمر،كاكلوك نگارقا.
 نە آلاە بىلي يور، نە مذهب و دين،
 ضالالت لە ائتمىش، او ترك آئين.
 غروروندا يىرىشىڭ،يۇلىڭ ھازموش،

۲۱. سورماق قاب را بالا انداختن جهت بازى ھوشاق قاب

بۇدېڭ چىكىش، سانقاي كى غاز تورموش. bōdîñ çäkmiş sangay ki gāz turmuş.

۳۷. تۆلكۆ، فريك توتماقې / Tülkü Färik Tutmaqı

ۋولاسا چۆنكۆ تۆلكۆ اۆلدو محرم،
 ۋولاسا چۆنكۆ تۆلكۆ اۆلدو محرم،
 كىتېكى كۆردو اۆلدو شاد و خرم.
 كىتېكى كۆرمآچە، او بىدە توردو،
 كىتېكى كۆرمآچە، او بىدە توردو،
 ھايىڭ سن بختى ياتموشتو اوداندو.
 او دم مرغى دلى، پروازقا كىلدى،
 ھاواسلاندى سۆمۆكۆ سازقا كىلدى.
 ھايىدى: بە بە نە ھىكتم نە قاووردوم،
 شو كور اۆلتا بى حاضېر لوقما بولدوم.
 كۆزۆ چون نرگىس شېھلا، ھاجولدى،
 بىتو غم غوصتاسى بوشدا اوچولدى.
 بېراقدا شىر وارا بىدە او پورتىدو
 ھاتلوقدو كىتېكى بوغزوندا توتىدو.
 غرض سۆزمختىر دردىن اونوتىدو،
 كىتېكى توتماچا محكم نالوتىدو.
 او يىرچە بو كىتېك خىلى ائىدى نالە،
 خاباردار او لمادې ھىچ كىمسە والە.
 ازىس كى داد ائىدى تۆشتۆ نفس دە،
 ھىچ كىمسە اۆمادې، ھالى بو سى دە.
 كىتېك كۆردۆ كى اۆلمور كىمسە ھالى،
 ھايىدى: آخېر داغ آر، تورماق مجالى.
 خىالى كىلدى بى جىمىلى ھىلە،
 خىالى كىلدى بى جىمىلى ھىلە،
 ۋولاسا چۆنكۆ تۆلكۆ اۆلدو محرم،
 ۋولاسا چۆنكۆ تۆلكۆ اۆلدو محرم،
 كىتېكى كۆردو اۆلدو شاد و خرم.
 كىتېكى كۆرمآچە، او بىدە توردو،
 كىتېكى كۆرمآچە، او بىدە توردو،
 ھايىڭ سن بختى ياتموشتو اوداندو.
 او دم مرغى دلى، پروازقا كىلدى،
 ھاواسلاندى سۆمۆكۆ سازقا كىلدى.
 ھايىدى: بە بە نە ھىكتم نە قاووردوم،
 شو كور اۆلتا بى حاضېر لوقما بولدوم.
 كۆزۆ چون نرگىس شېھلا، ھاجولدى،
 بىتو غم غوصتاسى بوشدا اوچولدى.
 بېراقدا شىر وارا بىدە او پورتىدو
 ھاتلوقدو كىتېكى بوغزوندا توتىدو.
 غرض سۆزمختىر دردىن اونوتىدو،
 كىتېكى توتماچا محكم نالوتىدو.
 او يىرچە بو كىتېك خىلى ائىدى نالە،
 خاباردار او لمادې ھىچ كىمسە والە.
 ازىس كى داد ائىدى تۆشتۆ نفس دە،
 ھىچ كىمسە اۆمادې، ھالى بو سى دە.
 كىتېك كۆردۆ كى اۆلمور كىمسە ھالى،
 ھايىدى: آخېر داغ آر، تورماق مجالى.
 خىالى كىلدى بى جىمىلى ھىلە،
 خىالى كىلدى بى جىمىلى ھىلە،

tülkü 'kā ārz ētdi, u hoş tili lä.
 "ki éy biçaralar poşt u pānahsı,
 pālāng u şir u bābrîñ qiblāghası.
 sāniñ lütfrîñ 'la fāzliñçä közüm var,
 icaza vār sänä bî haz sözüm var".
 Tülkü haydı: lal olupa dānışma,
 tāmälluq hotuça könmä ālışma.
 säsîñ kāsî hēyli huvma āllārîñ,
 tural hatma işkâ yağluğ tillārîñ.
 sässiz tural qulaqumu vang étmä,
 ğîz varā ışmarma, ätîñ zähr étmä.
 māni hatma āl 'kā taqı allanmam,
 yavan, çî sözlär 'kā taqı inanmam.
 bu salusu bu mākır-o fikr-o tātbir,
 yāqîn ētmāz mănä bî zārrä täsir.
 hayma açluq mānim āqlumu almış,
 māni mālün hārîñ bu halqa hatmış.
 hıyal şadîñ özüyâ çara buldîñ?
 hārîñ āllatdu sän dāq şirä yapıñ.
 kō 'kārî' gā bî qarı ot, qābrim 'dä,
 hārîyiñ pisliki hünmāz qālbim 'dä.
 āğār min lāla boş hāçqa gulumda,
 ħorosiñ dağları varmaz yadımda.

تۆلكۆكە عرض ائتدي، او خوش تىلى له:
 «كى اي بيچارالار پشت و پناهسى،
 پلنگ و شير و بىرىن قبله گاهسى.
 سنىڭ لطفىڭ لا فضلىڭچە كۆزۈم وار
 اجازا وئر سەنە بى ھاز سۆزۈم وار».
 تۆلكۆ ھايدى: لال اولوپا دانېشما!
 تىلق ھۇتۇچا، كۈنمە آلېشما!
 سىنىڭ كىسى خىلى ھۇوما اللرىڭ،
 تورال ھاتما ايشكە، ياغلۇغ تىللرىڭ.
 سى سىز تورال، قولاقۇمو وانگ ائتمە
 قىز وارا ايشمارما، اتىڭ زھر ائتمە.
 مەنى ھاتما ال كە، تاقى آللانمام،
 ياوان- چى سۆزلەرگە تاقى اينانمام.
 بو سالوسو بو مكر و فكر و تدبىر،
 يقىن ائتمز مەنە بى ذرە تائىر.
 ھاىما آچلۇق مەنىم عاقلۇمو آلېش،
 مەنى ملعون ھرىڭ بو حالقا ھاتمېش.
 خىيال شادىڭ اۆزۈيە چارا بولدىڭ؟
 ھرىڭ آللاتدى سەن دق شىرە ياپدىڭ.
 كۆكەرېگە بى قارى اۆت، قېرىم دە،
 خروسىڭ پېسلىكى ھۆنمىز قىلىم دە.
 اگر مەن لا لا بۇش ھاققا گولۇمدا،
 خروسىڭ داغلارې، وارماز يادۇمدا.

sim varā āfāti, bāğıma hāsdi,
 babamı köndärdi,bağrımı kāsdi.
 unırı mākır işlärırı yadqa hatorum,
 qāsasırı mān bėyin sändä ālorum.
 iqbalum bu sa'at havul qavzanmıř
 sarğulu düşmānim özü sarılmıř.
 nā dād ēti,nā dāq közdä tökü dām,
 yėsām kārāk sāni,ħatırırı qurs cām.
 çağlama āşkā,toħmumu āllāmā,
 çapıla vėrmā qoltuqqa yėllāmā
 nā mān bī kimsä kā pořtu pānasam
 nā řiru,nā pālāng,nā qiblāgah sam.
 ġaribām ġurbāt turpaqıyē yūkūlmüş
 tärkā varā bodum,ğämdä bükūlmüş.
 bādān hargun yürāk ġämlig özüüm aç,
 tilānci varā ālim boşluqda mütāc.
 nā can'ça taqatim,nā közçā nurum,
 nā boşçā huř,nā dil'çā sururum.
 yémāzētdim sāni āmma sāħt āçām,
 sāni vallah yémāk'dā la alacām.
 qavzatma köklär'kā āhu āmanı,
 bu häq söz'ār āçırı olmaz imanı.
 ġärāz tülkü oldu,řadu ħorrām,

سیم وارا آفتی، باغبما هسدي،
 بابامی کوندردی، باغرومو کسدي.
 اونیک مکر ایشلرک، یادقا هاتوروم،
 قصاصیک من بین سنده آلوروم .
 اقبالوم بو ساعات هاوول قاوزانمیش،
 سارغولو دوشمنیم، اؤزؤ ساریلموش .
 نه داد ائتتی، نه دق کؤزده تۆکۆ دمع ،
 یئسم کرک سنی خاطریک قورس جمع.
 چاغلما اشکه، توخمومو ال لمه،
 چاپیلا وئرمه قولتوققا یئل لمه.
 نه من بی کیمسه که، پشت وپناه سام،
 نه شیر و نه پلنگ، نه قبله گاه سام.
 غریبم غربت تورپاقینه یۆکۆلمۆش،
 ترکه وارا بۆدوم غمده بۆکۆلمۆش.
 بدن هارغون یۆرهک غملیغ اؤزۆم آچ،
 تیلنجی وارا الی بۆشلوقدا محتاج.
 نه جان چا طاقتیم، نه کۆزچه نوروم،
 نه بۆش چا هوش و نه دل چه سروروم.
 یئمەزارتیم سنی آمما سخت آچام،
 سنی والله یئمکده لا علاجام.
 قاوزاتما کۆک لرکه آه و امانی،
 بو حق سۆز ار آچین اۆلماز ایمانی.
 غرض تۆلکۆ اۆلدو شادو خرم،

yadında hündü,därd u méhnät u gäm. یادبندا هۆندۆ درد و محنت وغم.

۳۸. تۆلكۆ فريك يئمه سي / Tülkü Färik Yémäsi

holasa tülkü maqul harğun oldu, خلاصه تۆلكۆ ماقول هارغون اولدو،
yordu bî taş üstüçä,sakin oldu. يوردو بى تاش اۆستۆچه ساكن اولدو .
tişîñ bastı boşîñ üzdü färikîñ, تيشيىڭ باستى بۆشيىڭ اۆزدۆ فريكيىڭ،
pärriñ yuldu u biçarā kitikîñ. پرريىڭ يولدو او بيچارا كيتيكيىڭ.
yédi toq oldu ,çağlandı damaqı, يئدي توق اولدو،چاغلاندى داماقى،
hāçuldu gul varā qāşı- qapaqı. هاجولدو گول وارا ، قاشى- قاپاقى.
täväkkül ētdi çün pārvādigār'qa, توكل ائتدي چون پروردگارقا،
ērdi u māqsudqa sāh kirdigar'qa. ئردى او مقصودقا سخ گردگارقا.

۳۹. تۆلكۆ، كىس سىڭ يادىئە هاتماقى

Tülkü Kissîñ Yادیé Hatmaqı

holasa mulla gul bu cîr nāgl ētmiş, خۇلاصا مولا گل بوجىر نغل ائتميش،
ravayāt gulşānindä,bî gul dārmiş. روايت گلشنينده، بى گل درميش .
ki çün gāmḥanasîñ toldardı rubāh, كي چون غمخانا سىڭ تولداردى روباه،
kisisi tüştü yادیé händä nagāh. كىس سى تۆشتۆ يادىئە هندە ناگاه.
haydı tülkü ki āç qāldı ayālum, هايدي تۆلكۆ كي، آچ قالدى عيالوم،
nafayda hoş kāçigä kéçä halum. نه فايدا خوش كچي گە كئچه حالوم .
köz tikmiş yollar'qa çākār intizār, كۆز تىكميش يۇللارقا چكر انتظار،
yédikim yägülük olta zähri mār. يئديكىم يىگۆلۆك اولتا زهري مار.
kāllarum oluğa , hävçä pārişan, كاللاروم اولوغا هوچه پريشان ،
olur här nā içigām,qarunumça qan. ايچگۆلۆكۆم اولور قارونومچا قان.
āç qalığa külfāt,oluğam mән şad! آچ قالىغا كلفت، اولوغام من شاد!
tülkülär içiçä hîpigām pîs āt! تۆلكۆلر ايچچه هيپيگم، پيس آت!

äcäb qonturmorum,äs toz özümä,
 nänäm hävçä aç qālmuş,tü yüzümä.
 kallarum aç,yüräkläri bişoru,
 özüm yéyip içom,qarnum şışoru.
 nänäsiz olıǵa här zad bilinmäz.
 biryan quzu mänim canıma sînmäz.

عجب قونتورموروم،اس تۆز اۆزۆمە،
 نەم ھوچە آچ قالمىش تۆ يۆزۆمە .
 كاللاروم آچ يۆركلري بيشورو ،
 اۆزۆم يىپپ ايچوم قارنوم شيشورو.
 نەسىز اوليغا ھر زاد بىلىنمز ،
 بريان قوزو منيم جانېما سىنمز.

۴۰. تۆلكۆ، او: كۆرمە سي/ Tülkü Ü Korması

holasa çün bu fikr'kä tüştü tülkü,
 ğäm u qusta hotu'ça bişti tülkü.
 u kallarîñ birriz yad ētār'arti,
 tökär'arti köz yaş,ah ētār'arti.
 kişisi fikri'çä, batdı faǵan'qa,
 ğavzāndı nalāsı häft āsıman'qa.
 tüşär'arti yadıyé ,yar-o yoldaşlar,
 tökär'arti közündä birriz yaşlar.
 müsibät riştäsiyé vabästä oldu,
 äzbäs öziñ tüdü, u hästä oldu.
 mähämmät çalasıyé ğärq oldu batdı
 boşîñ ğödu bî taş üstüçä yatdı.
 ü'ça kördü u bî şähs-é mücälläl,
 kaldi luft'la başıya çäkdı bî äl.
 mücälläl çün kälīm-é vadi-é tur,

خولاسا چون بو فکرکە تۆشتۆ تۆلكۆ،
 غم وغصتا ھوتو چا، بیشتی تۆلكۆ.
 او كاللاریڭ بیرریز یاد ائتر آرتی،
 تۆکر آرتی کۆز یاش، آھ ائتر آرتی.
 کیشی سی فکریچە، باتدی فاغانقا،
 قاوزاندی نالاسی هفت آسمانقا.
 تۆشر آرتی یادیئە، یار و یولداشلار،
 تۆکر آرتی کۆزوندە بیرریز یاشلار.
 مصیبت رشتە سیئە، وابستە اۆلدو،
 از بس اۆزیڭ تۆدۆ، او خستە اۆلدو.
 مذمت چالاسیئە، غرق اۆلدو باتدی،
 بۆشیڭ قودو بی تاش اۆستۆچە یاتدی.
 او: چا کۆردۆ او بی شخصی مجلل،
 کلدی لطف لا باشی یا چکدی بی ال.
 مجلل چون کلیم ی وادی طور،

ساچولموش^{۲۲} يۈزۈندە ، ھاي وارا بى نور
 بويوردو تۈركە، نەيەر اي بلاكش؟
 كي اۆلموش بى موناغ حالىك مشوش!
 باشىك چا نەسە وار، محزون وكۆل باش،
 تۈكۈر بيريرىز كۈزىك، پىوستە قان ياش.
 ياقا يىرتىق كۈزۈ، ياشلۇغ پرىشان،
 اۆلموش ايشىك مرتب آه و افغان.
 نەسەر دردىك بىلش مىشەيك تورپاققا؟
 سما دا قاوزانمىش، آھىك سماقا.
 ائشيتىدى بو سۇزۇ روباه خستە،
 ھاداققا توردو او، زار-ى شكستە.
 وۇردو جلادي غم، بويونىئە دۇرتمە،
 تۈكدۈ كۈز ياشلارىك، چالدو ھۆكۈرتمە.
 سلام ائتدى بويوردو رسم تسليم،
 اليك قودو تۈشپە او ائتدى تعظيم.
 بيان شادي حالىك، جان ھۈنە ھۈنە.
 بوجىر ھايدى سۇزىك او كۈنە كۈنە:
 « رحم ائتي آغا جان، كۈزۈمىك ياشپە
 مني سن يىتگري، كاللاروم باشپە.
 يادوما تۈشمۈش ار، اهل و عيالوم،
 اولار طغيان ائتميش درد و ملالوم .
 دەدم آچار نەم آچ، كۆلغىم آچ،

sāçulmuş yüzündä, hay varā bî nur.
 buyurdu türkä näyär äy bälakāş?
 ki olmuş bî monağ halıñ moşāvvāş!
 başıñ 'ça nā' sā var, mähzün u külbāş,
 tökor birriz köziñ péyvästä qan yaş.
 yaqa yirtiq közü yaşluğ pärişanş,
 olmuş işiñ mürättāb āhu afgan.
 nāsār dārdiñ belāşmişāñ turpaq 'qa?
 sāmada qavzanmış, ahıñ sāma 'qa.
 ēşitdi bu sözü rubāh-i hāstā,
 hadaq 'qa turdu u zar-i şikāstā.
 vurdu cāllad-i qām boyunéy dürtmä,
 tökdü köz yaşlarıñ, çaldä hökürtmä.
 sālām ētdi buyurdu rāsm-é täslim,
 ālıñ qodu töşiyé , u ētdi tāzim.
 bāyan şadı halıñ, can hünä hünä,
 bucîr haydı söziñ, u könä könä.
 rāhm ēti āga can, közümiñ yaşıyé,
 māni sän yétgāri kallarum başiyé.
 yadıma tüşmüş 'ār, āhl-u ayalum,
 ular toğyān ētmış dārd u mālalum.
 dādām āç 'ār nānām āç külfātim āç,

۲۲. ساورولموش يۈزۈندە كۆكلركە نور

müsibätlär hoqıyê, olmuşam āmac.
 nänämîñ közlärîñ, yolqa tikmişām,
 balalarum āç-u suvsuz hākmişām.
 bu ġāmlār´dā āğa bēlim büküldü,
 yēmiştim hār´nā, burnumda töküldü.
 mән özümdä savay ön külfätim var,
 işim çätinār mavlaq mähñätim var.
 bîsi nänām ubîsi dāq dādām´ār,
 bîsi dāq käniziñ hoşqādām´ār.
 üç oğlum bî bacum, bî balduzum var,
 äkki balla saruğ tēlliğ ġîzim var.
 hārāc olğa mәнä, sändä bilim mән.
 mәнä lutf ēti, ällärîñ öpām mән.
 inayät kölgäsîñ hatı boşuma,
 vāya canum alı, salı boşuma.
 bu āl bu hātākiñ, hāçı müşkilim,
 ya türk kāsî damänîñ, ya ki ālim.
 haydı: u şāhs yatma, türkä hadaq´qa,
 täqälla ēti dürmäip bu tağ´qa.
 kördiñ õ´da böri, sän ēti täzim,
 āliñ´dā hārñä kälđi ēti täkrım.
 una räfiq olu tüşäk hara´qa,
 bu tézlik´lä ērāñ sän dāq muradqa.

مصیبتلر ھوقیئە اولموشام آماج.
 نەمىڭ كۆزلرىڭ يولقا تىكمىشىم ،
 بالالاروم آچ و سووسوز ھكىمىشىم .
 بو غەملردە آغا بىلىم بۆكۈلدۆ،
 يىمىشىدىم ھرنە بورنومدا تۆكۈلدۆ.
 مەن اۆزۈمدە ساۋاي اۆن كۈلفەتىم وار،
 ايشىم چەتینار ماۋلاق مەھنەتىم وار.
 بىسى نەمە او بىسى دىق دەدم ار،
 بىسى دىق كىنىزىڭ، خوش قەدەم ار،
 اۆچ اۋغۇلوم بىى باجوم، بىى بالدوزوم وار،
 اككى باللا ساروغ تىللىغ قىزىم وار.
 ھەرچ اۇلغا مەنە، سەندە بىلىم مەن،
 مەنە لۇتف ئەتى، اللەرىڭ اۋپەم مەن .
 عىنايت كۆلگەسىڭ ھاتى بۆشۈمە،
 ويا جانوم آلې سالى بۆشۈمە.
 بو ال بو ھەتكىڭ، ھاجى مەشكىلىم،
 يا تۈرك كەسى دامنىڭ يا كى الیم.
 ھايدى: او شەخس ياتما، تۈركە ھاداققا،
 تەقلا ئەتى دۆرمەپ، بو تاغقا.
 كۆردىڭ اۋدا بىرى، سەن ئەتدى تەظىم،
 الیڭدە ھرنە كەلدى ئەتدى تەكریم.
 اونا رەفیق اولو، تۆشەك ھاراقا ،
 بو تەزلىك لە ئەرەڭ سەن دىق مرادقا.

او دم تۆلكۆ او:دوسوندا اوداندې،
 تيشي چە كۆردۆكىڭ، تۇغرو سانادې،
 او ساعات چا توردو ديم ديك هاداققا،
 يۆز توتموش يۇللاندى، دۆرمندى تاققا.
 يۆرۆدۆ بى ھاز، ھاردو اولدو خستە.
 ال- ھاداق دا تۆشتۆ، زار و شكستە.
 سۆرۆن نرتى گبەلميش، واررارتې.
 نالاسې قاوانموش، اوجالاننارتې.
 اوپ اوجا تاغلارقا، دۆرمينرارتې،
 ھاداق بند اومازاق، سيدرينرارتې.
 تيز اۆستۆ توررارتې، ھسك لئارتې،
 ال- ھاداق چاللارتې، تيرسك لئارتې.
 لباس عشرتىڭ، ھيدى، ھارقاسېندا،
 الي ھم تيزلري، ھۆندۆ قاسېندا.
 ھاچار آرتې تۇرت طرفكە قوللاچىڭ،
 چكر آرتى يوققار او واخت تورماچىڭ.
 تاغىڭ تورپاقلارىڭ، ائنه سۆررارتې،
 جئيران وارا آھ چكميش بغيررارتې،
 بو حالت چە يۇل وارپ يۆررارتې،
 مقصدىئە ائرمەكە، ھنى اولير آرتى.

۴۱. تۆلكۆ، بۇرىڭ كۆر مەسى / Tülkü Bōrîñ Kōrmäsi

كركيندى تۆلكۆ ھۆندۆ تاغىڭ بۇشىئە
 kārkindi tülkü hündü tağîñ boş'ıyê,

közü bidä sataşdı öz yoldaş'ıyê.
 kördü taş üstü'ça bî böri turmuş,
 u yätim kâl varâ boynuy burmuş.
 çäktik'î nâla,tağlar säslänoru,
 taqatı varmuş âl'dä cânı höloru.
 nâ bî räfiq nâ bî lāla,quq yormuş,
 tük'dä hünmüş balıĝ it vāra turmuş.
 közü yaşlıĝ âli qoynu'ça qalmış,
 açında rāngi roĝu,sarıĝalmış.
 äzbäs ki ärimiş, açluq älin'dä,
 bēlänmiş turpaq'qa u itginin'dä.
 unu kördü qavaldı,oldu täslim,
 yıraqda bî boş äydi, ētdi tāzim.
 cilvā ētti maqul ,mähbub közüçä,
 yiqildi turpaq üstiyê yēti yērçä.
 kälđi avval hüzürüça tayandı,
 o çağ kälđi unıĝ boş'ıyê tolĝandı.
 bu väzi kördü u gorg-i mölām,
 haydı:ählän vā sählän häyr-i māqdām
 kéfiĝ havul damaqıĝ kök näcüräĝ?
 oĝul nérđ kăliyoĝ nâ sän bucüräĝ?
 u dām tülkü tüştü bî éyzä halqa,
 tutar tutmaz til haçtı bu maqalqa.
 sälam olta sänä éy qiblā gahum,

كۆزۈ بىدە ساتاشدى اۆز يۇلداشيئە.
 كۆردۈ تاش اۆستچە، بى بۇري تورموش
 او يتيم كال وارا ، بويونوي بورموش.
 چكديكي نالا، تاغلار سسلەنۈرو،
 طاقتي وارموش الدە،جانې ھۆنۈرو.
 نە بى رفيق نە بى لالا، قوق يورموش،
 تۆكدە ھۆنمۈش بالېغايۋارا تورموش
 كۆزۈ ياشلوغ الي قوينوچا قالمېش،
 آچېندا رنگي روخو ساروغالمېش.
 ازبس كي اريميش، آچلوق اليندە،
 بئلنميش تورپاق قا ايت گينيندە .
 اونو كۆردۈ قاوالدي، اۆلدۈ تسليم ،
 يېراقدا بى بۇش ايدي، ائتدي تعظيم.
 جلوه ائتدي ماقول، محبوب كۆزۈچە
 ييقيلدي تورپاق اۆستينە يئتي يئرچە.
 كلدي آووال حضورچا تاياندي ،
 اوچاغ كلدي اونېڭ، بۇشيئە تولقاندې
 بو وضعى كۆردۈ او گرگ مۆلەم،
 هايدې:اهلا و سهلا،خير مَقدم.
 كئفيڭ هاوۇل داماقېڭ كۆك نەجۈرأېڭ
 اوغول نئرد كلي يۈيڭ نەسن بوجۈرأېڭ
 او دم تۆلكۆ تۆشتۆ بى ائيزە حالقا،
 توتار توتماز تيل ھاچدې بو مقالقا.
 سلام اۆلتا سنە اي قبلە گاھوم،

äziz dostum havul poşt u pānāhum. عزیز دوستوم هاوۇل پىشت و پناھوم.
 māni bî hoq varā qomuş kamanqa, منى بى ھوق وارا، قوموش كمانقا،
 yükmüş taşgar, hatmış taqqa bābanqa يۆكمۈش تاشقار، هاتموش تاققا بئانقا
 qāribām boĝdu māni dārd-i hicran, غريپم بوغدو منى درد-ي هيجران،
 māni öz astanañ'ça bili méyman . منى اۆز آستانايڭ چا بىلي مېھمان.
 mosibāt hotu'ça äzbäs ki köndüm, مصيبت ھوتوچا از بس كي كۆندۈم،
 sāniñ kölgäyā kâldim süründüm. سنىڭ كۆلگەيە كەلدىم سۆرۈندۈم.
 ħidmātiñçā kārāk mudam qalıgam, خدمتىڭ چە كرەك، مدام قالېغام،
 qoluma riştā-yi ta'āt hatıgam. قولوما رىشتە-ي طاعت ھاتېغام .
 bitāv alāmdā häkmān āl üzügām, بيتو عالم دە، حكمن ال اۆزۈگم،
 dalında kölgä varā män kâzigām. دالېندا گۆلگە وارا من كزىگم.
 kārāk köz tutmaĝam häç masavaqa, كرەك كۆز توتماغام ھىچ ماسواقا،
 kâzigām hartınça, män misl é baqa. كزىگم ھارتېڭ چا، من مىل ي باقا .
 éşitdi bu sözü gorg é mükäddār, انشىتدى بو سۆزۈ گرگ ي مكدەر،
 turdu äyläşdi haydı éy bāradār: توردو آيلشىدى ھايدى اي برادر:
 hitik öptüm u gul yüziñdä bî män, ھىتيك اۆپتۈم اوگل يۈزىڭ دە بى من،
 bu könäk qālbimä, bî suv säptim män بو كۆنەك قەلبىمە بى سوو سېدىم من.
 hāzaran āfärin ähsänt u ähsänt ! هزاران آفرین احسنت و احسنت!
 sänä min āfärin, nēmal fāta änt. سەنە مېن آفرین، نەم الفتي انت.
 oĝul ĝām yēmä, yék ētmä täşviş, اوغول غەم يئمە، يىك ائتمە تشويش،
 moşärräf buyurdnı, olma sän dil riş. مشرف بوپوردىڭ اۆلما سەن دل رىش.
 quşum qondu sänä, avval körätir, قوشوم قوندو سەنە آۋۋال كۆرە تير،
 māni öz mährämiñ dostiñ bilätir. منى اۆز مەھرەمىڭ دوستىڭ بىلە تير.
 dāriq ētmām sänä var, här nä varum, درىغ ائتمە سەنە وار، ھەرنە واروم،

äzizim sän qonağum nazluğ yarum.
 közüm yağîñ vërigäm män méyanqa.
 nã'sä olum sändi varä qonaq'qa.
 ägär ällî méyman yékgä incimäm,
 yolqa hatam män ollarda räncimäm.
 méyman yékgä ruzu kälir, dalında,
 nã ruzu hoşluq, haydınluq dalında.
 häv sahabıñ gunahlarîñ vardıq'da,
 yëtir u vaht Huda hafız haydıq'da.
 havul olur méyman älbät müsafir,
 buyurmuş mustafa lovkanä kafir.
 vâläkin şärmändäsäm, éy niku zad,
 canum hüntä älim boş yoqumar zad
 älim boşar kälmişäñ mänzilimä,
 hölümüm hişorum tüşmâz älimä.
 näsä hävi zähmät çäki yék vaqı,
 taqqıraq olmuş yéri lä turpaqı.
 mänä taqı tirçälmäk héyli säht-är,
 ä'rinim ä'rin üstüçä cäht bänd-är.
 Hudavända bihäqq-é ä'l'i ismät,
 méymanda héçkimi étmä hıcalät.
 nã havullar izzät étmäk qonaq'qa,
 qîğirigäñ qonaqı qıganaq'qa.
 haçığañ hıdmät-i qavruq lavaşı,

عزیزیم سن قوناقوم نازلوغ یاروم.
 کۆزۆم یاغیڭ وئریگم من مهمان قا ،
 نشئه اولوم سندی وارا قوناق قا .
 اگر الی مهمان ینگه اینجیم،
 یولقا هاتام من اوللاردا رنجیم.
 مهمان ینگه، روزو کلیر دالبندا،
 نه روزو خوشلوق، هایدینلوق دالبندا.
 هو صاحبیک گناهلاریڭ واردوق دا،
 یئتیر او واخت خدا حافظ هایدوق دا.
 هاوول اولور مهمان، البت مسافر،
 بو یورموش مصطفی لوکان کافر.
 ولاکن شرمندهسم، ای نیکو زاد!
 جانوم هؤنته الیم بوش یوقومار زاد.
 الیم بوشار کلمیشه یڭ منزیلیمه،
 هؤلۆمۆم هیشوروم توشمز الیمه.
 نهسه هوی زحمت چکی یئک واقی ،
 تاققېراق اؤموش یئری له تورپاقی.
 منه تاقی تیرچه لمک خیلی سختار،
 ارینیم ارین اؤستۆجه جخت بند ار.
 خداوندا بحق آل ی عصمت،
 مهماندا هئج کیمی، ائتمه خجالت.
 نه هاووللار عزت ائتمک قوناق قا،
 قیغیریگه یڭ قوناقی، قبقاناق قا.
 هاچېغایڭ خدمت-ی، قاوروق لاواشی

toldarıǵaǵı çanaq'qa pätlä äşı.

تولداری غایق چاناق قا پتله آشی.

۴۲. تۆلكۆ له بۆري دانېشاقى / Tülkülä Böri Danışağı

haydı tülkü una éy fähr é ährar,

هايدى: تۆلكۆ اونا، اي فخر احرار،

icazā vār mănä bî haz sözü'm var.

اجازا ور منه بى ھاز سۆزۆم وار.

bular ärzim nä o' muşar pərişan?

بولار عرضيم نه اؤموشايق پريشان؟

pêşäyn olmuş monaǵı ähu afqan?

پئشەيىق اؤلموش موناغى آه و افغان؟

mürättäb közlärin'dä yaş tökörin,

مرتب كۆزلىرىندە ياش تۆكۈرىق،

cätinlik' lä nabar künlär çäkörin.

چتىن ليك له نابار، كۆن لر چكۈرىق.

böri haydı: oğul qoy măn cavabîn,

بۆري هايدى: اوغول قوی من جاوابىق،

bîbäbî haydum cavab-i basavabîn.

بىبەبى هايدوم جواب ى باصوابىق.

cavanluqumça măn bî şer varärtum,

جاوانلوقوم چا من بى شر وارارتوم ،

här käs u nakäs kä küc hayırtartum.

ھركس وناكس كه، كۆچ هاييرتارتوم .

artuq boş vurdu mändä zülmu bidad,

آرتوق بۆش وۇردو منندە ظلم و بيداد،

älimdä köklärkä qavzandı faryad.

اليمدە كۆكلىركە قاوزاندى فرياد.

mavlaq oğlaq-çäpiş taşqarça yēdim,

ماولاق اوغلاق-چپيش تاشقارچا يىدىم،

älim hatdum yilqilär canîn hîdim.

اليم هاتدوم يىلقىلىر جانىق هيدىم .

musälmanları hatdum istirab'qa,

مسلمانلار ي هاتدوم اضطراب قا،

täpildim tävläkä ya möstär'abqa.

تپيلدىم توله كه يا مستراب قا .

qonçular boşlarıyé kētdim oyonlar,

قونچولار بۆشلارىئە، كتىدىم اويونلار،

hadurdum burrada, kök kök qoyunlar

ھادوردوم بوررادا، كۆك كۆك قۇيونلار

kälir yadıma bî kün bî cavanîn,

كلير يادوما، بى كۆن بى جاوانىق،

ana bu dara'ça kāsdim amanîn.

آنا بو دارا چا كسدىم امانىق .

qāşāng oğul hätti hünmätik'arti,

قشنگ اوغول، خطي ھۆنمەدىكەرتي،

cavanluqin kamıyé, ermätik'arti.

جاوانلوقىق كامىئە، اثرمەدىكەرتي .

rāhm ētmādim una,qārunıñ söktüm,
 çirptim yérkâ qirmizi qanıñ töktüm.
 yéyip toq oldum hündüm bu damqa,
 kälip tağ üstüçä tüşdüm bu damqa.
 kêçä kâçdi tēzdä oldu çaldı kün,
 nāsä kördüm bu bébanı tutmuş ün.
 u lāhzä yüz nāfār kördüm zānu mārđ
 tolgānur bébanı, köynläri por dārđ.
 hāmin ki buldular u nov cavānı,
 oldu bu daraça mähşār ayānı.
 oğul vay nalası tuttu cahānı,
 hatdı dārđkâ zāmin u āsımānı.
 o çağlan kälđi oğulıñ nānāsı,
 örtüsü qara-yu ālıçä ħināsı.
 cama´āt sél varā érđilār laş´qa,
 saçlarıñ yuldular,käldilār dād´qa.
 qārışdı sās sāsķä qopdu qiyāmāt,
 qiyāmāt´dā körsändi bî alāmāt.
 kārāk bu zulmlar oluğa mokafat,
 u:lar hatmış mānim dārđimā āfat.
 kâçār hār cura dunya´ça āzabum,
 körāñ nācür olur yom é hāsabum.
 āzizim yorma´ça hēc fayda olmaz,

رحم ائتمەدیم اونا، قارونىڭ سۆكتۆم
 چىرىپدیم يىركە قىرمىزى قانىڭ تۆكدۆم
 يىيىپ توق اولدوم، ھۆندۆم بو دامقا،
 كلىپ تاغ اۆستۆچە تۆشتۆم بو دامقا.
 كىچە كچدى تىزدە اولدو چالدى كۆن
 نەسە كۆردۆم بو بىبانى توتموش اۆن^{۲۴}
 او لحظه يۆز نفر كۆردۆم زن و مرد،
 تولقانور بىبانى كۆينلري پر درد.
 ھىمىن كى بولدولار او نوجاوانى،
 اولدو بو داراچا محشر عىانى .
 اوغول واي نالاسى، توتدو جھانى،
 ھاندې دردكە زمين و آسمانى.
 اوچاغلان كلدى اوغولىڭ نەسى،
 اۆرتۆسو قارا-يو اليچە خىنەسى.
 جماعت سئل وارا ائردىلر لاشقا،
 ساچلارىڭ يولدولار، كلدىلر دادقا.
 قارىشدو سس سسكە قوپتو قىامت،
 قىامتدە كۆرسندى بى علامت.
 كرەك بو ظلملار، اولوغا مكافات،
 اولار ھاتمېش منىم دردىمە آفات.
 كچر ھرجورا دونياچا عذابوم،
 كۆرىڭ نەجۆر اولور يوم حسابوم.
 عزيزىم يورماچا ھىچ فايدا اولماز.

bu halat'ça yatmaq yararı olmaz. بو حالتچه ياتماق يارارې اۆلماز
 umudum var qādamıñ oluğa hēyr, اومودوم وار قدیمک اؤلوغا خیر،
 varāq biz ruzu dalında étdāk séyr. وارق بیز روزو دالېندا، ائتدک سیر.
 ālimdā sän tural qavziyé hadaq'qa, الیمده سن توتال قاوزیئه هاداققا،
 mǎ'ttāl ētmä oğlum yékä yovuq'qa. معطل ائتمه اوغلوم، یئکه یوووققا .
 ēşitkän bu sözü, tülkü oldu şād, ائشیتکن بو سۆزۆ، تۆلکۆ اۆلدو شاد،
 fikirdä dārd u qāmdā, oldu āzad. فیکیرده درد و غمده، اۆلدو آزاد.
 avval öptü u böriñ säqqälin'dä, آوال اۆپتۆ او بۆریک سققلینده،
 o çağ turdu yapuşdu ällärin'dä. اوچاغ توردو یاپوشتو اللرینده.
 haydı: qom ya räfiqi ya ānisî, هایدی: قوم یا رفیقی یا انیسی ،
 mälazi mälcä'i uvni räisî. ملازی ملجائی عونی رئیسى .
 haydı:türkä mänim havul räfiqim هایدی تۆرکه منیم هاوول رفیقیم،
 sänāñ hām mälcä u mäva häbibim. سنهیک هم ملجائی ومأوا حبیبیم.
 u dām béri şädi türk'gä yiqildi, او دم بئری شهدي^{۲۵} تۆرکگه، ییقیلدی،
 tökdü köz-yaş yüräkdä nala qildi. تۆکدۆ کۆز یاش، یۆرکده ناله قیلدی.
 haydı:canumu aldı natavanluq, هایدی:جانومو آلدی ناتاوانلوق،
 bādānça taqatum yoq éy cavanluq. بدن چه طاقتیم یوق ای جاوانلوق.
 cavanluq vardı äldä dād-o bîdād, جاوانلوق واردی الده داد و بیداد،
 taqı olmaz yüräk'dä hatırım şād. تاقی اۆلماز یۆرکده خاطریم شاد.

۴۳. تۆلکۆ له بئری قودروق کۆرمه سی

Tülkülä Béri Qudrq Körmäsi

täqälla ētdi böri,säht çalışdı, تقلال ائتدی بۆری سخت چالېشدی،
 çätinlik lä turup yolqa qarışdı. چتینلیک له توروپ، یولقا قارېشدی .

bî haz yol vardılar bîdä hıraqda, بى ھاز يول واردېلار، بىدە ھىراقدا،
 körsändi bî tikä qudruq uzaqda. كۆرسىندى بى تىكە قودروق اوزاقدا.
 qudruq kördü,tîziyë kâldi quvat, قودورقو كۆردۆ،تىزيئە كىلدى قىوات،
 tülküä haydı:oğlum turma bu vaht. تۆلكۆكە ھايدې اۇغلىوم تورما بو واخت
 ısuqlandı közü,canum tırğaldı, ایشوق لاندې كۆزۆم، جانوم تىرگەلدى،
 téz ol! turma varāq qālbim tırçaldı. تىز اول تورما واراق قىلبىم تىرچەلدى.
 közlädi qudruq,täzdi kētirdi, كۆزلدى قودورقو،تەزدى كىتىردى،
 özîñ däq tülkü´dä ilgär yétgärdi. اۆزىڭ دىق تۆلكۆدە ایلگەر يىتگەردى.

۴۴. تۆلكۆ عايىدى/ Tülkü Āyıdı

tülkü ērdi amma bî haz hikmätlä, تۆلكۆ ائردى آمما بى ھاز ھىكىمتلە،
 quduruq`qa vaqtı,havul diqqätlä. قودوروققا ۋاقتى،ھاۋۇل دىقت لە.
 bîdä kördü āvçu od tällä qurmuş, بىدە كۆردۆ آۋچى، اۆد تىلە قورموش،
 quduruq bänd olmuş dam üstçä turmuş. قودوروق بند اۋموش دام اۋستچە تورموش.
 unu kördük`dä tülkü bîdä turdu, اونو كۆردۆك دە تۆلكۆ بىدە توردو ،
 guya yatmış bāhtı, û:dandı yordu. گویا ياتمىش بختى او:داندى يوردو.
 buyurdu tülkü`kâ, u gorg-é bādhu, بويوردو تۆلكۆكە، او گرگ بدخو،
 ki:" bésmillah éy dildar-é hoşhu. كى:»بسم الله اى دلدار خوشخو.
 oğul turma dağār,turmaq zamanı, اۋغول تورما داغار، تورماق زامانى،
 yēyip şukr ēti héyi la`makānı. يىيپ شوكر ائتى ھى لامكانى .
 mǎ`tāl ētmä yékä, tişlëy éy nazum, مەطل ائتمە يىكە،تىشلى اى نازوم،
 kördiñ sän yēgülük,hayma nā lazum. كۆردىڭ سەن يىگۈلۆك،ھايمانە نە لازوم.
 mǎ`tāl ētmä älkä forsät kälmiş`är, مەطل ائتمە الكە فرصت كىلىش ار ،
 yékä oğul mägär ağıñ bişmiş`är. يىكە اۋغول مگر آغزىڭ بىشىمىش ار.

bābām ālīh nātāy qoynuńça qalmuş? بېمە اليك نتهي قوينويك چا قالموش؟
 mägär sāniń til-aǵızıń buzlamuş? مگر سنيك تيل-آغيزيك بوزلاموش؟!
 Tülkü haydı: māni sän ēti mā'zür, تۆلكۆ هايدي مني سن ائتي معذور،
 mänä alān olmaz bu yēmāk māqdür. منه الآن اولماز بو يئمك مقدور.
 aħır kächmişä män bî nāzr şamuşdum آخرکچمیش چه من، بى نذر شامېشدوم
 ħudavānd kâ bî hay ruza haymuştum خداوندکه بى های روزا هایمېشدوم.
 mükälläfār varā mah-i sıyamı, مکلفلر وارا ماه صيامي،
 ruza tutağam iħlasla tamamı. روزا توتاقام اخلاصلا تامامي.
 ki Allah rāhm şeygä bu qāmlıǵ halqa, کي آلاه رحم شئگه بو غمليغ حالقا،
 ertirigä māni bāzm-é vāsālqa. ائرتيريگه مني بزم وصال قا.
 ālimä damān-i vāslıh alıgam, اليمه دامن ي وصيلك آلبغام،
 yékägām da'im hüzürüńça qalıgam. يئکهگم دائم حضورېنچا قالېغام.
 şukr olta yétgärdim nāzrim yériyé, شوکر اولتا يئتگرديم نذريم يئريئه،
 moqädäs qiblämiń ērdim mätläbiyé مقدس قبله ميک ائرديم مطلبينه .
 bu bî hāy ruzada, bî kün tā qalmış, بو بى های روزادا بى کۆن ته قالمېش،
 zāhmātkä tüşmüşām tavānum varmış زحمت که توشموشم، تاوانوم وارمېش.
 buyuru māqul olu éy nik räftar, بويورو مشغول اولو، اي نيك رفتار،
 ki ta olta mänä dāq vaħt- i iftar. کي تا اولتا منه دق واخت-ى افطار.
 báyün tutqam, érär nāzrim kamalqa, بئيون توتقام اثره نذريم کمال قا،
 kārāk témi vaqıqam yéngi hayqa. کرهک تئمي واقېغام يئنگي های قا.
 ērmış köklär'kâ āhu faqanıń, ائرميش کۆکلرکه آه و فغانيك،
 buyuru yēmāki sän noş canıń. بويورو يئمکي سن، نوش جانيك.
 bu āhvalı eşitkän, böri ināndı, بو احوالي ائشيتکن، بۆري اينندي،

yüräkdä bâvar ėtdi togru bildi.
 gatum basmuş bidä u tüştü bändkä,
 hayır sän tüştü bî céýran kāmāndkā
 tüştü bändkä purtdu qudruq qıraqqa
 yazıq bōrır hatdı u, āhu-zarqa.
 u dām tülkü vaqtı,suyı sāmavat,
 ālır çaktı yüziyē haydı:sälāvat.
 bu ovzaır kördü u gorg é mükāddār,
 haydı:hay'ça nā'sā var éy bāradār?
 haydı tülkü:vaqtum kördüm hālalı,
 yémāk vacub oldu,iftar hālalı.
 haydı körsāndi hay,āyır qaçān-ar?
 āyır qālbrı tügünlārır haçan-ar.
 hayı: tülkü ki éy yār-é māsahib,
 olur āyır kāldik'i tāllā sāhib.
 u dāmça qudruqu tülkü kötirdi,
 purtdu vardı kāl-kūlfātiyē yétgārdi.

۴۵. کتابیك سۆیو (آخیری)/Kitabrı Soyu/Āhırı

bihāmdillāh kitab'ı sālābiyyā,
 tamam oldu ācāb şirin qāziyyā.
 avamonnas'qa yazdum bu kitabı,
 movāccā olgūlır ėtdim hatabı.
 hānāk'lā mām sōzüm ėtdim zārafāt,

يۆركدە باوار ائتدي، تۇغرو بيلدي .
 گاتوم باسموش بیدە، او تۆستۆ بىندكە،
 ھايىك سىن تۆشتۆ بى جىران كىمىدكە.
 تۆشتۆ بىندكە، پورتدو قودروق قېراققا،
 يازېق بۇرىك ھاتدى او، آھ-و زارقا.
 او دم تۆلكۆ واقتى سوي سماوات،
 اليك چكىدي يۆزيئە ھايدى:صلوات.
 بو اوضاعيك كۆردۆ او گرگ مكدر،
 ھايدى: ھاى چا، نەسە وار اي برادر؟
 ھايدى تۆلكۆ: واقتوم كۆردۆم ھالالى،
 يىمك واجب اولدو افطار ھالالى.
 ھايدى كۆرسىدى ھاى، عايد قاچان آر؟
 عايد قلىبك تۆگۆن لىرىك ھاچان آر.
 ھايدى: تۆلكۆ كي، اي يار مصاحب،
 اولور عايد كلىكى تللە صاحب!
 اۆدم چە قودروقو تۆلكۆ كۆتىردى،
 پورتدو واردى كال كۆلفتيئە يىتگردي.

بىھمداللە كىتاب ى ئىلىبىيە،
 تمام اولدو عىب شىرىن قىيە.
 عوام الناس قا يازدوم بو كىتابى،
 موجّه اولغولىك ائتدىم خطابى.
 ھىك لە مىن سۆزۆم، ائتدىم ظرافت،

unıñ dävriçä däq yazdum näsihät.	اونىڭ دورىچە دق يازدوم نصيحت.
ō'rdaki ħalq'qa häqq, hāçuğ kăliyor,	اورداكي خالق قا حق، ھاقۇغ كلىيور،
hänäk-mäzzaq sözlär, tatluğ kăliyor.	ھنەك - مزاق سۆزلر، تاتلۇغ كلىيور.
qarışturdum äkkisîñ kăldi hal'qa,	قارىشتوردوم اككىسىڭ كىلدى حالقا
yētişdi müntäh-yi ētidal'qa.	يىتىشىدى منتهاي اعتدال قا.
bu ħidmätä sörä găr mărđ-é bādĥāh.	بو خدمتدە سۆرە گر مرد بدخواه،
tă'nä-tă'rîz ētgä älhokm-o Ällāh.	طعن - تعريض ائىگە الحكم الله.
ħabar aldı bîsi ātumu bilfärz,	خابار آلدې بىسى آتومو بالفرض،
özüm öz ātumu qoy măn ētdim ärz.	اۆزۆم اۆز آتومو قوي من ائتديم عرض
funun-i mārîfāt'dä ħalî'ssäm măn,	فنون معرفتدە خالى سسم من ،
muhämmäd baqır-i ħălĥalî'ssäm măn.	محمد باقر - ى خلخالى سسم من.

ایلیشک‌لر / İLİŞÄKLÄR

۱. در باب گردش اوضاع روزگار

äcäb héyrät'liğär çärhiñ qarar-rı,	عجب حیرتلیغ‌ار، چرخیک‌ قرار ری،
bîsi ğustaluğ-ar, bîsi ğämdä ārı.	بئسی غوصتالیغ‌ار، بئسی غمده عاری
bîsiyé vërmiş, ħäyli naz-o né'mät,	بی‌سیئه وئرمیش خئیلی ناز و نعمت،
bîsi açluq'da çäkär, yüz min näğmät.	بئسی آچلوق‌دا چکر yüz min näğmät .
bîsiniñ toldarmuş, palavîñ yağ'da,	بئسی نیڭ تۆلدارمیش پالاوینگ یاغ‌دا،
bîsi toq o'maduq, héç nan-i cov'da.	بئسی توق اؤمادق، هئچ نان ی جو‌دا.
bîsiniñ aşmuş, malı başın'da,	بئسی نیڭ آشموش، مالی باشین‌دا،
bîsi pül körmädik avval yaşın'da.	بئسی پول کؤرمه‌دیک آووال یاشین‌دا.
bîsi boşıya qomuş tac-é şā-hî,	بئسی بۆشی یا قوموش تاج شاه‌ی،
bîsi boş haçuqar, yoqu kolā-hî.	بئسی بۆش هاچوق آر، یوقو کلاهی.
bîsi nükär bîsi däq ħān o'muş-ar,	بئسی نوکر بئسی دق خان اوموش‌ار،
bîsi kâniz bîsi sultān o'muş-ar.	بئسی کنیز بئسی سلطان اوموش‌ار.
bîsi bî lāşğäri yalguzu qat'léyr,	بئسی بی‌لشگری یالقوزو قاتلئر،
bîsiyé piñ haymazaq yüräki çat'léyr.	بی‌سیئه پیخ هایمازاق یوره‌کی چاتلئر.
bîsi mudam çalar, çäng-o nağara,	بئسی مودام چالار چنگ و نقارا،
bîsi ğämdä tolmuş misl-ē guvala.	بئسی غمده تولموش مثل گووالا.
bîsiniñ āğzı külmäkdä yıǵılmaz,	بئسی نیڭ آغزی کۆلمک‌ده ییغیلماز،
bîsi dārd-o rāncdä, qātı hāçulmaz.	بئسی درد و رنج‌ده، قاتی هاچیلماز.

bîsi ätläs tûnu kädmiş damaqluğ,	بىسى اتلاس تونو كدميش داماقلوغ،
bîsiniñ tûnu yirtiq yamaqluğ.	بىسىنىڭ كىيىكى، يىرتىق ياماقلوغ.
bîsiniñ mänzili, ġäsr-i mücälläl,	بىسىنىڭ منزىلى، قىصر-يى مجلل،
bîsi qālmuş bî häsirkä mü'ättäl.	بىسى قالموش، بى حىيركە معطل.
bîsi bî häbbä qändkä tamarzu,	بىسى بى حې قەندكە تامارزو،
bisi'çä qalmaqıq héç bî ārizu.	بىسى چە قالماقۇق ھىچ بى آرزو.
bîsiniñ közläri, qara qālam qāş,	بىسىنىڭ كۆزلىرى قارا قەلەم قاش،
yazmış guya qālāmka dāst-i nāqqāş.	يازىمىش گۇيا قەلەمكە دىست نەققاش.
bîsi cananısîñ,almış qocā'siyé,	بىسى جانانىسىڭ، آلموش قوجاسىيە
bîsi dāq hotlanmış fāraq haçı'siyé.	بىسى دىق ھوتلانمىش فەراق ھەچىسىيە
bîsi anağ kök-är sanqay cim pî-ri,	بىسى آناغ كۆك-ار سانقاي جىم پىرى،
bîsi bî sümük-är gavār tirri-ri.	بىسى بى سۆمۈك-ار، گەۋار تىررىرى
bîsi ālāmi, ētmāk'çä tählîl,	بىسى عالمى، ئەتمەك چە تەھلىل،
vucudîñ ētäyor, här yērçä täkmîl.	ۋىجۇدىڭ ئەتەيۇر، ھەر يەرچە تەكمىل.
bîsiniñ pēşäsi bohtān-o tōhmät,	بىسىنىڭ پەشەسى، بەھتان ۋەتەمەت،
sözü boşda boşqa pukar-o ġéybät.	سۆزۈ بوشدا بوشقا پۇكار ۋە غەيەت.
bîsi zülmü bilir, kufr'la bārabār,	بىسى زۇلمۇ بىلىر، كۇفر لا بارابەر،
bîsiniñ zülm o'muş,îşi sārasār.	بىسىنىڭ زۇلم اۋموش، ايشى سراسەر.
bisiniñ sözü māt ätmış āqılı ,	بىسىنىڭ سۆزۈ، مات ئەتمەش ەاقلى،
bîsi yazmış ħalqqa, tülkü matalı.	بىسى يازموش خەلققا، تۆلكۆ ماتالى.

۲. در بيان اينكه شخص عاقل بايد دركارهاى خدا تعرض ننمايد

dunya îşiyé vaqup çäkmä so'ālqa,	دۇنيا ايشيە ۋاقۇپ چەكمە سۋالقا
ētmä sän itirāz hünmä cid'ālqa.	ئەتمە سەن ايتراز ھۈنمە جىدالقا

ki hikmät'lä Ällah tüzümüç nizamı,
 bu mätläbçä havul yazmış nizamı.
 cähän cün çäşm-o zolf-o ħal-o äbrüst,
 ké här çizî bécāy-é ħîş niküst.
 fâqirîñ fâqri,darāy caho mālı,
 sâlah-é kull-é âlāmār bu hālı.
 tüşäkkä dovlät, çilas-o päst äliyé
 qilic sanqayki tüşmüş mäst äliyé.
 ägär monémiñ o' masartı zadı,
 tutarartı âlāmı şār-o fäsadı.
 ägär kökdä yağığa bî bälâyı,
 ėtmä şıkvä bē zāt-é kibriyayı.
 munu ki aŋgladıñ ėy märe-d-é āgah,
 vārı îşlärçä hayı: âlhokmu lillah.
 ägär naĥoş olıñ qädırîñ bili,
 balam säbr ėti haçma dāed-é dili.
 mārāz äyni sâlah-rı bu sürätçä,
 tüşünmorıñ bî parda var bābākçä.
 dādä ovladıñ bî ĥodıyē vurmaz,
 nahālîñ bağıbān ,bihuda qırmaz.
 sänä, Allāh babada méhrābān-ar,
 tüşmüşäyn ėyzä fikirkä gumam-ar.
 kāl badanıñ yaqığa hot härarät,
 baba bāl vērmägä bulmaz âlāmat.

کي حکمت له الله توزموش نظامي
 بو مطلبچه هاوول يازموش نظامي
 جهان چون چشم و زلف و خال و ابروست
 که هر چيزي بجاي خويش نيكوست
 فقيريک فقري، داراي جاه و مالي
 صلاح کل عالم ار بو حالي
 تۆشک که دولت چيلاس و پست اليئه،
 قيلج سانقاي کي دوشموش مست اليئه
 اگر منعميک اوماسارتي زادي
 توتار آرتي عالمي شر و فسادي.
 اگر کؤک ده ياغي غا بي بلایي
 ائتمه شکوه به ذات کبريایي
 مونو کي انگلاديک اي مرد آگاه
 واري ايشلرچه هايي حکم لله
 اگر ناخوش اولويک قدریک بيلي
 بالام صبر ائتدي هاچما دردي دلي
 مرض عين صلاح رو بو صورتچه،
 تۆشۆنموريک بي پarda وار بېکچه.
 دده، اولاديک بي خوديئه وورماز
 نهالتيک باغبان بيهوده قېرماز
 سنه، آلايه بابا دا مهربان آر،
 تۆشمۆشه يک ايزه فکرکه گمان آر.
 کال بدنيک ياقی غا هوت- حرارت،

haçuğ dava vërdiki u häqiqät,	بابا بال وئرمگه بولماز علامت.
tabib'kâ ėtmädik bî kimsä diqqät.	هاچوغ داوا وئرمچه او حقيقت
täbib ämr ėtigä içäyn davä'sîñ,	طبيب كه ائتمه ديك بى كيمسه دقت
unıñ häqqiçä däq ėtäyn duä'sîñ.	طبيب امر ائتگه ايچه يڭ داواسيڭ
Ĥudada yëkägä cimil mosibät,	اونيڭ حقيچه دق ائته يڭ دوعاسيڭ
älinçä ya tilinçä var şikâyät.	خدادا يئكگه جيميل مصيبت
bälada incimä éy kərbälayi,	اليڭ چه يا تيليڭچه وار شكاييت
buyurmuş älbälä'é lélvälayi.	بلادا اينجيمه اي كربلايي
ägär ba digäränäş bud mäyli	بويورموش البلا ء للو لائي،
çirä zärf-é märä béşkäst läyli.	اگر با ديگراناش بود ميلي.
ğäräz Ällah îşiçä kältmä iräd,	چرا ظرف مرا بشكست ليلي
ki îrädinı olur mǎ'naça îcäd.	غرض الله ايشيچه، كلمه ايراد.
	كي ايراديڭ اولور معناچا ايجاد.

۳. در بيان اينكه بايد در كارهاى الهى تسليم محض شد

اما در كارهاى مكلفين خلافى ديدى موجب انكار است.

ägär pîs îşlari inkâr ėtigä,	اگر پيس ايشلري، انكار ائتي گه
monasib'ar yëriyé ĥälâf ėtigä.	مناسب آر يئريئه خلاف ائتي گه.
ĥäyli âdam vār hünmüş bändälikdä	خيلي آدام وار هؤنمؤش بنده ليكده
boşiyé tökmüş külü şarmandälikdä.	بؤشيئه تؤكمؤش كؤلؤ شرمنده ليكده
hâq sözü haydıq'ı hâq'kâ yamân-ar,	حق سؤزو هايديقئ، حق كه يامان آر
boşîñ silkâr hayır bæssâr âmân-ar.	بؤشيڭ سيلكر هايپر بس ار آمان آر
käçmiş umru yoqar zikri-sipası	كچميش عومورو يوق آر ذكري سپاسي
naĥırda hadrunmuş äşgä supası.	ناخبردا هادرونموش، اشگه سوپاسي

bîsi zûlmubilir kofr'la bārābār,
 bisiniñ zûlm, o'muş şoğlu sārāsār.
 bîsiniñ ki çākār tāqibi zohr'qa,
 bisi ās täymädik halı daq mohr'qa.
 bîsi vērmiş zākatîñ hāq siyağı,
 bîsi qā'rūn vāra Allah qa yağı.
 bîsi mottāsıl māşğul-é tāhsîl,
 vucudîñ ētäyor péyvästä täkmîl.
 bîsiniñ péşasi, géybāt-o bohtān,
 mudam tilçä zikri, lägvä-yu häzyān.

بىسى زىلمى بىلىر كىفر لا برابر
 بىسىنىڭ، زىلم اوموش شىغلو سراسر
 بىسىنىڭ كى چىكر تىقىبى زىھىر قا،
 بىسى اس تەيمىدىك ھالى داق مېھىر قا.
 بىسى وئرمىش زىكاتىڭ ھىق سىياغى
 بىسى قارون وارا اللە قا ياغى
 بىسى مەتەل مەشغۇل تەھسىل
 وجودىڭ ئەتەيۇر پەيۋەستە تەكمىل
 بىسىنىڭ پەشەسى، گەيبەت و بىھتان
 مەدام تىلچە ذىكرى لغو ھەزىيان.

۴. در مذمت عالمان بى عمل

bāli ālīm kārāk āmıl oluğa,
 şāri'āt-i dîn'kā kamıl oluğa.
 ālīm çün étmägä āmāl bildikiyē,
 kāfār haydın una hār çan kördikiyē.
 ātîñ mulla qomuş süztürmä qaşîñ,
 āmāl körsāti sän oynatma başîñ.
 öziñ" la täkilü" hokmîñ hayorîñ,
 yätim dünya-malîñ bitäv yéyorîñ.
 āmāl duvarîñ sän yiqip puzmuşañ,
 kālîp boda ātîñ, āhūn qomuşañ.
 turmuşayn hadrusiyē îrad tutorîñ,
 āliyā tüşdükiñ bîdä utorîñ.

بىلى عالم كىركە، عامل اولوغا،
 شىرىعت-ى دىنىي كە كامىل اولوغا.
 عالم چۈن ئەتمەگە عمل بىلدىكىيە،
 كافر ھەيدىڭ اونا ھەرچان كۆردىكىيە .
 آتەڭ ملا قوموش سۆز تۈرمە قاشىڭ،
 عمل كۆرسەتتى سەن اويناتما باشىڭ.
 اۆزىڭ «لاتكلو» ھەكمىن ھەيورىڭ،
 يەتىم دۇنيا - مالىڭ بىتەيۇرىڭ.
 عمل دۇۋارىڭ سەن، يىقىپ پوزموشاڭ،
 كلىپ بۇدا آتەڭ، آخۇند قوموشاڭ .
 تۇرموشاڭ ھادروسىيە ايراد تۇتۇرىڭ.
 الەڭگە تۇشۇدۇكىڭ بىدە اوتۇرىڭ.

özüyü ālim-u āğıl bilorıñ,
 éyzäsîñ bilmâz-u cahıl körorıñ.
 mǎ'aş-u îşî küciñ işvädä-ri,
 bitäv ħord-u ħurakıñ ruşvada-rı.
 vurorıñ gah nalqa,häm tä mîĥ'gä,
 çäkornı yazıqlar bağırıñ sıĥ'gä.
 rava dağ-ar sänä ālim hayğalar,
 yéri var-ār sänä zalım hayğalar.
 ālim olur,päygämbär'kâ canışın,
 étär särmäşq öziyé,päygämbär îşın.
 ālim olur, nişan-i dästä-yi gul,
 gulab omuş dünyaça,māzhār-i gul.
 āmāl yoqırñ,dîn dävriçä,tolqanma,
 ātîñ qazı qoma ĥéyli qozlanma.
 āhl-i şäriätäyn,Allah-yu hatma,
 dîn-o îmanı-yu dünyaqa satma.
 āzizim hatma bîbîrcanıyé ĥalqı,
 yüzîñ tirnäqlämiş incitmä ĥalqı.
 pul kördükiyé yüzü qoylı yıqulma,
 ilgär-hağayn,közléy,téz soĥulma.
 ānağ u şöhrätin tutmuş cahanı,
 ātîñ tillär'çä péyda-yu nahanı.
 kaçmış andaza'da cahu-cälalın ,

اۆزۆيۆ عالم و عاقل بيلۇرىڭ،
 ايزه سىڭ بيلمز و جاھل كۇرۇرىڭ.
 معاش و ايشى كۆچىڭ عشوہ دە ري،
 بيتو خرد و خوراكيڭ روشوا دا ري .
 وۇرۇرىڭ گاه نال قا، ھەم تە ميخ غە
 چكۇرىڭ يازىق لار باغرىڭ سىخ غە.
 راوا داغ آر سەنە عالم ھايغالار،
 يىرى وار آر، سەنە ظالم ھايغالار.
 عالم اولور، پيغمبركە جانشىن،
 ائتەر سرمىشق اۆزىنە، پيغمبر ايشين .
 عالم اولور نشان ي دستە ي گل،
 گلاب او موش دونياچا مظهر گل
 عمل يۇقىڭ دىن دورىچە تولقانما
 آتېڭ قاضى قوما خىلى قوزلانما.
 اھل ي شريعتىڭ،الله يو ھاتما،
 دىن و ايمانى-يو، دونياقا ساتما.
 عزيزيم ھاتما بى بيرجانيئە خالقى ،
 يۆزۈڭ تىرنقلمىش اينجىتمە خالقى.
 پول كۆردۈكى يۈزۈ قويلى يىقولما،
 ايلگر- ھاغاڭ كۈزلى تىز سوخولما .
 آناغ او شھرتىڭ توتموش جھانى،
 آتېڭ تىل لرحە پيدا يو نھانى .
 كچمىش اندازادا جاھ وجلالېڭ،

hăddä âşmuş malıñ,yoq-ār mälalıñ.
 Cavan müctähidäyn ya şäyhul islam
 îmam-i cümâssäyn ya sädrul âlam.
 kul-i aläm boşız'qa ând içärlär,
 siziñ hokmız'la qanlarda kaçärlär.
 omuşayz ħalq iççä,ħibrä zäbärdäst,
 mavlaq âdam omuş nökarız därbäst.
 söziñ ilgär varur,häm häqq-u naqq,
 özüyâ omuşañ âgay-i mutläq.
 bu fikirçäm ki,ây märe-i hesabı,
 mähşär künü nâ'sär Allah cavabı?
 käräkir qorquğa âlim Ĥudä'da,
 olmağa u qafil ruz-i cäzada.
 käräkir ähl-i ilm,ähl-i işq oluğa,
 ävam-unnasqa u,särmäşq oluğa.
 âlim çün yépiğä, bî şübhäliğ mal,
 häramqa méyl étär, kal varä cühal.
 äyär Şih yépi'ğä mal-i häramı,
 bu şivä kafär étär kul ävamı.
 u âlim étigä, dünyaqa iqbal,
 gunası boynuma,unda holî dal.
 häqq yolıñ sän yova bulu sä'adät,
 höldikiyê hişêrlär sändä ibadät.

حدده آشموش ماليك،يوق آر ملاليك.
 جاوان مجتهديك يا شيخ الاسلام ،
 امام جمعه سەيڭ يا صدرالاعلام.
 كل عالم بوشيزقا آند ايچرلر،
 سيزيڭ حكميزلا قانلاردا كچرلر،
 اوموشايز خالق ايچچە خبرا زبردست.
 ماولاق آدام اوموش نؤكريز در بست
 سؤزيڭ ايلگر وارور هم حق و ناحق،
 اؤزؤيه اوموشايڭ ، آقاي مطلق .
 بو فيكييرچم كي اي مرد حسابي،
 محشر كونو نه سر الله جوابي؟
 كر كير قورقوغا عالم خدا دا،
 اوماغا او غافل روز-ي جزا دا.
 كر كير اهل-ي علم اهلي عشق اولوغا،
 عوام الناس قا او، سرمشق اولوغا .
 عالم چون يئپيغه بى شېهه ليغ مال،
 حرام قا ميل ائتهر، كال وارا جهال.
 اگر شيخ يئپيگه مال ي حرامي،
 بو شيوه كافر ائتهر كل عوامي .
 او عالم ائتيگه دونياقا اقبال،
 گناه سي بوينوما، اوندا هولي دال.
 حق يوليڭ سن يووا بولو ساعات،
 هؤلدېكي هيشئ لر سنده عبادت.

چالار بوشويا بو نحو و صرفي،
 خابار آلماز اسم فعل و حرفي.
 باواروم يوق او فقه و اصولويا،
 شيشمه آرتوق مفاتيح فصولويا.
 قاوالما دونياچا، هيسسي آشيگا،
 هؤلوم فكريچه اولو كۆل باشيگا.
 çalar boşuya bu nāhv-u sārḫī,
 ḫabar almaz ism-u fēl-u hārḫī.
 bavarum yoq u fiq-ü usuluya,
 şışmä ārtuq māfatîh fusuluya.
 qavalma dünya'ça,hissî āşîḡa,
 hölüm fikriçä olu kül başîḡa.

۵. در تعريف صفت آداب نصيحت

بلي سرمايه عزت ادب ار
 نشان عزت و رفعت ادب ار
 دم وۇرما خيلي سن اصل و نسبه
 نسبه ال چكي، هايي ادبده.
 نجيب ائتر ادب هر نانجيبي،
 ادب سلطان ائتر مرد ادبي.
 ادبه بنده ليك اثرميش كمالقا،
 ادب خوش آر خدای لايزال قا.
 گناه ائنگه يڭ خداقا بي ادبه يڭ،
 يقين مستوجب قهر غضبه يڭ.
 ادب له يئك اولو يار-ي انبيا
 خلاف ائتمه آلاهدا ائتي حيا .
 عرضيمي ائشيتي منده اينجيمه
 سنديچه كۆرمۇروم ادب رنجيمه.
 نماز اۆسچه هوقى-يورىڭ قرائت
 قيلورىڭ يا تجارت يا زراعت.
 bāli sarmayayı izzāt ādāb-ār,
 nişan-é izzāt-o rāfāt ādābār.
 dām vurma ḫayli sän āsl-o nāsābdä,
 nāsābdä āl çäki,hayî ādābdä.
 nācîb êtār ādāb har nanācîbi,
 ādāb sultan êtār mārḫ-é adîbi.
 ādābdä bāndālik ērmış kamālqa,
 ādāb ḫoşar ḫuday-i layāzālqa.
 ḡunā êtgāḡ Ḥudaqa bî ādābāḡ,
 yāḡîn mostovcib-é qāḫr-é ḡāzabāḡ
 ādāb lâ yēk olu yār-i ānbiyā,
 ḫālaf êtmä Allahda êti ḫāyā.
 ārzimi êşiti mändä incimä,
 sāndiçä körmorum ādāb rāncimä.
 namaz üstçä hoqîyornî qārā'āt
 qîlornî ya tācarāt ya zāra'āt.

tutorıñ häq huzuruça sän qamät,
 ėtorıñ ħıyal bağıça iqamät.
 özüyü zahirçä havul bāzorıñ,
 Allahy salmuş taşqarları kāzorıñ.
 hay'yorıñ îyakä nābōd nāsta'îni ,
 fāramuş ėtmä mābūd-é mō'ini.
 monağı ėtigañ bîsi'lā sohbat,
 sänä düşmān olur qalmaz mühibbāt.
 munu āngléy ki ħāllq-é mohāymin,
 namazı ėtmiş ār mērac-é mōmin.
 hayılar moctāba sébt-é payğāmbār,
 mo'āzzin haydq'ı Allah-o Ākbār,
 moztārib ullartı rāngi uçarartı,
 yüziyé maskānāt babîñ haçarartı.
 soruştu bîsi éy pîr-i sārmād,
 çırağ-é ħanāyi şār-i muhāmmād.
 nātāy oldu rāngiñ çün zāfıran zārd,
 o'mağa varıñar bî muşkil-o dārd?
 nābār oldu zāfıran vāra sarğaldıñ?
 bādān titror bu özgä halqa qaldıñ?
 buyurdu häqdä kälđi bî monādı
 huzurqa ħışadi bu namuradı,
 mänî bu ħışāmak ėttı pārişān,

توتوريك حق حضورچا سن قامت،
 ائتتوريك خيال باغيچا اقامت.
 اؤزيؤ ظاهرچه، هاوؤل بزوريك،
 اللهی سالموش تاشقارلاری کزوريك
 هایيؤيك اياک نعبد نستعيني،
 فراموش ائتمه معبود معيني.
 موناغي ائتگهيك، بی سي له صحبت
 سنه دوشمن اولور، قالماز محبت .
 مونو آنکلی کی، خلاق مهيمین
 نمازی ائتمیش ار، معراج مومن.
 هايي لار مجتبي سبط پیغمبر،
 موذن هايديقيئه الله اکبر.
 مضطرب اوللارتي، رنگي اوچارارتي
 يوزيئه مسکنت بابيک هاچا آرتي.
 سوروشتو بی سي اي پير سرمد
 چبراغ ي خانه شرع ي محمد .
 نته ي اولدو رنگيک چون زعفران زرد
 اوماغا وارین آر، بی مشکل و درد؟
 نبه ر اولدو زعفران وارا سارغالديک؟
 بدن تيترو ر بو اؤزگه حال قا قالديک؟
 بويوردو حقه کلدی بی منادی،
 حضورقا هیشه دي بو نا مرادی.
 مني بو هیشمک ائتي پريشان،

مشوش اولدو احوالوم پريشان.
 نبهر منده بوش وورتا رسم طاعات،
 ادب شرطيك نبهر ائتديم مراعات.
 moşävviş oldu ähvalum parişan
 nâbâr mânâ boş vurtâ râsm-i ta'ât,
 âdâb şartîñ nâbâr êtdim mura'ât.

۶. در مذمت ظلم و تويخ

البتة لالا جان حق الناس آر ظلم،
 ضعيف النفس آدامقا خناس آر ظلم.
 اولار باعث اوموش شر المعاصي،
 ظلم ائتگيلي آداميك يوق خلاصي.
 بالام ظلم ائتمه سن هئچ بينواقا،
 تۆشه يک سن محنت و درد و بلاقا.
 اگر هيشويک رضاي حي غفار،
 اونيک مخلوق لاريئه اس وئرمه آزار.
 مسلمان اولار كي، مومن الينده،
 اولوغا آسوده هم دق تيليپنده.
 سن او: ديك-و ولي مظلوم او: دوماز،
 او آيوغ آر اؤز يک هرگز اودوتماز.
 هاجار اليک قاوئر او آسمان قا،
 نفرين ائتر سني هاتار بلاقا.
 هايي لار عبرت آلماز مردم آزار،
 كي اوماتا ياتغولو دالچا بيدار.
 ظلم الينده تاقولور دودومان لار،
 تالان اولور نه هاوول خانمان لار.
 älbättä lāla cān häq-onnas-är zülm,
 zä'îf-onnâfs âdamqa ħännâs-är zülm.
 ular bâ'is o'muş şâr-olmâ'âsı,
 zül êtgili âdamıñ yoq ħâlası.
 balam zülm êtmä sän héç bîñävâqa
 tüşäñ sän méhnât-o dârd-o bâlaqa
 äğâr hişoyn râzay-i häyi ğaffâr,
 unıñ mâĥluqlarıyé âs vërmä âzâr.
 musälmân ular ki, mömin âlindä
 olıġa âsuda häm däq tilindä.
 sän üdîñ-o väli mäzlum üdumaz,
 u âyığ-är özîñ härgiz üdudmaz.
 haçar âlîñ ġavzéyr u âsımanqa
 nifrîn êtâr hatar sâni bälâqa
 hayılar ibrât almaz märdumâzâr,
 ki o'mata yatġulu dalça bîdâr.
 zülm âlindä taqulur dudumânlar,
 talân olur nä havul ħanumânlar.

۷. در نصیحت و بیدار کردن مردم

bäli canum äzizim oma mädhuş.	بلي جانم عزیزیم اوما مدهوش،
hölüm hängamasîñ ėtma fārāmuş.	هۆلۆم هنگاماسیڭ ائتمه فراموش.
äkki zadār kārāk olğa nāzārçä,	اککي زادآر کرک اۆلغا نظرچه،
kēçä kündüz säfärçä ya häzārçä.	کئچه - کۆندۆز سفرچه يا حضرچه.
bîsi u yaratān äzu-vä cäl-är,	بى سى او ياراتان عز وجل ار،
bîsi däq häv yıqan gāfil ācāl-är.	بى سى دق هو ييقان غافل اجل ار.
balam, ėti iktidā ähli sālāh'qa,	بالام، ائتي اقتدا، اهل صلاح قا،
béyinki işlārîñ goma sabāh'qa.	بئین کي ایشلریڭ قوما صباح قا.
gunākārañ ālîñ Allahqa haçı,	گناهکارایڭ الیڭ آلاه قا هاچی،
läng ėtmä holunup tobaqa qaçı.	لنگ ائتمه هولونوب توباقا قاچی.
hölün bîdä kälir, yaqañ'da tutār,	هۆلۆم بیده کلیر یاقایڭدا توتار،
hăbârdar ėtmâz u, qabirkä hatar.	خبردار ائتمز او، قبریکه هاتار.
umrîñ artuq oluğa daq üç hottuz,	عومریڭ آرتوق اولوغا داق اۆچ هوتتوز
hölüm häviyé varğuluqañ sän yalquz.	هۆلۆم هوینیه وارغولوقایڭ سن یالغوز.
ācāl āhırça yėtir, däst-o bāstä,	اجل آخیرچا یئتیر، دست و بسته،
ravān tahta'ça, yėtilār şikästä.	راوان تاختاچا، یئتیلر شکسته.
bu sakın yēr hot üstüçä ğicillor,	بو ساکن یئر هوت اۆستۆچه قیجیللور
hölüm häqqār, hartımuşça hırıllor.	هۆلۆم حق ار هارتیموزچا خیربللور.
kēçä-kündüz tolğanur poştı sārham	کئچه کۆندۆز تولغانور پوشتی سرهم،
bänî ādam îşî, olur fārāhām.	بنی آدام ایشی اولور فراهم.
musafırañ turma sän ėti āhāng,	مسافرایڭ تورما سن ائتي آهنگ،
bî kimsä qalmaduq yol üsüçä läng.	بى کیمسه قالمادوق یول اۆستۆچه لنگ

yaşéygāñ sän ägär, äkki ällî sāl,
boşuñ huçıyê kälir bî nāfār gässāl.
vafası yoq äs bu duna-yi faniñ,
vērmiş-är üç tālaq Şāh diniñ.
bu dunya-o u dunya äkki bācı,
äkki bacîñ ālmaz bî mār-inācı.
ōn qäländär hünä bilir bî hatqa,
äkki Āmîr yorubilmāz bî tahtqa.
bu dunya kälînär damadqa muşkil,
āqıl ādam vamaz bu dunyaqa dil.
siqilmāz bî maqamqa zolmāt-o nur
tiqilmāz, yorğan asıyê dév la bî hur.
yüräk bîri, yar bîri, oma gomrah,
ki omaz bî iqlimçä äkki hār şāh.
bu şohār koş äcuzay kör sän îşîñ
säni vāra min nāzār aşuq pişîñ.
hicran hotıyê alışturmuş yaqoru,
özîñ çälmiş qıraq yan yan vaqoru.
ägär beş kün ētmişāñ kamranluq
nā fayda qābriñ olsa qap qaranluq.
ägär cān vāra sävgāñ nazluğ yarı,
nā fayda dalça vār qābirî foşarı.
äcäl çängindä o ´maz kimsä āzad,

ياشئي گەيگە سن اگر، اککي اللى سال،
بۆشويگە ھوجيئە کليز بى نفر غسال .
وافاسى يۇق اس بو دونياى فانيگە،
وئرميش ار اوچ طلاق شاه دينيگە .
بو دونيا - يو او دونيا اککي باجي،
اککي باجيگە آلماز بى مرد ناجي .
اون قلندر ھونە بيلير بى ھات قا،
اککي امير يورو بيلمز بى تاختقا .
بو دونيا کليز ار، دامادقا مشکل،
عاقل آدام واماز بو دونياقا دل .
سيقيلمز بى مقام قا ظلمت و نور،
تيقيلمز يورغان آستيئە دئو لە بى حور .
يۆرەك بى ري يار بى ري، اوما گمراه
کي اوماز بى اقليم چە اککي ھر شاه .
بو شوھرکش عجوزاي کور سن ايشيگە،
سني وارا مين نظر، عاشق پيشيگە .
ھيجران ھوتيئە آليشتورموش ياقورو،
اۆزيگە چکميش قېراق يان يان واقورو .
اگر بئش کون ائتميشەيگە کامران لوق
نە فايدا قېريگە اولسا قاپ قرانلوق .
اگر جان وارا سوگەيگە، نازلوغ ياري،
نە فايدا دالچا وار قېريگە فشاري .
اجل چنکيندە اوماز کيمسە آزاد

nä yalvarmaq bilir nä dad-o bîdad.
 öziñ fikr eti bî sāng-i lāhādkā,
 kömāk kalmāz sänä nä bî āhādkā.
 hayma mändä sörä āhl-o āyalum,
 mänä éhsān ērār hoş olur halum.
 hāminki qābrçā yatdîñ ākki hafta,
 unuttur kal-o külfāt, hafta-hafta.
 yägîn eti tüşār tillärkâ ātrîñ,
 rava o´maz u tar yērçā muradîñ.
 sāni yadda hiyilār lāla-yoldaş,
 nä yad etār oğul nä dāq ki qardaş.
 ğîziñ damād´la mächilār ğuralar,
 kälîn´lâ oğulîñ, çalar- vurular.
 kişi varur hārkā, ğärdän koluftqa,
 yēyilār maluyu biçara muftqa.
 bu halça sāni yadlarqa hatan yōq,
 sāniñ biçara qābriyā vaqan yōq.
 çırağqa nāft hatı yaqı ilgardä,
 qalma qaraluğça canum sörädä.

نه يالوارماق بيلير نه داد و بيداد.
 اۆزىڭ فېكر ائتي بى سىڭ لىدكە،
 كۆمك كىلمز سىنە نە بى اىدكە.
 ھاىما مىندە سۆرە اھل و عىالوم،
 مەنە احسان ائتر خۇش اۆلور حالوم.
 ھەمىنكە قېرىچە ياتدىڭ اىككى ھەفتا.
 اونوتتور كال-و كىلفەت ھەفتا-ھەفتا.
 يقىن ائتي تۆشر تىل لىردە آتېڭ،
 روا اۆماز او تار يىرچە مرادىڭ.
 سىنى ياددا ھېيىلەر، لالا-يولداش،
 نە ياد ائتر اۋغول نە دىق كى قارداش.
 قىزىڭ داماد لا مجلس لىر قورالار،
 كىلىن لە اۋغولىڭ چالار - وورولار.
 كىشى وارور ھەركە، گەردن گىلفەتقا،
 يېيىلەر مالويو، بېچارا مۇفتقا.
 بو حال چا سىنى يادلارقا ھاتان يۇق،
 سىنىڭ بېچارا، قېرىيە واقان يۇق.
 چېراغقا نەفت ھاتې، ياقى ايلگەردە،
 قالما قارالوغچا، جانوم سۆرە دە.

۸. در تشبیه روباه و خروس به حالت دنیا دار

bu sözlärdä söz ānglıyé éy bāradār,
 hayma ki, puç u puk-ār sän bu sözlär.
 ħıyalum var bu sözçä éy nikunam,

بو سۆزلەردە سۆز آنگلیئە ای برادر،
 ھاىما كى، پوچ و پوك آر سەن بو سۆزلەر
 خىيالوم وار بو سۆزچە ای نىكونام،

hıyalumu ānglıyé canum,oma ham.
 monağ bili ki sän dunyay tutdıñ,
 cahanıñ mäkru äfsununda purtdıñ.
 äğär tutqañ yäqin qalmaz äliñ 'çä,
 özü qalmaz atı qalur tiliñ 'çä.
 bu dunya 'qa äziz allanma härgiz,
 päşimanluq hotuça könmä härgiz.
 olur dunya sändilä näççä kün hoş,
 qalır äliñ ahır künçä ämma boş.
 cahanıñ héläsindä qafil olma,
 bu dunya işläriyé sän mayıl olma.
 hoşluqunıñ kälîr matäm hartında,
 şadluqunıñ hämmésä ğäm dalında.
 baharınıñ kälir fäsl-é hazanı,
 ertirir boşqa äyyam-é cavanı.
 tolqānturur siyîr yoq ętibarı,
 çäkär qäbristanqa ahır qatarı.
 uçar äldä hünär qālq'ar hava'qa,
 hatar canum mudam sänı bälä'qa.
 sür-är nur-é sa'adäti halıñda,
 hün-är dunya vä uqbadaq yadıñda.
 cahamca märe oğul dunyay tutmaz,
 tutaqa dunyay daq,oğbay unutmaz.

خیالومو آنګلیئه جانوم اوما خام.
 موناغ بيلي کي سن دونیای توتدیڭ
 جهانیڭ مکرو افسونوندا پورتدیڭ .
 اگر توتقایڭ یقین قالماز الیڭچه،
 اوزۆ قالماز آتی قالور تیلیڭچه.
 بو دونیاقا عزیز آلانما هرگز،
 پشیمانلوق هوتوچا،کۆنمه هرگز.
 اولور دنیا سندیله نچچه کۆن خوش
 قالور الیڭ آخرکۆنچه آما بوش.
 جهانیڭ حئلہ سینده غافل اولما،
 بو دنیا ایشلریئه سن مایل اولما.
 خوش لوقونیڭ کلیر ماتم هارتیندا،
 شادلوقونیڭ همئشه، غم دالیندا .
 بهارینڭ کلیر، فصل-ی خزانې،
 ائرتیریر بوشقا ایام-ی جوانې.
 تولقانتورور سییر، یوق اعتبارې،
 چکر قبرستانقا آخبر قطارې.
 اوچار الده هۆنر قالقار هاواقا،
 هاتار جانوم مدام سنی بلاقا.
 سؤرأر نور-ئی سعادتې هالېڭدا،
 هۆنأر دنیا وعقبا داق یادېڭدا .
 جهان چا مرد اوغول دونیای توتماز،
 توتاقا دونیای داق عقبای اونوتماز.

bîsi dunyay ruya halâti'çä, بىسى دونياي رويا حالتي چه،
 körmüş bî pardaluğ qîz sürâti'çä. كۆرمۈش بى پاردالوغ قىز سۈرتي چه.
 haydı sän bînava min hâr almuşaŋ, هايدي سن بينوا مين هر آلموشايڭ،
 tä'äccob'âr ki hala qîz qalmuşaŋ. تعجب آر كي حالا، قىز قالموشايڭ.
 haydı aldu mâni hâr yérçä namârd, هايدي آلدې مني هر يئرچه نامرد،
 yâqin namârdçä olmaz âs âmâlkârd. يقين نامردچه، اولماز اس عمل کرد.

۹. حفظ و مراقبت از زبان

bāli tildä kälir boşıŋ bālası, بلي تيلده كلير، بۇشېڭ بلاسى،
 gāmi dārdi bālası mübtālası. غمي دردي بلاسى مبتلاسى.
 ħorosiŋ olmas'artı âr ħuruşu, خروسيڭ اولماسارتي ار خروشو،
 holunmaz'artı âs nişkâ nuşu. هۇلۇنماز آرتي اس، نيش كه نوشو.
 til haçmas'artı âr şuru nava'qa, تيل هاچماسارتي ار شور و ناواقا،
 yâqîn tüşmâz'arti dârd u bāla'qa. يقين تۆشمز ارتي، درد و بلاقا.
 gümüşdä olıga danişaq vallah, گۆمۈش ده اولېغا، دانېشاق والله،
 qizildāri sukut éy mārđ-é agah. قىزىلدەري سكوت اي مرد، آگاه.
 kündä tézdä til hayır boşqa éy baş, كۈندە تئزدە تيل هايېر بۇشقا اي باش،
 halıŋ nātäyār lālacan éy qardaş? حالېڭ نتهير لالا جان، اي قارداش؟
 hayur boş:olıgaŋ lal mән havulam, هايېر بۇش:اولوقايڭ لال من هاوولام،
 ħıyalum rahatar,hām dāq şangulam. خيالوم راحتار، هم دق شانگولام.
 qulaqıŋ äkki-ri çün bî tiliŋ var, قولاقېڭ اككي ري، چون بى تيليڭ وار
 bî hayı äkki eşiti éy vafadar. بى هايې، اككي ائشيتي اي وافادار.

۱۰. غنیمت دانستن ایام جوانی

bāli hayır qānimāt-är cavanluq, بلي هايېر غنیمت آر جاوانلوق،

cavanluq´da olmuş kamranluq.	جاوانلوق دا اولموش كامرانلوق.
ägär qäsdinçä var-är mal u dövält,	اگر قصديكچه وارآر مال دولت،
väya qäsdin āta´āt u ibadät.	ويا قصديك اطاعت و عبادت.
cavanluq alämiçä ēti tähsil,	جاوانلوق عالميچه اثتي تحصيل،
älinä härnä kälädi ēti täcil.	اليكده هر نه كلدي، اثتي تعجيل.
havul söz haymuş u pir-é ħarabat,	هاوؤل سؤز هايמוש او پير خرابات،
ki äccil innä fittäħir āfat.	كي عجل ان في التاخير آفات.
cavanluq´ça yigü sän malu dövlät,	جاوانلوق چا ييغي سن مال و دولت،
qarruluq fäsliçä ēti istirahät.	قاررولوق فصليچه اثتي استراحت.
qarrı äli boş olıqa zähmätü var,	قارري الي بوش اوليغا زحمتي وار،
äliçä olıqa mal läzzätü var.	اليچه اوليغا مال لذتي وار.
cavanların nāmazı tatluğ olur,	جاوانلاريك نمازي، تاتلوغ اولور،
qarrılarını nāmazı aħluğ olur.	قارري لاريك نمازي، آخ لوغ اولور.

۱۱. در تعريف صفت تأمل و مذمت عجله در کار

havul-ar ētigäyn ,säbr-u hävsälä,	هاوؤل آر اثتيگهيك، صبر و حوصله ،
qatlanqañ zähmät-i yoq-är mäsälä.	قاتلان قايك زحمتي، يوق آر مسله .
oğul dunyay körätir, ätmä täcil,	اوغول دونياي كوره تير، ائتمه تعجيل
tural mülk-u müħällid ēti tähsil.	تورال ملك و مخلص ائتمه تحصيل.
kördin bî zärrä yükmä āfıtıbı,	كورديك بي ذره يوكمه آفتابي،
buldin zirä unutma mişk-é nabı.	بولديك زيره اونوتما مشك نابي.
äzizim közlärin tikmä sāhaqa,	عزيزيم كوزلريك تيكمه سهاقا،
holunup bî vaqı, şäms-u zähaqa.	هولونوپ بي واقې، شمس وضحاقا.
älin hürı´dä éy bıcara käsmä,	اليك حوري ده، اي بيچاره كسمه،

bu dunya şahidîñ kördiñ täläsmä.
 unıñ zahir hätt-u hal'ı vaqma,
 äcül olma özñ saqléy aqma.
 hayası yoq yüzü,yüzläri körmüş,
 säni varä min ärbabı hölärmüş.
 vafası yoq u ki minlär häv yiqmış,
 sän näbiriñ u nä işlärä hünmiş.
 äğärçi héyli, oğul-gîz toğ-ar bu,
 amma baş kün kaçär qomaz boğar bu.
 bu dunyañ izzät-u éyşi äläm-är,
 nişatı mayäyi ändüh- u gäm-är.
 bu älamiñ häç yoquru vafası,
 gulu gulzarınıñ olmaz safası.
 sélminä sélminä hünäk qıraç'qa,
 nāzār āti vaqı bostan'qa tağ'qa.
 bānāfšā boyunıñ gām'dā şamış hām,
 tōkār nārgis kōzündā āşk-é şābnām.
 turmuş āfsorda sār v u ārār- u das,
 tutmuş matam qārānfol yasāmān yas.
 qulaq hası nācūr sūsān hāçar til,
 hayır éy āhli dunya olma gāfil.
 ērār tēz boş'qa çün fāsl'ı baharı,
 tutmuş-ār lalazar u nalā zarı.

بو دونيا شاهديڭ كۆردىڭ تەلسىمە.
 اونىڭ زاهىر خەت و خالىي واقما،
 عىجول اولما ئۆزىڭ ساقلىق آقما.
 حىياسى يوق يۈزۈ، يۈزلىرى كۆرمىش،
 سەنى وارا مەن ئەرەبى ھۆلەرمىش .
 وافاسى يوق او كى مەنلەر، ھەي يىقىمىش
 سەن نەبىيلىك او نەيىش لىرىدە ھۈنمىش.
 اگرچە خەيلى، اوغۇل - قىز توغار بو،
 اما بۇش كۈن كىچىر قۇمار بوغار بو.
 بو دونىيەي عزت و عىشى الم ار،
 نىشەت مەيەي اندوھ و گەم ار.
 بو عالمىڭ ھەچ يوقۇرۇ وافاسى،
 گۈل و گلزارىنىڭ اۇمارى صفاسى.
 سەلمىنە سەلمىنە ھۈنەك قىراققا،
 نەزەر ئاتىي واقى، بوستان قا تاققا.
 بىنەشە بويونىڭ غەمدە شامىش خەم،
 تۆگەر نەگىس كۆزۈندە ئاشەك شەبنەم.
 تورمۇش افسۇردە، سەرو و عەرەرو داس،
 توتۇمۇش ماتەم قەرنەل ياسەن ياس.
 قولاق ھاسى نەجۈر سوسەن ھەچەرتىل،
 ھەيىر: اي اھل دونىا اولما غەفەل.
 ئەرەر تەز بوشقا چۈن فەسل بەھەر،
 توتۇمۇش ار لالە زار و نالە زارى.

kälir çünkü baharınıñ hazanı, كلير چۆنكۆ بهارونىڭ خزانى،
 basar dunyay bulbullarınıñ faqanı. باسار دونيائي، بولبولارىڭ فغانى.
 täravät särv çün olmuş müqäddär, طراوت سرو چون اولموش مقدر،
 ular qumru hayır:ğu gü mükärrär. اولار قمر و هايپر:غو گو مۇكەرر.
 äzbäs ki,ruzıgar, vurmuş-är silî, ازبس كي روزگار وورموش آر سىلى،
 nîlufär ändamı olmuş-är nilî. نىلوفر اندامى اولموش آر نىلى .
 ëtdikiyë cilvâ gul,u şuh-i novräs, ائتديكيئه جلوه گل، او شوخ نورس،
 bulut halıyë häğlér, çäkär dād-u säs. بولوت حاليئه هغلئر چكر داد و سس
 qulaq hası bîdām hālqıñ şivān'iyé, قولاق هاسي بي دم، خالقيڭ شيونيئه،
 hālq tamam qan häğlor öz qara küniyé. خالق تامام قان هغلور، اؤز قارا كونيئه

۱۲. در تشبيه اهل دنيا به حالت گرگ

äzizim vaqma dunyan zärq u bärqiyé, عزيزيم واقما دونيائي زرق وبرقيئه ،
 äğär vaqdıñ özüñ uçqurma saqlıyë. اگر واقدىڭ اۆزىڭ اوچغورما ساقليئه
 tüşän sän béri varā bîdā dam'qa, تۆشه ڭ سن بئري وارا بیده دام قا،
 u dan iççä umuruñ érär boş'qa. او دام ايچچه عومورىڭ ائرار بوش قا.
 çäkmiş dünya öziñ qıraqça turmuş, چکميش دنيا اۆزىڭ، قېراقچا تورموش
 sändä saru tört yanqa tällä qurmuş. سنده سارو تورت يان قا تلّه قورموش.
 ägär andaza'da hüngäyn qıraq'qa. اگر اندازادا هۆنگه يڭ قېراق قا،
 tüşän sän tällä'kâ yadaq ki dam'qa. تۆشه ڭ سن تلّه كه يا داق كي دام قا.
 qalıñ sän tällä'ça, umuruñ olur baş, قالېڭ سن تلّه چه عمرىڭ اولور باش،
 höli āyıdıñ daq tutalar kül baş. هۆلى عايېدىڭ داق توتالار كۆل باش
 täcärud şiväsiyë yék äti adät, تجرد شيوه سيئه يئك ائتي عادت،
 buluñ sän äkki dünya'ça sa'adät. بولويڭ سن اككي دنياچا سعادت.

bu dunya h́eylisiń allatdı lala,
 väli ańırça taşıń hatdı lala.
 vafa ätri munuń kălmăz gulunda,
 yüz min artuq ħăta hünmüş qolunda.
 äğăr sândiçä var, bî fikr-é barik,
 bu dunyań sän köräń ħäm tar u tarik.
 olur cirik numurtqa iççä guua,
 hayır sâĥ mănzil-är bora ħudaya.
 bu ârzim éşiti yarâb tilimdä,
 bu havul mănzili alma älimdä.
 äcâb mănzil-är bu, havul otaq-är,
 yäri duvarı taqı, hürün äğ-är.
 här yanqa holunqam, vosäti var,
 mınaq mănzilçä qalmaq lizzäti var.
 haybilmäm ki äy biçara cirik,
 fârasät'çä olqulu ävarä cirik.
 tä'äccob-är sâniń bu ätibariń,
 daq-är hasil bu dunya'ça muradiń.
 nâtär mınağ bu zülmätçä qalmısań,
 bu yidimiş mănzil'kâ ons bulmuşań.
 türkâ hünäk bu yérdä äti pärvaz,
 uçup u yar u yoldaş'la olu dimsaz.
 nä havul çöşmä-yu bağlar köräń sän,
 gulistanlar uca taqlar köräń sän.

بو دونيا خئيلي سيڭ، آلاتدې لالا،
 ولي آخېرچا تاشيڭ هاتدې لالا.
 وafa عطري مونيڭ كلمز گولوندا،
 يۆزمين آرتوق خطا ھۆنمۆش قولوندا
 اگر سنديچه وار بى فيكر بارىك،
 بو دونياى سن كۆرهڭ ھم تار وتاريك.
 اولور جيريك نومورتقا ايچچه گويا،
 ھاپېر: «سوخ منزل ار، بۇرا خدايا.
 بو عرضيم ائشيتي يارب تيليমে،
 بو ھاوول منزلي آلما اليمده .
 عجب منزل ار بو ، ھاوول اتاق آر،
 يئري دوواري، تاقې، ھۆرۆن آغ آر .
 ھر يانقا ھولون قام وسعتي وار،
 مۇناغ منزل چه قالماق لذتي وار».
 ھايې بيلم كي اي بيچارا جيريك،
 فراستچه اولقولو، آوارا جيريك.
 تعجب ار سنيڭ بو اعتباريڭ،
 داق آر حاصيل بو دونياچا مراديڭ.
 نتەر مۇناغ بو ظلمت چه قالمېشايڭ.
 بو ييديميش منزل كه اونس بولمېشايڭ.
 تۆرکه ھۆنك بو يئردە ائتي پرواز،
 اوچوب او يار يۇلداش لا اولو دمساز.
 نہ ھاوول چۆشمەيو باغلار کۆرأیڭ سن،
 گوليستانلار اوجا تاغلار کۆرأیڭ سن

hoqî sän bî tärana, türk hadaq'qa,
ēti pārvaz vaqı,yérkâ- āsıman'qa.
bu dunya äy uġul uqba yanıça,
numurtqa varā-rı dunya yanıça.

هوقى سن بى ترانا، تۆرك هاداققا،
اىتى پرواز واقى يىركه-آسمانقا.
بو دونيا اي اۋغول عقبا يانىچا،
نومورتقا وارا ري، دونيا يانىچا.

چتین کلمه لر / کلمات تازه

Häläç Latin	خلج فارسی	فارسی
āç	آچ	گرسنه
āçluqda	آچلوق دا	از گرسنگی
ānuqdırı	آنوقدیك	تشنه شدی
ātluğ	آتلوغ	نامی، مشهور
balıg	بالیخ	ماهی
balıg it	بالیخ ایت	سگ ماهی
baluq	بالوق	شهر، روستا
bî	بی	یک
bî burra	بی بوررا	یک گروه، تعداد
bî burra fârik	بی بوررا فریک	یک تعداد مرغ جوان
bîsîñ	بی سیك	یکی را
bitäv	بیتو	تمام
cimili hêlâ	جیمیلی حئلہ	کلیک کوچک
cirik	جیریک	جوجه مرغ
cül	جول	پالون
çanaq	چاناق	ظرف غذا
çapıla	چاپیلا	فریب
çapıla vérmäk	چاپیلا وئرمک	فریب دادن (هندونه زیر بغل)
çätin	چتین	سخت
çätin-är	چتین ار	سخت است
çätinlik	چتین لیک	سختی
çimiç	چیمیق	چوپ خشک

çimiḡ varā	چىمىق وارا	مثل چوپ نازك
çirpdim	چىرىپدىم	كوبىدىم
çirpmäk	چىرىپمك	كوبىدىن
çölmäk	چۆلمك	دىزى
dağ-ar	داغ ار	نىست
déhyar	دهيار	دهيار
däḡil	دخيل	امان، پناه، دخيل
dästarḡan	دسترخان	سفره
dibi	دىبى	كف اش، ته اش
diläk	دىلك	آرزو
diläk dilämäk	دىلك دىلمك	آرزو كردن
dip	دىب	ته، كف
dürmänip	دۆرمىپ	آويزان شو
dürmänmäk	دۆرمن مك	آويزان شدن
äliyä	اليئه	به دستش
ämiyyä	امنيه	پاسبان
äs	اس	هيچ
gäbäléim	گبه لئم	سینه خیزمى رم
gäzmä	گزمه	گشت، نگهبان
guvala	گووالا	جوال (كيسه حمل علوفه)
hababak çäkdi	هاباباك چكدي	هوررا كشیدن، شمادت كردن
haçılmaz	هاچىلماز	بازنشو
haçuḡ	هاچوغ	تلخ
hadaq	هاداق	پا

hadaq'qa	هاداققا	به سرپا
hadru	هادر و	جدا، دیگر
hargun	هارغون	خسته
hay varā	هاي وارا	مثل ماه
hayın ki	هاييڭ كي	گوبا
héçqaçan	هئچ قاچان	هیچ وقت
hägléyor	هغلئيور	گریه می کند
häqik varā	حقیق وارا	مثل عقیق
här	هر	شوهر، مرد.
här tārāf	هر طرف	هر سمت
häriyé	هریئه	به شوهرش
häriñ	هریڭ	شوهرت
häsäklér'arti	هسکلئر ارتي	نفس نفس می زد
hävsälä	هوسله	حوصله
hidik-är	هیدیک ار	درست است، راست است.
hikmäk	هیکمک	نان
hitikgä	هیتیک گه	بیار
holunmam	هولونمام	بر نمی گردم
hölüm	هؤلوم	مرگ
hüzorlar	هوزورلار	شنا می کنند
hucîñ	هوجیڭ	نوک اش را
huvma ällärîñ	هووما اللریڭ	دست هایت را به هم نساب
hündü	هۆندۆ	خارج شد
hürälär	هۆره لر	پاس می کنند

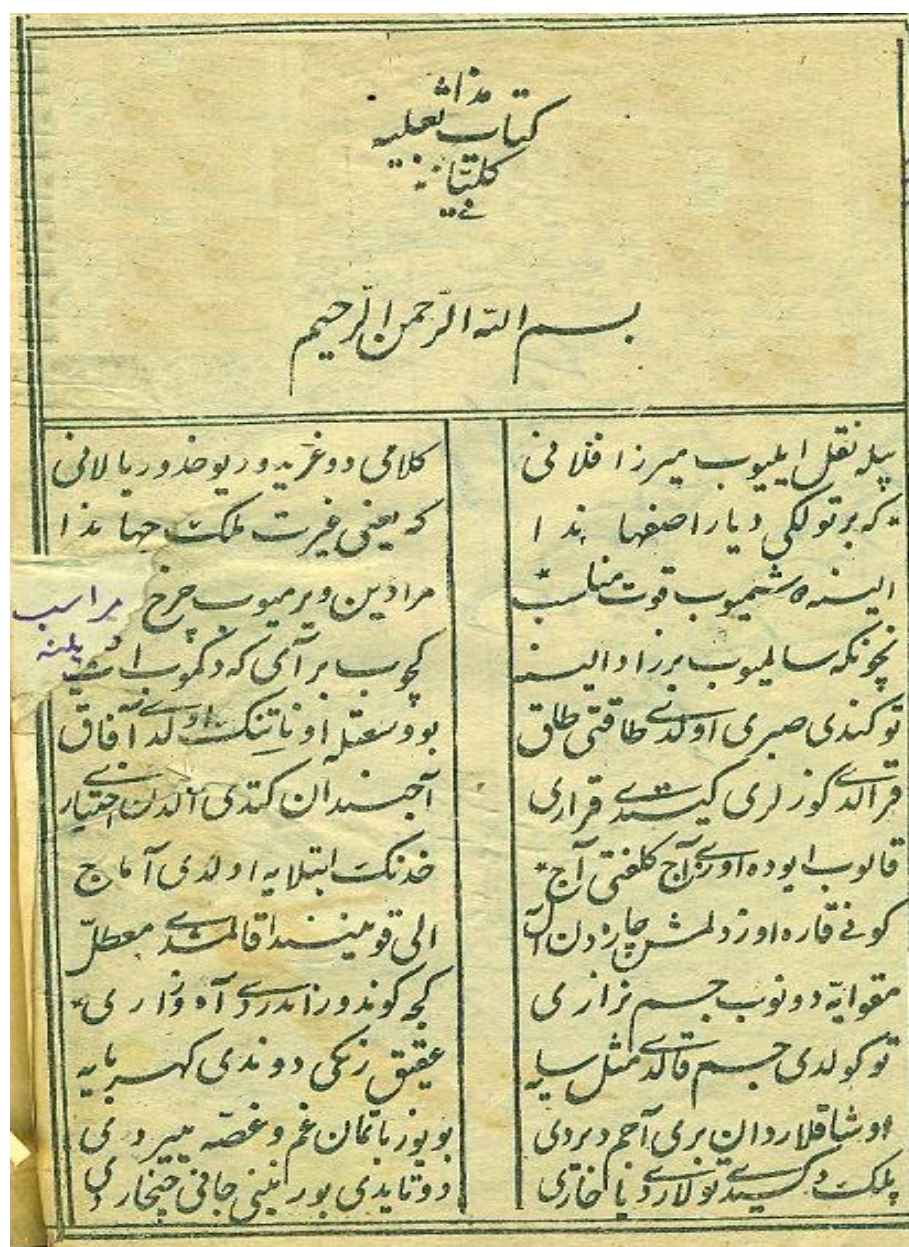
hürün	هۆرۆن	سفید
häfät	خفت	شرم، خجالت
häfät çäki	خفت چکي	خجالت کشیدن
häfät çäkmäk	خفت چکمک	شرم کردن
holasa	خولاسا	خلاصه
içgölüküm	ایچگولوم	نوشیدنی
ısuqlandı	ایشوق لاندی	روشن شد
qanşar	قانشار	مقابل، جلو، روبرو
qanşarımça	قانشاریمچا	مقابل من
qazanak	قازاناک	دیکچه
qäbirçä	قبیرچه	درقبر
qäbistan	قبیستان	قبرستان
qäbistanluq	قبیستانلوق	محل دفن مردگان
qîğirdim	قیغیردیم	صدا بکنم
qîğanaq	قبقاناق	نیم رو
qıqıloyn	قیقیلو یث	بانگ می زنی
qıraq	قبراق	کنار، حاشیه
qoltuq	قولتوق	بغل
qoltuquma	قولتوقوما	زیر بغلم
quдруq	قودروق	دم
qulaq	قولاق	گوش
qulluq	قوللوق	خدمت
kädhuda	کدخدا	کدخدا
kälîm	کلیم	می آورم

kälîm sän	کلیم سنه	برای شما می آورم
kärkindi	کرکیندی	بالا رفت
kärkinmäk	کرکینمک	از بلندی بالا رفتن
käsiki	کسیکی	لباس اش
kéşindi	کشیندی	پنهان شد
kirpik	کیرپیک	ابرو
kissi	کیسی	همسرش، زنش
kitik	کیتیک	مرغ
kölğä	کؤلگه	سایه
körgäklik	کؤرگک لیک	مناسب برای پارو
logazlamaq	لوغازلاماق	مسخره کردن
man	مان	سه کیلو(من)
mavlaq	ماولاق	زیاد
mavlaq-ar	ماولاق آر	زیاد است
mäzzaq	مززاق	شوخ، طنز
mäzzaq sözlär	مززاق سؤزلر	سخنان طنز گونه
mınağ	مؤناغ	اینطور
mütäsip	محتسب	باسبان
nabar	نابار	نامناسب، ناجور
näbär	نبر	چطور، چگونه؟
nimä kéçä	نیمه کئچه	نصف شب
numurtqa	نومورتقا	تخم مرغ
pakar	پاکار	گماشته، مزدور خان
pätlä äşı	پتله اشی	آش بلغور

pufléy	پوفلى	فوت كن
puş	پوش	خس، خاشاك
rahat	راحت	راحت
sanqay	سانقاي	گوبا، انگار
sap	ساپ	نخ
sapı	ساپی	نخش
sataşdı	ساتاشدی	اصابت کرد
siqıldı	سیقیلدی	فشرده شد
sordum	سۆردۆم	سوال کردم
soy ilişäkim	سوی ایلشکیم	بازمانده، ته تغاری
sümsünü sümsünü	سۆمسۆنۆ-سۆمسۆنۆ	در حال پلکیدن.
şadı	شادي	خواست، انجام داد.
şahadlar	شاهدلار	شاهدها
şapalaq	شاپالاق	سیلی آبدار
şovra	شوورا	شورا
taqıldı	تاقیلدی	پراکنده شد
taqımaq	تاقیلماق	پراکنده و متفرق گشتن.
taşqar	تاشقار	بیرون، خارج
tatlıg	تاتلیغ	بامزه
tay	تای	لنگه
täqälla ētdi	تقلا ائتدی	تلاش کرد
täläsmäk	تلسمک	عجله کردن
täyän	تهین	دیگ
täyänkä	تهین که	به (داخل) دیگ

täzdi	تزدی	دوید، فرار کرد
tikām	تیکم	می دوزم
tiqildim	تیقیدیم	چپیدم
tiqilmāk	تیقيلمک	چاپیدن، با زحمت به خود چادادن
tikmāk	تیکمک	دوختن
til	تیل	زبان
tilānci	تیلنجی	گدا
tiliñ saqléy	تیلینک ساقلی	مراقب سخت باش
tirçäldi	تیرچلدی	جان گرفت، زنده شد
tirçälmāk	تیرچلمک	جان گرفتن
tirsäk	تیرسک	آرنج
tirsäklérärti	تیرسک لئارتی	از آرنج اسفاده کردن.
toldardı	تولدardı	پرکرد
toldarmaq	تولدarmaq	پرکردن
töplük	تۆپلۆک	سوراخ
tügün	تۆگۆن	گره
tük	تۆک	مو
tülkü	تۆلکۆ	روباه
tünmätünlär	تۆن مه تۆن لر	گوربه گور
uçqurmaq	اوچقورماق	باختن
udanmaz	اودانماز	بیدارنشدنی
ulîrärti	اولیرارتی	پاس می کرد
ûsuça	اوسوچا	در خواب
vaqdı	واقتی	نگریست

vaqmaq	وانگ	گیج
vaŋg	واقماق	نگاه کردن
vaŋg étmäk	وانگ ائتمک	گیج کردن
varā	وارا	مثل، همانند
varısı	وارېسو	همه اش
yamaqluĝ	ياماقلوغ	وصله دارپینه دار
yanşadıñ	يانشاديڭ	زیاد حرف زد
yaşıtlarum	ياشیتلاروم	همسالان
yazıq	يازيق	بیچاره
yiqildim	يیقلیدیم	افتادم، زمین خوردم
yirtiq	ییرتیق	پاره
yoraqıñ	یوراقیڭ	نشیمنگاه ات
yupaĝ-ar	یوپاغ ار	دروغ است
yurdu	یوردو	نشست
yükmä	یۆکمە	نینداز
yüzällik	یۆزالیك	اسفیند
zährikdi	زهریقدي	خشمگین شد
zähriqmäq	زهریقمک	خشمگین شدن
zärq-u bärq	زرق-و برق	زرق و برق



صفحه اول کتاب تعلیه

خدا یا دانی قیل تاج و تختین
 اوزون او غلامارین ایل و علین
 همیشه بوجه خدا پادارایت
 زیادت باشی اوسته باشزون
 دلی عهدی شاپن سایه سندن
 عوام الناس یازدوم بو کتاب
 دیوب چوخ مضحکه قیلیم طرفت
 چونکه خلقه حق آچی کلو بدور
 قارشیم ایکی سین کلدی حاله
 بوغدر بدن صور اگر مدخواه
 خبر آسبری آدی بی بالفرض
 قون معرفدن خالیم من
 بو فرد آخرین نظم و صواب
 یعنی بیات نظم آخر که عبارت از طلی لیم است حساب نمائند تاریخ
 کتاب است تمام شد کتاب ثعلبیه بحسب فرمایش جناب مستطاب عمده
 بسنی طالعی از روش علی کردید روز یکشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳۲۲
 ۱۳۲۲

بلندایت بهستی تک جاده تختین
 کامی نو کرلین جاده و جلالین
 اوزون بدخواهند برای دارایت
 کم ایتمه سایون الله باشزون
 یتور اوز عهدینه اوز پایه سندن
 سوجه اولالار قیلیم خطابه
 اوزون ضمننده هم یازدیم نصیحت
 طرافت سوز لری شیرین اولویدور
 یقینی منتهای اعتمده
 تعرض ایلیه احکام الله
 اوزوم اوز آدی قوی ایلوم عرض
 محمد باقر ضحی لیم من
 بیان ایلو بدو تاریخ کتاب

TÜLKÜ MATALI

HÄLÄC Tili

**Muhämmäd Baqır-é
Hälhalî Säläbiyyä'si**

Alî Äsgär Cämrası

2019/1398

علی اصغر جمراسی

Ali Asğər Cəmrası

TÜLKÜ MATALI

(Xələc Türkçesi)

تۆلکۈ ماتالی

Mohammad Bağır Xəlxali`nin

SALABIYYƏ

Mənzuməsi Əsasında

تکدیر خت



شابک: ۹ - ۳۲ - ۶۶۴۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸